





بازرسی شد  
۲۷ - ۳۶

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
۴۴۸۸

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: ترجمه آرسطو در منطق

مؤلف: \_\_\_\_\_

موضوع: \_\_\_\_\_

شماره ثبت کتاب: ۶۲۸۹۰

شماره قفسه: ۴۰۷۰

بازدید شد  
۱۳۸۲

مجلس شورای اسلامی  
۴۰۷۰

هزار شریف صلوات و لطایف تحیات نثار روضه مقدسه  
 و قبه منوره و تربت معطره پیغمبری پاکه با بانه دلیل کافی و لایزال  
 شافی و اظهار دلایل انجمن و ابواب معانی جمعیت و مجاز و ایجاب بیان  
 و ابضاح تبیین زین کفر و صدای شرک از اینه افغان برود و  
 بقصاحت قایقه و بلاغت رایقه زبان فصیحی بطحا و بلغای عرب  
 عربی را بسته در نصیب ملت زهر و کسرات و عمری بد پیمان نمود  
 اعنی خواجه کاینات و خلاصه موجودات تحت نشین لامکان  
 مقصد امر کن فکان شمسوار قه افلاک ناچار از حرکت و لولایه  
 مجتبی محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله و ببال زهر و عتوت  
 طاهر و اولاد فخر آنحضرت خصوصاً پیشوای زمره اصفیا  
 و ارفش مواریث انبیا پادشاه تختگاه سلونی و ناما مالک ملوک و ادا  
 رایت تم رایت نغما و ملک کبیرا او و خدا و نفس رسول باب  
 سبطین پاک و زوج بتول بود در یای علم و کوه و قار کف جبار  
 و ابرد ریا بار دست جودش چو زرفشان کشتی کیه پر داز بچی  
 و کان کشتی تیغ قهرش چو در مصاف شدی زهر پر دلان کاش  
 شدی با علی جان مافدای تو باد روز و شب کار با ثنائی تو باد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمد سجد و سپاس بی قیاس مرافقیده دانسد و شاید که از ترکیب کافیه  
 و نوزایت وجود بکاشت و لطافت صنوع چون دایت حدیث بر  
 افراشت و از خزانه اعطی کل شیء خلقه هر یک از آنها کاینات و انوار  
 ممکنات را بجلعت صورتی مخصوص گردانید و از جامه خانه فیض  
 با بلیه کسوفی مزین ساخت و اهل شرک و طغیان و جهل و عدا  
 و ایچکم هر درد دناه اسفل سافلین فرستاد و عا کفان زای و پیماننا  
 بمقتضاه الا الذین امنوا تاج اصطفوا بر سر نهاد و اهل علم را پتای  
 درجات رفیع و مقامات منیع بموجب عمل استوی الذین یعلمون  
 و الذین لا یعلمون و الذین اوتوا العلم درجات خلعت با قیمت پوشانید  
 و انا بجملة جمله قران عظیم و فرقان کریم تمیزه تم اورشنا و شریف و الل  
 یومنون به مستثنی نظر هم دل را بکند اوره نیست عقل و جان  
 از کالمش که نیست سست جولان ز عزد انشروم شک سید  
 زکنه و صفتش هم فعل و خارج از درون و برون ذات او بر  
 از بکوت و چون لاتدر که الالبصار و هو اللطیف الخیر و هنراران



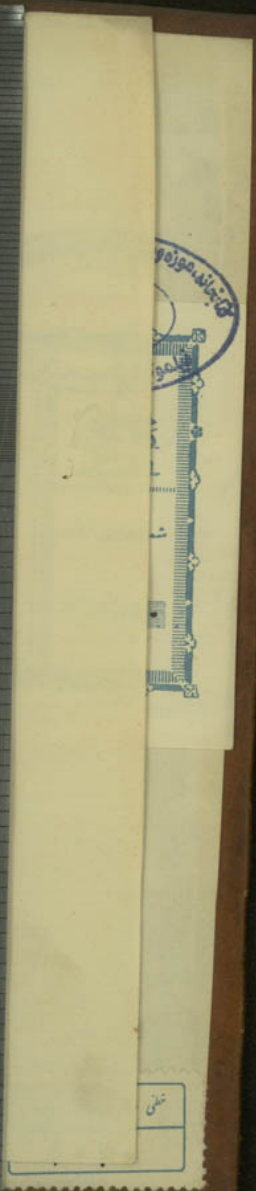
اصناف  
صاحبة سبحان وخطيب مؤمنين  
وحكمة الثمان ورضد بن ادم  
اذا اجتمع في تيمر نفيس فليس للذرة  
قدرة يقدر دونهم



1  
2  
3  
4  
5  
6  
7  
8  
9

مكتبة  
11-12

مكتبة  
11-12



نسخ



صلوات الله وسلامه عليه وآله **بعد** حسن گوید فقیر حقیر **بیت** القصر  
 سرگشته باد بیه سرگردانی و گمگشته وادی نادانی المحتاج الی غفور به  
 الهادی عماد الدین علی الشریف القاری لاستر با دی که چو **نور**  
 واجب الادعای نواب علیه عالیته موسوی صفوی بر **سلطنت**  
 و شهر یاری ماه فلک سیادت و کاکاری مظفر الطاف الهی **مظفر**  
 انوار پادشاهی خورشید سپهر مملکت و ماد افق رفعت و شرف **مشرقی**  
 جریخ سعادت و کین خاتم سیادت و واسطه عقد بختیاری  
 و در صرف کامکاری بلفیس الزمان و خدیجه الاوان **انخد**  
 کش آمد نغدا و ندر خطاب با نوی هر دو جهان مریم بفتیخت **خبر**  
 ای ز بارگمت کردن کردن شد بخر وی ز موج کومت **هر**  
 دریا شده آب برق با سرعت عزمت هم صبرست و سکون  
 کوه با صدمت حلت هم سیرست و شتاب که حکایت **کن**  
 لطف تو در باغ لیسیر که روایت کنان لفظ تو در بحر **بحر**  
 از هوا خاک شود صدره سمین سمن و زحیا لعل شود **کون**  
 لولوی خوشاب خلدانه طلها و ادام مدی ایام سلطنت **ها**  
 صادر شده بود که این فقیر و فرده در قراءت عاصم **نویسد**

بطریق



نسخ

بطریق شاطبیه که اصح طرق است بروحی که اصلا ذکر باقی قرا  
 و مسائل قراءت ایشان نباشد و هر چه باشند از مسائل قراءت **صحا**  
 باشند پس بنا بر امر عالی نوشته شد این رساله در قراءت عاصم  
 اصول و فریضات بطریق شاطبیه و مرتب گشت بر مقدمه **و سه**  
 باب و تعلقه **اما مقدمه** و ان مشتمل است بر سه فصل **فصل اول**  
 مشتمل است بر سه فایده **فایده اول** اقول و بالله التوفیق که برای  
 از باب فهم و ذکا و اصحاب فطنه و دها مخفی و پنهان نیست که  
 فضیلت و عزت علم اجل ضنا بل و افضل مرایاست و این مقدمه  
 محتاج بر همان نیست بلکه از جلاست و علم قرآن که خیر کتب  
 منزل است شرف و ارتعاج و انفع علوم است و شرف عالم  
 بحسب شرف معلوم می باشد پس عالم بقران اشرف عالم **است**  
 و شاهدای معنی حدیث صحیح بنویس است که گفت اشرف  
 امتی جمله القران و علمه و نکفت من اشرف امتی و دیگر **فرمود**  
 که خیر کتب من تعلم القران و علمه و ان شفیق بن وائل مرولیت  
 که گفت از عبدالله بن مسعود پرسیدند که چرا روز **که** میداد  
 گفت از جهت آنکه آن روز دارم صغیف شوم و از خواندن  
 قرآن باز مانم و نذوقت قرآن نزد من دوست **باشد از روز**



دا از ابن عباس مرویست که قاری قرآن بار ذل عمر مرد و دانش بود  
و اسفل المسافل که در ایام و آمد شده بار ذل عمر تفسیر کرده و الا الذیر  
است که از وی مستثنی شده بقره فرود آورده و گفت ای الا الذیر  
قر و القرآن **فایده** در ذکر احوال عامه بدان آید که الله فی الدار  
که نسب عامه برین وجه است که عامه بن بهد که ای الخیر و الا  
عامه اسم است و همد که نام والده وی است و چون والده وی  
از کار بر عریض است او را بهادر و محمدا زاده اند و ای الخیر و بفتح اول  
و ضم جیم پدر وی است و بعضی گفته اند نام عامه عبد بوده  
و او پیشوای اهل کوفه بوده در قرآنت و بعد از ابوعبد الرحمن  
سلمی همگی کس بر این وی بوده و جمع کرده بود میان فضاخذ  
و اصناف و تحریک و تجوید و آواز حنین نیکو داشت و همگی سخن را  
او بخواند می و از تابعین بود و فاشش در کوفه بود در اول آخر  
سنه سبع و عشرين و اربع و گفته اند سنه ثمان و عشرين و مائة  
و بیست و این دو قول اعتباری ندارند و علامت که با صلاحه خبر  
گویند نور است **فایده** در بیان احوال روایت وی بدانکه عامه  
روایت بسیار است از آن جمله دو تن مشهور اند بجهت نقل و ضبط کتب  
بکس و دیگری حفص المکرم اسمش شعبه است و کتبش کتب و

بوده

کعبه

گفته اند که اسمش احمد است و غیر این نیز گفته اند لکن اول  
اصح است پدرش عباس نام داشته و پدر پدرش سالم و از قبيله  
بنی سداست و لا دتش در کوفه بوده سنه خمس و تسعين  
من الهجرة و فاشش در جدی اول سنه ثلث و تسعين و اربع  
کوفه واقع شده آورده اند شرح شاطبيه که چون شعبه را وقتاً  
رسید بخار هوش و بعضی گفته اند دخترش واضح خواهر است  
که کبریه بسیار میگرد شعبه گفت چرا میگردی گفت تا آن میگرد  
که مباد ترا در آخرت عذاب باشد گفت مگر می زهدی کسی که  
در زاویه این خانه هجده هزار ختم قرآن کرده و قرآن را عامه فرا  
گرفت فی واسطه و در سخن و عریضت و علم حدیث کما عمل و جماع  
فون بود علامت وی صاد همزه است اما حفص که کتبش کتب  
با بود و داست و اسمش حفص پدرش سلیمان پدر پدرش معمر  
از قبيله بنی سدا از کوفه است در قاضی بر بنامی کردی گفت  
او را بنام کرده بود و مر وی بود و لا دتش در کوفه بود سنه  
تسعين من الهجرة ابن معمر گفته که روایت صحیح از قرآن است  
روایت حفص است و از ثناده روایت است که مردم حفص را  
در حفظ و ضبط قرآنة فوق شعبه می شمردند و فاشش در کوفه

و در عاقل

ابن م



عقی









بهوی زبانت از جانب چپ یا راست یا پنج دندانهای کرمی بالا و انحراف  
 ضاهاست **ح** این بهوی زبانت با احد برابر وی است از پنج دندانها  
 بالا و انحراف لام است **ط** سر زبانت با پنج دندانهای بالا نزد یکدیگر  
 لام و انحراف نون است **ی** سر زبانت با احد برابر وی است از  
 پنج دندانهای بالا بعد از انحراف نون و انحراف راست **پ** سر زبانت  
 با پنج دندان پیش بالا و انحراف دال و طاق است **پ** سر زبانت  
 است با سرد و دندان پیش بالا و انحراف نال و طاق است **م**  
 سر زبانت با سرد و دندان زیرین و انحراف صاد و سین **ف**  
**س** سرد و دندان پس بالاست با میان لب زیرین و انحراف قاف  
**ه** میان دولباست و انحراف واو و با و میم است **و** خیسو  
 است و انحراف نون و میم است در حالت اخفا با غنه یا ادغام  
 با غنه **ز** هوای دهن است و انحراف حروف مد است **فصل**  
 در صفات حروف بدانکه حروف را با صفات تکمیل باید کرد تا  
 صحیح باشد و آن یکدیگر مختار کردند پس بدانکه حروف **ف** حقه  
 شخص **س** کت موصوفند پس و غیر این موصوفند  
 بجهت و حروف احد قطبکت موصوفند بشدت محض و  
 حروف **ل** نوع موصوفند به میان شدت و رخاوت

و غیر این حروف سیزده گانه موصوفند بر خاوت محض و  
 حروف **خ** صفت **ص** صفت **ظ** موصوفند با استقلال و غیر این موصوفند  
 حروف موصوفند با استقلال و صاد و ضاد و طاق موصوفند  
 با طباق و غیر این چهار حرف موصوفند با افتتاح و حروف  
**ق** **م** **ز** **ب** موصوفند با نلاق و غیر این شش حرف موصوفند  
 با صمات و صاد و سین و ز موصوفند بصغیر و حروف  
**ق** **ط** **ج** موصوفند بقلقه و واو و یا ساکنین موصوفند  
 بقیه موصوفند بلین و لام و را موصوفند با انحراف و غیر  
 موصوفند بتفتیش و ضاد موصوفند با استقلال  
**پ** هر حرفی از حروف پنجگانه موصوفند باشد به پنج  
 صفت و کمتر از پنج صفت نتواند بود و بعضی را از زیاده از پنج  
 باشد پس حروف مستقله را با این باید گفت **ح** و **ح**  
 مستعلیه را غلیظ و کنده باید خوانند و آنچه متصف بصفت  
 اطباق باشد کنده تر باید گفت و بدانکه از حروف مستقله  
 حروف مختلفند یعنی در بعضی از لغات ترقیق در بعضی از لغات  
 تخفیف کنند و **ل** لفظ جلاله است زیرا که اگر مقبل و مکسور است  
 ترقیق است و لا تخفیف باید کرد بجهت تعظیم و دیگری راست تر بلکه



اگر مکتوب باشد ساکن با قبل آن مکتوب باشد و کسره اصلی باشد  
 و بعد از وی واسطه در کلمه یکی از حروف استغلا باشد ساکن  
 باشد و ساکن او یا ای ساکن باشد یا خود ساکن باشد و قبل  
 او ساکن باشد و قبل و قبل مکتوب باشد و ساکن فاصل حرف  
 استغلا نباشد یا بریل باید گفت و در غیر این چهار حالت هم  
 جا کرده و غلیظ باید خواند و دیگر الف است و صحیح در الف است  
 که اگر ماقبل او حرف استغلاست یا لام الله بشرطی که سابقا  
 گذشت کرده باید گفت و الا باید گفت و حروف شدیه  
 را شدیه و مجهول و مجهول باید آورد و همچنان است باقی صفات  
 تا اینکه مکتوب مشبیه نشوند و طار استغلا و طباق بجا  
 باید آورد تا صاد پسین و طار نشود و حروف قلقله را  
 قلقله بجا آورد کامی که ساکن باشد و اگر مکتوب و قوی  
 باشد قلقله پشتی باید نبود و الله اعلم **فصل ۵** در های کتابه  
 و آن هائی است که ضمیر مفرد مذکر غایب باشد پس اگر ماکول  
 و بعد وی ساکن باشد مثل **مُدْأَمَهُ** عاصم صله نکند  
 نکند و مراد از صله اشباع حرکت است و اگر ماقبل و بعد  
 هر دو متحرک باشد صله کند مثل **لَهُ** اهو و اگر ماقبل ساکن



و ما بعد متحرک باشد مثل **فِيهِ** هدی بن صله نکند الا حفص در  
 کلمه **فِيهِ** مهنا که در آن حفص صله کند و اگر ماقبل متحرک باشد و ما  
 ساکن باشد مثل **بِ** السحر نیز صله نکند و این قاعده کلی است آنچه  
 لفظ که در آن خلاف واقع شده میان حفص و شعبه و ان الف  
 اینست **بُودَهِ** الیک و **لَا بُؤَدَهُ** الیک در سوره آل عمران و **تَوَلَّاهُ**  
**مَاتَوَلَّاهُ** و **فَصَلِّهِمْ** در سوره نسا و **تَوَلَّاهُ** در آل عمران و **تَوَلَّاهُ**  
 این مجموع را بگو بسکون ها خوانده شعبه بصله بخواند و فاعله  
 را در سوره نمل عاصم بکماله بسکون خوانده و بتقره در سوره نوح  
 شعبه با ساکن خوانده و حفص بسکون قاف و قصر های صله  
 خوانده و بر صله کم را در سوره نمل عاصم بکماله بضم های صله  
 خوانده و آنچه را در موضعی اعراف و شعر عاصم بسکون خواند  
**فصل ۶** در مدد بدانکه حرف مدسه است الف و واو و یاء و حاء  
 که ساکن باشند و حرکت ماقبل از جنس ایشان باشد مثل **الْفِئَالِ**  
**رِوَاوِیْقُولِ** و **یَاءِ قَبِيلِ** و مثال هر سه مثل **تَوَلَّاهُ** و **أُوذِنَا** و **أَبْرَحَ**  
 شد و اینک الف مدطبیعی باشد البته و زبانه بر یک الف بی  
 سببی نشاید و سبب معنوی است یا لفظی و سبب معنوی  
 پیش عاصم معتبر نیست و سبب لفظی که معتبر است و چیز است

لفظه  
 و حفص  
 رطبه  
 و کسره هاء

کتابخانه عمومی  
موسسه تخصصی  
تفاسیر و تفسیر

یکی ساکن و دیگری همزه و ساکن بعد از حروف مد باشد پس اگر  
لازمی باشد خواه مدغم و خواه مظهر مثل دابة و الم و قاف و القرا  
و صاد و القران عامه مدسه الف کند البته و بقران این مدغمان  
باطل شود و اگر عارضی باشد مدغمش در قراءت عامه نباشد و  
مظهرش مثل تسویس و یوفنون و النار عامه بخیر است میان  
مدسه الف و د و الف و ی و الف و ک و همزه باشد یا مقدم خوا  
بود بحرف مد یا موخر اگر مقدم باشد مثل امن و اوقی و ایما ناعا  
اصلا اعتبار تمام بود و بعد طبیعی گفتا کند و اگر موخر باشد یا متصل  
باشد مثل جاء و سئ و ان و سبوء و یا منفصل مثل قالوا متا و فی  
انفسکم و لا تواخذنا نسینا در هر دو صورت عامه سه لفظ  
کند مذهب شاطبی که سنی رساله بر آنست و اگر حروف مد بنا  
بلکه حرف این باشد سبب معنوی در وی معتبر نبود و سبب  
لفظی که معتبر است سکون لازمی مدغم در قراءت عامه نیست و  
سکون لازمی مظهر یک لفظست در دو محل و آن لفظ عین است  
در اول سوره مریم و شوروی و در عاصم با طول و توسط است  
و طول افضل است و مراد از طول مدسه الف است و از توسط  
دو الف و اگر با حرف این همزه باشد مقدمش معتبر نیست و موخر

که منفصل باشد نیز اعتبار ندارد پس اینانکه موخر و متصل باشد مثل  
شئ و سبوء عامه در حال وصل قصر کند که عبارت از نیم الف  
باشد و در حال وقف بخیر است میان طول و توسط و **فصل**  
بلانکه هرگاه که سبب مد از صفت حق در منغیر باشد مد و قصر جابجا  
خواه همزه و خواه ساکن پس اگر از سبب باقی باشد مد و یا باشد و لا  
قصر و یا است پس بنا بر این خون عامه در حالت وصل الیه اول سوره  
ال عمران بلفظ الله نقل میکند حرکت همزه را نیم و نیم که ساکن با  
از صفت سکون مستغیر گشته موخره میکند در وان برای وی قصر  
باید کرد و چون اثر سکون باقی نیست قصر و یا سند والله اعلم **فصل**  
در دو همزه که در یک کلمه جمع شوند بدانکه عامه همجا جمع همزه  
خواند الا آنچه بیان کنیم پس بدانکه لفظ العجی را در صورت فصلت  
شعبه بتحقیق خوانده و حفص بن اسماعیل کال الف میخواند یعنی تکم میکند  
بچیزی که نه همزه باشد و نه الف و لفظ اذ همتم در سوره احقاف  
عامه بیل همزه خوانده و لفظ ان کان ذامال را در سوره نون و  
شعبه بروهنه خوانده بحمصق و حفص بیل همزه میخواند و لفظ  
ان یوقی احد را در ذال عمران عامه بکله بیل همزه خوانده و لفظ  
استم را در سوره اعراف و طه و شعر شعبه بروهنه روایت کرده

بود





با تحمق و حفص بیک موزه میخواند و باقی بحال در سوره در محل خود بگو  
 خواند شد انشاء الله و اگر موزه وصل واقع شود میان موزه استفهام و لام  
 ساکن وان در قرآن عظیم شش لفظ است دو الذکرین در سوره فاعلاً  
 دو والان در سوره یونس دو و الله یکی در سوره یونس و یکی در سوره  
 نمل عاصم هر دو روایت موزه دو و که موزه وصل است بدان لفظ کند و  
 مدسه الفی نماید با سهیل موزه دو کند کاللف با قصر و لکن با بدل اول است  
 و الله اعلم **فصل ح** در دو موزه که در دو کلمه بهم میزند مثل هو لاء از کتم  
 و جاء اجلیتم و اولیاء اولئك عاصم هر دو را محقق خواند **فصل**  
 در موزه مفرده بدانکه عاصم بزوات سبعة لفظ لولوه هر جا که واقع شود  
 خواه معرفت بلاه باشد مثل بخرج منها اللؤلؤ و خواه منکر باشد مثل  
 و لؤلؤ و لباسهم بدان کرده موزه اول که ساکن است بوا و ساکن و حفص  
 بمحقق روایت میکند و لفظ مؤصدة را نیز شعبه با بدل خوانده  
 و حفص بمحقق و باقی مزارت مفرده عمد محقق است از برای عاصم بجا  
**فصل ق** در نقل و نقل ان بود که حرکت موزه قطع را با ساکن صحیح  
 که حرف مد نباشد دهند و موزه را ساقط گردانند پس بدانکه  
 عاصم بجا که در یک محل نقل کند که ان یس ایتم الفسوق بعد  
 الايمان باشد در سوره حجرات یعنی حرکت موزه اسم را بلاه داده

و موزه را حذف کرده و در حالت ابتدا السّم و لیسم هر دو و جابلاً  
 و لفظ عاداً لاوی را در سوره و النجم بکسر ثوین و سکون لام میخواند  
**فصل ی** در سکت و سکت در لغت ساکن شدن است و در اصطلاح  
 ح قرا قطع صوت است دون قطع نفس و عاصم بزوات حفص  
 سکت کند در چهار محل یکی بوالف عوجاً در سوره الکهف و یکی  
 بزنون من مرق در سوره لاقم بیوم القيمة سیوم بوالف کوزنا  
 در سوره یس چهارم برکام بلان در سوره ویل المطففین و در  
 این چهار لفظ سکت نباشد از برای عاصم و روایت وی والله  
**فصل ت** در ادغام وان در لغت درج کردن است و در اصطلاح  
 ح قرا درج کردن حرفی است بحرانی و در ان یکی از سه مناسبه که تامل  
 یا تجانس یا تقارباست لازم باشد و هر گاه که یکی از این سه مناسبه  
 نباشد ادغام ممکن نباشد و حرف اول را مدغم خوانند و ثانی را  
 مدغم فیهِ و تحولا مدغم فیهِ شرط است و این ادغام منقسم است  
 برد و قسم یکی کبیر و ثانی است که اول متحرک باشد ساکن گردانند و ثانی  
 ثانی درج کنند و عاصم از این جمله دو کلمه را ادغام کند یکی قالک  
 ما مکتبی در سوره کهف که در اصل مکتبی بوده و دو ملا نامنا  
 در سوره یوسف که اصل لاتا مکتبا بوده اما در لاتا مکتبا است







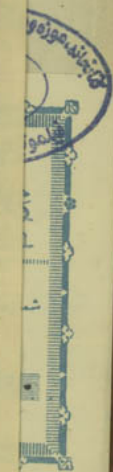
بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

لینی

نباشد از کلمه دیگر یا از جهت اتفاق ساکنین پس حرکت اعراب مثل  
الله الصمد و حرکت بنا مثل من قبل و حرکت منقول از حرکت که  
نفس کلمه باشد مثل دف و شامل باشد و قسم اخیر در قراءت عامه  
نباشد و در و م انداختن چهار دال حرکت و باقی داشتن دو دال  
و مخصوص ضم و سینه باشد در جای تواند بود که متحرک باشد  
بجراک مثل الحیر یا منقول باشد از نفس کلمه مثل بین الحیر  
و یا متحرک باشد بجراک ضم مثل نستعین یا منقول باشد از نفس  
کلمه مثل دف مثل الحیر در قراءت عامه نباشد اما ابدال وان در  
قراءت عامه در دو نوع می باشد یکی اسم منصوب متون غیر  
مؤنث مثل احدا اسم مؤنث بتا که در وقف آن ابدال میشود  
به ها مثل رحم و نعمه اما های ضمیر نظر بجا قبل منقسم میشود  
ند قسم زبانه قبل وی یا ساکن است یا متحرک اگر متحرک باشد  
ضمه است یا کسره یا فتحه مثل اتم و به و له و ال ساکن باشد  
یا صحیح خواهد بود مثل منه یا غیر صحیح و غیر صحیح بر فتح هم  
زبانه یا الفاست مثل حنبا ه یا و ام ری است مثل عقول  
یا لینی مثل و شروه یا ای مدی است مثل فیه یا لینی مثل  
الیه و درین نه قسم سه مذهب است یکی متبع است مطلقا یکی  
متبع است در بعضی مواضع

تجزی است مطلقا یکی تفصیل است بانکه اگر پیش ازها ضمه یا  
یا کسره یا و ام ری یا لینی روم و اشام ممنوع است و در غیر این  
مخوز است **فصل نهم** در رسم خط بدانکه عاصم در وقف تابع رسم  
الخط است پس هر چه در رسم موصول است وقف بر آخر کلمه یا نیه  
میکند و هر چه مقطوع باشد وقف بر محل قطع یا بر آخر تا زکد و تا و  
تا پیش آخر در رسم بنا نوشته شده بنا وقف میکند و آنچه باقی نوشته  
شده باشد باقی وقف نماید و علم این واجبست پس بدانکه اصل در  
هر کلمه است که آنچه در کلمه باشد یا بیشتر و یا جدا نویسد از تانی  
که بعد از اوست خواه اسم باشد و خواه فعل و خواه حرف الا کلام  
تعویف که جهت کثرت و در نازل منزل جز است پس متصل می  
نویسد و محسوس است یا نواها و تنبیه و الا اگر کلمه نیه موصول  
باشد که او را متصل بجا قبل می نویسد از جهت فرق و الا آنکه دو  
حرف بجا باشند زیرا که موصول شده جهت سهولت ایما موقوف  
وان مختصر است در هر چه حرف و آن اینست ان لا وان ما وان ما  
وان ما محفمه مکسوره و ان ما وان لم وان لم وان کن و عن ما و من  
و ام من و عن من و حیث ما و کل ما و یس ما و فی ما و لی لا و یوم هم فاما  
ان لا مقطوع است در ده موضع در سوره اعراف ان لا اقول الله

ان کلمه ای که در  
وقف است



نسخ

حکیم





تجدید سوره

فانتم من كل ما سألتموه است در سوره ابرهیم و در كل ما ردوا و  
سوره نسا خلاف کرده اند و هر دو صحیح است و در سه موضع دیگر  
کذا دخلت آیه است در سوره اعراف و کما جاء آیه در سوره  
سین و کما الی فیها در سوره تبارک خلافت و کما اصبح و کما  
و کما ما مقطوع است در مع موضع چهارم خلاف و یکی اخلا  
در سوره مائده بئس کما نورا در مع موضع و عن منکر فلو  
ما کما و یقول الذین کفر و الی کما قدمت و در قلم کما بامر  
به در سوره البقره خلافت و ما مقطوع است در باده موضع  
در یک موضع و خلاف و در باقی خلافت کرده اند لکن اصح قطع است  
و ان فی ما علقن فی انفسهن دوم است در سوره البقره و فی ما  
انتم در سوره مائده و انما و فی اوج ابی این نیز در سوره انعام  
و فی ما شئت انفسهم خالدون در سوره انبیا و فی ما افضتم در  
سوره نور و فی ما زفنا که در سوره روم و انتم تحکم بایضا و کما  
فی ما کما و فی ما م و فی ما مختلفون هر دو در سوره زمر و فی ما  
لا تعلمون در سوره اذ وقعت و ان موضع که در خلافت فی ما  
ههنا اینست است در سوره شعرا و کما مقطوع است هر جا که  
در چهار موضع که آن لکن لا تخن نوا علی ما فانکم است در سوره آل

عمران

هشت

وقف و غیره باطل

خواه از خوانند و خواه بجمع و این حرف نیست در سوره انعام و میت  
کلت ربك صدقا و در سوره یونس و کذا ان حقت کلت ربك  
و ان الذین حقت علیهم کلت ربك و در سوره غافر و کذا ان حقت  
کلت ربك و در سوره یوسف آیات السالمین و غیبات المحبت  
در موضع و در سوره عنکبوت آیت من رب و در سوره سبا  
فی العزوات امنون و در سوره فاطر علی یقینت منه و در سوره  
فصلت ما ینخرج من فمات و در سوره المرسلات جمالت صفر  
و اما آیات در سوره یوسف و مریم و قصص و الصافات هم آیات  
در موضع در سوره مؤمنون و مرعات در موضع در سوره  
البقره و یکی در نسا و یکی در تحیم و لات در سوره ص و اللات  
سوره و الحیم و ذات الحجی در سوره نمل همه تاسم و اند و عاصم  
وقف بنا کند **لایین** یا انما صافه و آیات زواید که در محمل  
خرد در اخر سوره در فرش مذکور خواهد شد انشا الله **آیه ۴۰**  
در فرش حروف بدان حفظ ک الله فی الدارین که چون سواد صحیف  
درین بلاد کثر بقراءت عاصم است بر طایف حفص بیشتر و بن  
شعبه کثر و طبر رایت که باشد دیگری را بیشتر نویسنده  
پس احتیاج به ذکر اختلاف عاصم با سایر قرائن باشد بلکه بسیار



تجدید سوره  
کتاب

اختلاف میان حفص و شعبه باید نمود پس شروع در آن کرده بفرماید  
سور ذکر می نماید **سوره الفاتحه** درین سوره میان حفص و بکیر  
نیست **سوره البقره** قل اتخذتم کذشت در پیش از اقام لفظ  
هنز و درین سوره و هر جا که بیاید حفص بر او خوانده و شعبه بجز  
روایت کند لفظ اتخذتم کذشت و لفظ عما تعلون اولناک و الحفص  
بنا خوانده و شعبه بیاید لفظ اتخذتم کذشت در اقام و لفظ جبر  
در دو موضع درین سوره و یکی در سوره تحریم شعبه بفتح جیم و راء  
و همزه مکسوره و حذف یا خوانده و حفص بکسر جیم و کسر راء  
ساکنه و همزه خوانده لفظ میکال را حفص میکال و همزه و یا خوانده  
و شعبه همزه مکسوره خوانده بایا ساکنه لفظ ام بقولون را حفص  
بنا خوانده و شعبه بیاید لفظ رؤف درین سوره و هر جا که  
بیاید حفص بیا و ساکنه خوانده بعد از همزه بر وزن فاعول و شعبه  
بجذف و او خوانده بر وزن فاعل لفظ خطوات درین سوره  
و هر جا که بیاید حفص بضم طاء خوانده و شعبه بسکون طاء بخواند  
و لفظ لیسرا لبران تولوا را حفص بفتح یا خوانده و شعبه بضم خوانده  
لفظ موص را حفص بسکون واو و تخفیف صاد خواند و شعبه  
بفتح واو و تشدید صاد خواند و لفظ لتکوا را حفص بسکون

کاد

کاف و تخفیف میم روایت کرده و شعبه بفتح کاف و تشدید میم بخواند  
لفظ سیوت درین سوره و هر جا که بیاید حفص بضم یا خوانده و شعبه  
بکسر یا بخواند و محسن است لفظ عیوب و العیون و حیوون  
در سوره نور و شیو حار و سوره غافر الا انک شعبه را د کسر جیم  
جیوهن خلافت یطهرن حفص بمحرف طاء و سکون و ی  
و ضم ها خوانده و شعبه بفتح طاء انشد ببطا و فتح ها و تشدید و ی  
میخواند لفظ قدره را در هر دو موضع حفص بفتح ذال خوانده  
و شعبه بسکون میخواند و لفظ وصیته را حفص بضم یا خوانده  
و شعبه بفتح قراءت میکند و لفظ بیسط را درین سوره و فی الخلق  
بسطه را در اعراف شعبه بصا د خوانده و از حفص صاد و سبز  
هر دو مریست و اصح سبین است از برای وی و لفظ جبر و نا  
حفص بسکون را خوانده و شعبه بضم میخواند و لفظ نعیم را درین  
سوره و در سوره نسا حفص بکسر نون و عین خوانده و شعبه  
باختلاف کسر عین و بسکون نیز خوانده و نزد شاطبی اختلاف است  
اصح است که چنانکه اسکان در تیسیر است اما شاطبی ذکر کرده و لفظ  
و یکفر را حفص بیاید خوانده و شعبه بنون میخواند و لفظ فاذن را حفص  
بسکون همزه و فتح ذال خوانده و شعبه بقطع همزه عمده و کسر ذال

غنی

تجدید سوره  
و قد قرأ بال

میخوانند یا **اضافه** مختلفه میان حفص و شعبه دو است یکی  
عمدی لظالمین و این را حفص بسکون یا خوانده و شعبه بفتح میخوانند  
و دیگر بنوی لظالمین است و این را حفص بفتح خوانده و شعبه  
بسکون میخوانند **سوره ال عمران** نقل کرده مزمزه جلا لیم الم و وجهه  
و قصر گذشت در باب مد لفظ رضوان درین سوره و مر جا که بیاید حفص  
بکسر را میخوانند و شعبه بضم خوانده الامن تابع رضوانه سبل السلام  
در سوره ماید که خلاف میان حفص و کسریست در کسر را و لفظ المین  
در موضعین حفص بشداید و کسر یا خوانده و شعبه تخفیف و سکون  
یا میخوانند و لفظ رؤف نیز در حفص مد است و شعبه بقصر و در  
البقره گذشت و لفظ نوره در هر دو موضع حفص کسرها و صل  
خوانده و شعبه بسکون میخوانند و لفظ وضعت را حفص بفتح  
عین و سکون ناخوانده و شعبه باسکان عین و ضم تا میخوانند لفظ  
ذکر یا درین سوره و مر جا که بیاید حفص بقصر بی مزمزه خوانده  
و شعبه مد و مزمزه میخوانند و بنصب مزمزه خوانده ذکر باقی را که بعد  
از کلماتها واقع شده که مفعول ثانی وی باشد لفظ سوت حفص  
بضم یا خوانده و شعبه بکسر میخوانند و در البقره گذشت و لفظ نون  
حفص یا خوانده و شعبه بنون و یوده الیک و لا بوده گذشت

و قد قرأ بال

در فصل هاد کما به لفظ یعون و چون را حفص در هر دو میخوانند  
و شعبه تا میخوانند لفظ حج البیت را حفص بکسر جا روایت کرده و  
بفتح میخوانند لفظ و ما یفعلوا من خیر فلن یکرموه هر دو کلمه را  
میخوانده و شعبه تا میخوانند لفظ قرح در دو موضع درین سوره  
و اصابعهم القرح نیز در پنجاهر سه موضع را حفص بفتح قاف خوانند  
و شعبه بضم میخوانند لفظ ما یجمعون را حفص یا خوانده و شعبه  
تا میخوانند لفظ رضوان در اول همین سوره گذشت ما اصابعهم  
القرح گذشت در همین جا لفظ لتبتیننه و لکنونه را حفص تا  
خوانده و شعبه بیا میخوانند **اضافه** جمله میان حفص و شعبه  
یک است و جمولیه حفص بفتح یا خوانده و شعبه بسکون **سوره سبأ**  
و سیصمون حفص بفتح یا روایت کرده و شعبه بضم و جمی به موضع  
اول را حفص بکسر صا خوانده و شعبه بفتح میخوانند و در موضع ثانی  
هر دو بفتح میخوانند البیت حفص بضم یا خوانده و شعبه بکسر میخوانند  
لفظ مبینة و مبینات هر جا که واقع شوند حفص کسر یا خوانند  
و شعبه بفتح بخوانند لفظ و احل لکم را حفص بضم مزمزه و کسر یا خوانند  
و شعبه بفتح مزمزه و جا هر دو خوانده اخصن حفص بضم مزمزه و کسر  
صا خوانده و شعبه بفتح مزمزه و صا خوانده لفظ نعا حفص کسر

در

عق



تجدید عوזה  
شماره  
تجدید عوזה

و شعبة باختلاس كسره و سکون خوانده لفظ کان لم تکن راحفص بتاخوانند  
و شعبة بیا میخوانند و قول را تویی و نصله حمم گذشت درها کذا برید  
در بخا و در عریم و موضعی میومین حفص بفتح یا و ضم خاخوانده و شعبة  
بضم یا و فتح خاخوانده فسوف بضم حفص یا خوانده و شعبة بنون  
**سوره المائد** لفظ شان را در دو موضع این سوره حفص بفتح  
روایت کرده و شعبة بسکون نون میخواند و اصل کم الی الکعبین حفص  
بنصب لام خوانده و شعبة بکسر میخواند هر دو گذشت در سابقه رساله  
راحفص فی الف بعد لام با فاء خوانده و شعبة رساله الف بعد از  
لام بجمع میخواند لفظ عقدهم راحفص بتشدید قاف خوانده و شعبة  
بضم خوانده لفظ استحق راحفص بفتح تا و جا خوانده و مراه که ابتدا  
کند کسر مژه خواهد خواند و شعبة بضم تا و کسرها میخواند و در جالت  
ابتدا بضم مژه نیز خواهد خواند و لفظ الاقلین راحفص باسکان و او  
و فتح لام خوانده که تنبیه باشند و شعبة الاقلین بتشدید و او کلام  
بعد از او و فتح نون خوانده که جمع باشند لفظ الغیوب راحفص بضم  
عین خوانده و شعبة بکسر **یا اضا ف** محمله میان حفص و شعبة  
درین سوره و است یکی ید علیک و دیگری ای اهل حفص  
هر دو بفتح یا خوانده و شعبة هر دو باسکان یا خوانده

سور

**سوره التا حاتم** من یصرف حفص بضم یا و فتح یا خوانده و شعبة بفتح  
یا و کسرها میخواند ثقتهم حفص بفتح یا خوانده و شعبة بفتح میخواند و  
لا تکذب و تکون حفص بنصب با و نون میخواند و شعبة بضم هر دو  
خواند اذلا تعقلون درین سوره و در اعراف حفص بتاخوانده  
و شعبة با خوانده و لشدید بن حفص بتاخواند بتانیث و شعبة بیا  
میخواند بتکلیه خفیه در بخا و در سوره اعراف حفص بضم خاخواند  
و شعبة بکسر خاخواند را کز کجا در بخا و را یدیم در سوره هود و را  
قیضه و را برهان رسد در سوره یوسف و را نارا در سوره طه  
و مارا و لقد را در سوره النجم حفص همه را بفتح را و مژه خوانده  
و شعبة همه را با اله را و مژه میخواند را القمر و را الشمس در بخا  
و در سوره نحل را الذین ظلموا و را الذین اشرکوا و در سوره کهف  
را المجرمون للنار و در سوره احزاب و لما را المؤمنون الا حزاب  
حفص بفتح را و مژه خوانده در همه و قفا و وصل و شعبة با اله  
را خوانده در همه و در اماله مژه خلاف دارد هم اماله و هم فتح از  
او منقول است و اصح فتح است پس شعبة با اله را و مژه خواند  
و وصل و با اله را و فتح مژه خواند نیز در وصل و با اله حرفین خواند  
و قفا و لفظ زکویا گذشت در آل عمران و لشدید حفص بتاخوانده



و شعبه یا میخواندند تقطیع بند که حفص نصب نون بین که خوانده  
 و شعبه برفع میخواندند امیت در هر دو موضع حفص بشدید یا و کسر  
 وی خوانده و شعبه بسکون و محفف میخواندند آنها از اجاءت حفص  
 بفتح مزه آنها خوانده و شعبه بکسر و فتح هر دو میخواندند منزل من برك  
 حفص بفتح نون و نشدید نای منزل خوانده و شعبه بسکون نون  
 و نای میخواندند احرام علیه که حفص بفتح حا و ر خوانده و شعبه بضم حا و  
 کسر را میخواندند رسالت حفص بحد و الف بعد از لام و فتح خوانده  
 که مفرده باشد و شعبه بالف بعد از لام و کسر را میخواندند که جمع باشد  
 حرما حفص بفتح را میخواندند و شعبه بکسر میخواندند بصدق حفص  
 بضم یا و صاد باشد بصداد و عین فی الف خوانده و شعبه بفتح  
 یا و صاد باشد بصداد و محفف عین و الف بعد از صا میخواندند  
 که یضا عد شود بجمعه را بجا و در هر دو وضع نانی سوره یونس  
 حفص را میخوانده و شعبه بشون میخواندند مکاتم و مکاتم هم  
 که میآید درین سوره و در سوره مود و لیس و زمر حفص  
 بعین الف خواند و بعد از نون که مفرده باشد و شعبه بالف میخواندند  
 بعد از نون که جمع باشد و ان بکن سینه حفص یا میخوانده و شعبه  
 بنا میخواندند خطوات حفص بضم طاء میخواندند و شعبه بسکون طاء

تحفیف

میخواندند و الکرین گذشت در فصل دومه در بک کلمه تذکره کاسی  
 که تا خطاب است و نواند بود که در اصل دو با بوده باشد در اینجا و مجرای  
 دیگر که باید حفص محفف ذال خوانده و شعبه بشدید میخواندند  
**بیا اضا فیه** محفف میان حفص و شعبه یک است و ان و جمعیله است  
 حفص بفتح یا خوانده و شعبه بسکون میخواندند **سورته معراج** و قبله  
 انذرون حفص محفف ذال خوانده و شعبه بشدید میخواندند و لکن  
 حفص با خطاب خوانده و شعبه بیا غلبه میخواندند یعنی اللیل بجا  
 و در هر دو حفص بسکون عین و محفف شین میخواندند و شعبه  
 بفتح عین و نشدید شین خوانده و خفیه حفص بضم خوانده و شعبه  
 بکسر میخواندند میت مکرر گذشت تذکره و حفص محفف ذال میخواندند  
 و شعبه بشدید خوانده لفظ بسطه را حفص بصاد و سین هر دو  
 خوانده و اصح سین است برای وی و شعبه بصاد میخواندند سوتا  
 گذشت مکرر انکو لتا تون حفص انکم باخبار خوانده و شعبه بکسر  
 باسقام میخواندند اول مفتوح و ثانی مکسور ان لنا میله ترم مکسور  
 حفص خوانده باخبار و شعبه بدومزه میخواندند اول مفتوح و ثانی  
 مکسور لقف درین سوره و سوره طه و سوره شعر حفص بسکون  
 لام و محفف قاف میخواندند و شعبه بفتح لام و نشدید قاف خوانده



تجدید عوذه  
شماره  
شماره

عشق

انتم حفص باخبار خوانده و شعبه ۱۱ امنتم بدو همزه خوانده باسقفها  
یعنی نون حفص کبیر را خوانده و شعبه ۱۲ هم میخواند این نام درین سوره  
و در طه حفص بفتح میم خوانده و شعبه کبیر میم میخواند معذرت بفتح  
بنصب تا میخواند نون و شعبه ۱۳ هم تا میخواند نون با پیشین حفص بفتح  
با و کسر همزه و یا ساکنه بعد از وی خوانده که پیشین باشد فعیل  
و شعبه رادوه وجه است یکی بفتح با و سکون یا بعد از با و همزه فعیل  
بعد از یا که پیشین باشد بر وزن فعیل و یکی بفتح با است و کسره  
و یا می ساکنه بعد از همزه که پیشین باشد بر وزن فعیل مثل و جرح حفص  
افلا تعقلون حفص تا و شعبه ۱۴ هم میخواند کون حفص بفتح میم  
و نشدید سین خوانده و شعبه ۱۵ سکون میم و بحمص سین میخواند  
شکر کاء حفص بضم شین و فتح را و مدو همزه مفتوحه جزو نون بعد  
از الف خوانده و شعبه کبیر شین و سکون را با نون و بغیر مد  
و بغیر همزه میخواند **یا اضا فز** مختلفه میان حفص و شعبه یکی است  
وان لفظ معی است حفص بفتح یا خوانده و شعبه ۱۶ سکون یا میخواند  
**سوره انفال** لفظ ری را حفص بفتح خوانده و شعبه با الهه پیشین  
میخواند موهین کبیر حفص بضم میم و سکون واو و تکفیف  
ها و کسر دال کبیر با ضافه خوانده و شعبه ۱۷ هم میم و سکون واو

و بحمص ها و شون وزن و نصب دال کبیر میخواند که موهین کبیر  
باشد و ان الله حفص بفتح همزه میخواند و شعبه کبیر خوانده من  
حتی عز بینه حفص بفتح حا و یا باشد دال میخواند و شعبه ۱۸  
مظهر میخواند یکی کسور و یکی مفتوح و لا یحسبن الذین حفص  
بیا غنیت میخواند و شعبه ۱۹ ثناء خطاب خوانده اللهم حفص بفتح  
سین خوانده و شعبه کبیر میخواند اخذتم گذشت در بحث ادغام  
**سوره التوبه** رضوان حفص کبیر را و شعبه ۲۰ هم میخواند  
عشیرتکم حفص بفتح رالی الف بعد از خوانده و شعبه ۲۱ الف میخواند  
بعد از راه یضیل به حفص بضم یا و فتح ضاد خوانده و شعبه ۲۲  
با و کسر ضاد میخواند رضوان گذشت الغیوب نیز گذشت ان  
صلواتک حفص توحید و فتح تا خوانده و شعبه ۲۳ الف بعد از واو  
و کسر تا میخواند که جمع باشد هم چون حفص بفتح جیم و لوا و ساکنه  
بعد از وی خوانده و شعبه بفتح جیم و همزه مضمومه بعد از وی  
و وا و ساکنه بعد از همزه میخواند رضوان بکرات گذشت جرح  
حفص بضم جیم و را خوانده و شعبه ۲۴ هم جیم و سکون را میخواند  
ها را حفص بفتح خوانده و شعبه با الهه الا ان تقطع حفص بفتح نا  
خوانده و شعبه ۲۵ هم میخواند تا که دین یغ حفص بیا میخواند و شعبه

کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

پولس

تا خوانده و وقف بکرات گذشت **یا اضااف** در دست هر دو معنی یک  
 معابد و دیگری معنی عدو و احفص هر دو را بفتح میخوانند و  
 لسکون یا هر دو خوانده **سور** **بن** **سقف** الی احفص بفتح را خوا  
 و شعبه با اله را میخواند و از فرائح سور یا بجز الی در این سوره است  
 و سوره هود و یوسف و ابراهیم و حجر و المراد در تقدیر هر دو معنی  
 بفتح را و شعبه با اله را میخواند و از فرائح الی احفص ذال خوانند  
 و شعبه باشد بد میخوانند **بفضل** الی ایات حفص یا خوانده و شعبه  
 بنون رویت کرده و لا در کفر حفص بفتح را خوانده و شعبه با اله  
 میخواند متاع الحیوة حفص بضم عین خوانده و شعبه بفتح میخوانند  
 المیت هر دو را حفص باشد بد خوانده و شعبه بحمص میخوانند  
**لا هدی** حفص بفتح یا و کسرها و تشدید ذال خوانده و شعبه  
 کسیر یا و تشدید ذال میخوانند **بشر** حفص یا و شعبه بنون میخوانند  
 الان مثل الذکرین است و گذشت در بحث دوم مره که در یک  
 جمع شوند مویا و بیوتکم گذشت در البقره و بحمل الرحمن حفص  
 بیا میخوانند و شعبه بنون بجز المومنین حفص لسکون نون ثانی  
 و تخفیف جیم خوانده و شعبه بفتح نون ثانی و تشدید جیم میخوانند  
**یا اضااف** محله درین سوره اجر می است که مکرر واقع شده

حفص هر دو را بفتح یا خوانده و شعبه لسکون میخوانند **سور** **بن** **الر**  
 حفص بفتح را خوانند و شعبه با اله میخوانند تذکر و ن گذشت نسبت  
 حفص بضم عین و تشدید بی میم یا کسیر خوانده و شعبه بفتح عین  
 و کسیر هم می تشدید بد میخوانند افلا تذکر و ن گذشت بکرات من  
 کل ز و عین درین سوره و در سوره مومنین حفص در هر دو  
 موضع بکسیر لام یا ثوبین خوانده و شعبه بکسیر و ثوبین میخوانند  
 بر اضااف بجزها حفص بفتح میم و سکون جیم و اله را خوانده و  
 حفص را از طریق کتاب شاطبی غیر این موضع اما اله بنا شد  
 و شعبه بضم میم و سکون جیم و فتح را میخوانند یا بچی درین سوره  
 و در سوره یوسف و لقن و صفات باشد حفص هر دو را بفتح یا  
 خوانده و شعبه درین سوره با حفص موافقت نموده در فتح و  
 باقی سور هر جا کسیر یا میخوانند **انعام** **ارکب** معنای برای **انعام**  
 گذشت در بحث **انعام** صغیر **ان** نمود درین سوره و عا **دا**  
 و نمود در سوره فرقان و نمود قد تبین کم در سوره عنکبوت  
 و نمود فیما البقی در سوره و البیحه حفص هر دو را بفتح ذال خوانده پی  
 نون و شعبه غیر سوره بجز کم با حفص شریک است دیگر هر دو را بفتح  
 ذال یا شریک خوانده و هر گاه که وقف کند بالف و وقف کند

حفص



کتابخانه عروه  
شماره  
تاریخ

دفعه و او

مجلسه ۳

فلا را ایدیم حفص بفتح را و مزه خوانده و شعبه با مال هر دو میخوانند  
یعقوب ثالث حفص بنصب با خوانده و شعبه برقع میخواند  
گذشت در سوره انعام اصول اول حفص بحذف الف بعد از او  
وسکون و سکون را و فتح تا خوانده بر توحید و شعبه با ثبات الف  
بجمله او و کسر تا میخواند بر جمع و اخذ تیره گذشت بکرات مکاتبت  
در موضع دین سوره حفص بفتح نون و حذف الف بعد از وی  
خوانده و شعبه بفتح نون و الف بعد از وی خوانده که جمع باشد بعد  
حفص بضم سین میخواند و شعبه بفتح و آن که حفص بشدید نون  
و شعبه بحذف میخواند بر جمع الامر که حفص بضم یا و فتح جمع خوانده  
و شعبه بفتح یا و کسر جمع میخواند بر جمع الامر که حفص بناه خطاب خوانده  
و شعبه بیلغ غیب **یا اضافه** در بجزیره است حفص هر دو را  
بفتح یا خوانند و شعبه بسکون **سوره یوسف** الی حفص بفتح  
میخواند و شعبه با مال یا نمیکنند بضم حفص بفتح یا یا میخوانند  
و شعبه کسر میخوانند تا مناکذشت در بعضی اقسام آن را بر حال حفص  
بفتح را و مزه خوانده و شعبه با مال هر دو میخواند با حفص بفتح  
مزه روایت کرده و شعبه بسکون لغتیا نه حفص بالف خوانده  
بعد از او نون مکسوره بعد از وی و شعبه بناه مکسوره بعد از

یا و غیر الف میخواند جز حفص حافظ الف خوانده بعد از او کسر  
و شعبه کسر جا و بسکون فالو الف خوانده هم میخواند درین سوره و در  
نحل و اول انبیا و نوح حمله ثانی موضع انبیا حفص هم را نون و کسر  
با خوانده و شعبه با و فتح حا میخواند **سوره الرعد** الی حفص بفتح  
با خوانده و شعبه با مال هر دو میخوانند حفص بسکون عین و تخفیف  
شین خوانده و شعبه بفتح غین و تشدید شین میخواند و نیز فتح و  
ضنون و غیر حفص برقع خوانده با شونین و شعبه کسر میخواند نمونا  
افا تخذتم گذشت در البقره و همی است تا تخذتم ام هل استوی حفص  
با خوانده و شعبه بیبا خوانده و همایوق درون حفص بیبا غیب خوانده  
و شعبه بناه خطاب میخواند **سوره ابراهیم** الی حفص بفتح و شعبه  
با مال است در **یا اضافه** الی عسکرم را حفص بفتح یا خوانده و شعبه  
با سکان خوانده **سوره الحجی** الی حفص بفتح است و شعبه با مال ما  
نزل الملائکه حفص بر و نون خوانده اول مضموم باشد و ثانی مفتوح ح  
با کسر را و نصب ملائکه و شعبه بناه مضمومه و فتح نون و زا و رفع بلا  
میخواند جز حفص بسکون را خوانده و شعبه بضم میخواند عیون  
حفص بضم عین میخواند و شعبه کسر قدر را حفص بشدید بحال  
خوانده و شعبه بحذف میخواند پس تا گذشت در البقره **سوره نحل**

روفت گذشت در البقره و همچنین است لروف بفت کم حفص میا  
 خوانده و شعبه بنون میخواند و الحجوم مسخرات حفص بر فتح حرف  
 خوانده و شعبه بنصب میخواند افلا تذکر و ن گذشت بکرات تو  
 الیم حفص بنون و کسرها خوانده و شعبه بیا و فتح حا میخواند  
 درینجا و در سوره مومنون و حفص بضم نون میخواند و شعبه بفتح  
 بیون گذشت در البقره بضم نون حفص کسرها خوانده و شعبه بضم نون  
 میخواند و حفص بیا و غیبت خوانده و شعبه بتاء خطاب میخواند  
 الذین ظلموا و الذین اشرکوا گذشت در سوره انفام نذر المجرم  
 افلا تذکر و ن گذشت بحمص ذال از برای حفص و تشدید از برای  
 شعبه **سوره بجا س اول** حفص لیسویا و ضم مزه میخواند که بعد از  
 او و او جمع است و شعبه بیا و نصب مزه خوانده اف حفص کسرها  
 فا و بنون خوانده و شعبه کسرها بنون میخواند بالقسما سوز  
 سوره و در سوره شعرا حفص کسرها فاف میخواند در دو جا و  
 شعبه بضم میخواند در هر دو جا بقولون حفص بیا غیبت میخواند  
 و شعبه بتاء خطاب تسبیح حفص بتاء خطاب خوانده و شعبه  
 بیا و رحلت حفص کسرها هم میخواند و شعبه بسکون جیم خوانده  
 و اعنی در دو موضع حفص بفتح میخواند در هر دو و شعبه باله

خواند

خوانده سرد و بر اینها اصح ظاهره و حفص کسرها و فتح لام و الف بعد از  
 وی خوانده و شعبه بفتح خاء و سکون لام میخواند ای درین سوره حفص  
 بفتح حرفین خوانده و شعبه بفتح نون و اما له مزه میخواند **سوره البقره**  
 تو جا حفص سکون نون الف و جاسکنة لطيفة و شعبه بحمص میخواند  
 من لانه حفص بضم دال فی اشام و سکون نون و ضم هاء فی صلح خوانده و  
 اسکان دال با اشام و سربون و ما با صلح میخواند و بقصها نیز میخواند  
 کرده اند اما صلح است بقره که حفص کسرها خوانده و شعبه کسرها  
 را میخواند لکن هوالله در رسم الخط قرانی لکن بالف و کتوب است  
 عامه در وقف بانها تا الف خوانده و در وصل بجدف و را الحن  
 گذشت در سوره انفام و هنر و گذشت در سوره البقره لکن هم  
 و در سوره نمل مملک هلد حفص بضم میم و فتح لام که بعد ازها است  
 میخواند و شعبه بفتح میم و فتح لامی که بعد ازها است خوانده انسانیه  
 حفص بضم هاء میخواند و شعبه کسرها کسرها در دو موضع حفص بسکون کاف  
 میخواند و شعبه بضم کاف خوانده لکن حفص بضم دال فی اشام و تشدید  
 نون خوانده و شعبه بسکون دال با اشام و تحجیف نون میخواند لکن تذ  
 حفص باظها دال در با خوانده و شعبه با دغام میخواند حمه حفص  
 الف خوانده بعد ازها و مزه متوجه و شعبه حاسه بالف بعد ازها



حسن



و یا مفتوح بجای موزه میخوانند جزا الحسنى حفص بنص موزه و توف  
میخوانند کسر تون در وصل جهت رفع التقاء ساکنین و شعبه بفتح  
موزه میخوانند تون بین السدین و سد درین سوره و دو موضع  
در سوره لیس حفص بفتح سین میخوانند و شعبه بضم خواننده در  
هر سه موضع رد ما اتونی حفص بقطع موزه میخوانند در جالبین و شعبه  
بکسر تون و سکون موزه میخوانند و صلا و کسر موزه اولی و قلب ثانیه  
بیا میخوانند ابتدا آنچه صحیح است این است لصد بین حفص بفتح صاد  
و دال خواننده و شعبه بضم صاد و ساکن دال میخوانند قال لینی حفص  
بقطع موزه میخوانند در جالبین و شعبه موزه ساکنه و موزه قطعیه  
مثل حفص میخوانند و صلا و ابتداء میکند بدو وجه یکی موزه بقطع است  
مثل حفص و دیگری موزه وصل و کسور است که بعد از وی یاء  
ساکنه باشد **یاء اصناف** جمله میان روایت عالم میخواست در صد  
موضع حفص هر سه را بفتح خواننده و شعبه بسکون میخوانند هر دو  
گذشت مگر **سوره مریم** که حفص بفتح ها و یا میخوانند و شعبه  
با اله هر دو میخوانند و هر دو وی در عین میخوانند مد سدا لکن  
یاد و الف و در بحث مکه گذشت که با حفص بقصر خواننده بی موزه و  
موزه و بد میخوانند عتیا و جنیا و صلیبا درین سوره هر چه بیاید حفص

بکسر

بکسر اوایل الفاظ ثلثه خواننده و شعبه بضم میخوانند مت حفص بکسر  
خواننده و شعبه بضم میخوانند نسبا حفص بفتح نون میخوانند و شعبه بکسر  
خواننده من تحتها حفص بکسر مین و کسرتا تحتها خواننده و شعبه  
بفتح مین و نصب تار وایت کرده تاسا قطع حفص بضم تا و کسر قاف  
و تخفیف سین خواننده و شعبه بفتح تا و تشدید سین و فتح قاف  
میخوانند بدخلون حفص بفتح با و ضم تخا میخوانند و شعبه بضم با و فتح  
خا خواننده نامت حفص بکسر مین و وایت کرده و از شعبه بضم مین و  
سعطون درینجا و در سوره حم عسق حفص در هر دو بیا و تا و مفتوح  
بعد از وی و تشدید طام مفتوح خواننده و شعبه بیا و بنون ساکنه  
بعد از وی و کسر طای نشد بدو وایت کرده **سوره طه** حفص  
لفظ طه را بفتح طاهار وایت کرده و از شعبه االه هر دو و وایت  
را تا را حفص بفتح و موزه خواننده و شعبه با اله هر دو میخوانند **سوره**  
حفص بفتح خواننده و شعبه با اله فی سجا که حفص بضم یا و کسر میخوانند  
و شعبه بفتح یا و خا خواننده آن هذان حفص بضمف نون میخوانند  
و شعبه بتشدید لقف از حفص بسکون لام و بضمف قاف مین و  
و از شعبه فتح لام و تشدید قاف و وایت کرده اند اسم حفص بکسر موزه  
خواننده و شعبه بدو موزه میخوانند جملنا حفص بضم حا و تشدید مین و کسرتا

میخوانند

و بعد از اول

خوانده و شعبه بفتح حا و میم با محفف میم میخواند با بنام حفص بفتح  
 میم میخواند و شعبه بکسر میخواند فالد حفص بفتح میم میخواند و شعبه بکسر  
 میخواند ترضی حفص بفتح تا خوانده و شعبه بضم میخواند اولم تا تم حفص  
 بنا خوانده و شعبه بیا میخواند **اضافه** ای فیه حفص بفتح یا خوانده  
 و شعبه بسکون **سوره انبیا** قال رقی حفص قال بالف خوانده بن  
 و شعبه قل بضم قاف و حذف الف میخواند که امر باشد نوحی المم و نوحی  
 الیه حفص بنون و کسر خوانده در هر دو و شعبه بیا و فتح خوانده را که  
 حفص بفتح را و میخوانده و شعبه با المجرین میخواند هر دو گذشت  
 بکرات اول که حفص بکسر فاشون خوانده و شعبه بکسر فاشون  
 میخواند بکسر که حفص تاء تانیث خوانده و شعبه بنون میخواند نوحی  
 المومنین بد و نون که اول مضموم تانی ساکن باشد با محفف جیم  
 حفص خوانده و بیک نون مضموم و تشدید جیم شعبه میخواند که با  
 گذشت و حرام حفص بفتح حا و مراء بالف بعد از خوانده و شعبه  
 بکجا و سکون را و حذف الف میخواند لکتاب حفص بضم کاف تا  
 خوانده و الف که جمع باشد و شعبه بکسر کاف و فتح تا بالف بعد از تا  
 میخواند که مفرد باشد قاله ب حفص بالف روایت کرده و از شعبه  
 بضم قاف و حذف الف م و نیست که امر باشد **اضافه** لفظ من می

حفص بفتح یا خوانده و شعبه با ساکن یا میخواند **سوره ص** ولوله  
 حفص محقق تمرین خوانده و شعبه ابدال میکند تمر اولی را بر او ساکن سوا  
 العاکف حفص بضم سوا میخواند سوا و شعبه برفع اشون و لیو حوا  
 حفص بضم یا و سکون وا و و محفف فا خوانده و شعبه بضم یا و فتح و اولی  
 فام میخواند بقالمون با هم حفص بفتح تا میخواند که مبنی بر مفعول باشد  
 و شعبه بکسر میخواند که مبنی بر فاعل باشد اخذتم و اخذتها گذشتانها  
 حفص و اذغام شعبه وان ما تدعون در بیجا و در سوره لقن حفص  
 بیا غیبت خوانده و شعبه تاء خطاب میخواند ز و ف گذشت در  
 سوره البقره **یه اضافة** محله نوحی بقی اللطافین حفص بفتح یا  
 خوانده و شعبه بسکون میخواند **سوره المؤمنون** عظاما و کسونا  
 الظام حفص بکسر عین و فتح ظا بالف بعد از ظا که جمع باشد حوا  
 و شعبه بفتح عین و سکون ظا و حذف الف میخواند استقیم حفص بضم  
 نون میخواند و شعبه بفتح نون خوانده من کل حفص بکسر لام باشون  
 خوانده و شعبه بکسر فاشون میخواند منزل حفص بضم میم و فتح را  
 روایت کرده و از شعبه بفتح میم و کسر مراء و نیست تم و متنا حفص  
 بکسر میم خوانده و شعبه بضم میم میخواند فلا تکسرون گذشت محفف  
 ذال از برای حفص و تشدید ان برای شعبه عالم العیب حفص بکسر



نوحی



میم علم خوانده و شعبه بضم میم میخوانند فاخذت میم گذشت در میخواستند  
**سوم فر** تذکرون محصفت ذال از برای حفص و نشد بدانرا **شعبه**  
 گذشت اربع شرفا ذات اول را حفص بر رفع عین خوانده و **شعبه**  
 میخوانند و الحامسة دوم را حفص بضم خوانده و **شعبه** بر رفع  
 حفص بر او ساکنه میخوانند بعد از نمره و **شعبه** بحدف وا و میخوانند  
 و او ای که بعد از نمره از جهت اجتماع شلین در خطم سوم **میخورد**  
 است و او ای که در کلمات موجود است صورت نمره است **خط**  
 حفص بضم طار خوانده و **شعبه** بسکون میماند تا گذشت در المرقه  
 غیر اولی الامر **بضم** کسر بر خوانده و **شعبه** بضم میخوانند  
 در می حفص بضم ذال و نشد بدانرا خوانده و **شعبه** بضم ذال و نمره **بجه**  
 از با و مد میخوانند بر قد حفص بیا خوانده و **شعبه** بتا بویت گذشت  
 بسج حفص کسر با سوجه خوانده و **شعبه** بفتح میخوانند و **شعبه** حفص  
 بسکون قاف و کسر هاء فی صل خوانده و **شعبه** کسر قاف و سکون  
 هاء میخوانند که استخلف حفص بفتح تا و لام میخوانند و در حالت ابتدا  
 کسر همزه خوانده خوانند و **شعبه** بضم و کسر لام خوانده و در ابتدا بضم همزه  
 خواهد خوانند و **شعبه** بضم حفص بضم با و نشد بدانرا خوانده و **شعبه**  
 بسکون با و تحمیف ذال میخوانند که عورات حفص بر رفع نکت

میخوانند و **شعبه** بضم بونکم و بویت همه را حفص بضم با روایت کرده  
 و **شعبه** کسر **سوم فر** قان و محفل لک حفص بضم لام خوانده و **شعبه**  
 بر رفع میخوانند بضم هم حفص بیا خوانده و **شعبه** بضم نون میخوانند **فا**  
 تستطیعون حفص بتا خطاب خوانده و **شعبه** بیا غیبیه میخوانند  
 اخذت گذشت و عاده و نحو را حفص بضم ذال خواندنی نویسنده  
 بنون میخوانند و در حالت وقف بالف وقف خواهد کرد در هر دو  
 بر او خوانده و **شعبه** بضم بضم اعف حفص بضم میخوانند و **شعبه** بضم  
 خوانده و میخوانند حفص بسکون ذال خوانده و **شعبه** بضم میخوانند **فا**  
 حفص بضم هاء خوانده و **شعبه** بضم میخوانند و در میخت هاء  
 که ابر گذشت و در تریا بتا حفص بالف خوانده بعد از آن که جمع باشد  
 و **شعبه** بحدف لطف میخوانند بر توحید و بلیقون حفص بضم با و فتح  
 لام و نشد بدانرا قاف خوانده و **شعبه** بفتح یا و سکون لام و تحمیف قاف  
 میخوانند **سوم شعر** اطم حفص بفتح طار خوانده و **شعبه** با الم میخوانند  
 ادغام نون سین در میم میم در میخت ادغام صغیر گذشت اخذت  
 گذشت بکرات تلقف حفص بسکون لام و محصفت قاف خوانند  
 و **شعبه** بفتح لام و نشد بدانرا قاف میخوانند امنتم بیک نمره حفص  
 خوانده و **شعبه** بدو نمره میخوانند لفظ عیون در سه موضع و **شعبه**



سج

کذبت هم اول از برای حفص و کسر از برای شعبه بالقسط است  
 کسر قاف میخواند و شعبه بضم کسفا حفص بفتح سین خوانده و شعبه  
 بسکون میخواند نزل برالروح الامین حفص بضم حرف نزل و  
 الروح الامین میخواند و شعبه بتشدید نزل و نصب الروح الامین  
**بیا اضافه** درین سوره از معنی و من معی است و پنج اجر میخورد  
 هر را بفتح یا خوانده و شعبه بسکون میخواند **سور ثیل** طس حفص  
 بفتح طام میخواند و شعبه با الخوانده و نون سین را نزل تا ملک  
 بایر کرد **راهها** و **بیلد** حفص بفتح حرفین خوانده و شعبه با المروفین  
 خوانده و **تخفون** و **تعلون** حفص هر دو بر ابتداء خطاب میخواند  
 و شعبه بیا غلبت **هلک** اهل حفص بفتح میم و کسلا خوانده و  
 بفتح میم و فتح لام میخواند بپوشید کذبت قدرها حفص بتشدید  
 دال خوانده و شعبه بضمف میخواند **ما ذکر** و **کذبت** تخفیف  
 از برای حفص و تشدید از برای شعبه و کل **اوه** حفص بضم تزه  
 و فتح نا خوانده و شعبه بدم تا میخواند **تعلون** حفص تا خطا  
 خوانده و شعبه بیا غلبه **بیا** و **ای** انا فی الله حفص با ثبات یا فتح  
 وی در وصل خوانده و در وقف با ثبات و عدم اثبات هر دو  
 میخواند و شعبه بحد ف یا میخواند و حالین **سور قصص** طسم

حفص بفتح طام میخواند و شعبه با الخوانده و ارقام نون سین میم میم کذبت  
 الهمب حفص بفتح را و ساکن ها میخواند و شعبه بضم را و ساکن  
 ها خوانده و **کسفا** حفص بفتح خا و سین خوانده و شعبه بضم کسر  
 سین میخواند **بیا اضافه** معی را حفص بفتح یا خوانده و شعبه بسکون  
**سور عنکبوت** اولم بر و حفص بیا غلبه خوانده و شعبه بباء خطا  
 میخواند سوده بلند کسفا حفص بفتح موده و کسر بند کسفا خوانده و  
 نصب موده با شون و نصب بنکم میخواند **انکم** تا نزل حفص  
 اخبار خوانده که انکم باشد و شعبه با استفهام میخواند که انکم باشد  
**تعلون** حفص بفتح نون و تشدید جم میخواند و شعبه بسکون نون  
 و کسفا جم خوانده و نمود حفص بفتح دال خوانده و شون و شعبه  
 بنون میخواند و بالف وقف میکند **الیوت** کذبت ایات من  
 حفص بالف خوانده بعد از آنکه جمع باشد و شعبه بحد فالف میخواند  
 که مفر د باشد **ترجعون** حفص بباء خطاب خوانده و شعبه بیا غلبه  
 میخواند **سور روم** الیه ترجعون حفص بباء خطاب خوانده  
 و شعبه بیا غلبه میخواند **المیت** حفص تشدید یا میخواند و شعبه  
 بضمف للعالمین حفص کسرا خوانده و شعبه بفتح میخواند **انما**  
 الله حفص بدم ممره و الفی بعد از آن خوانده که جمع باشد و شعبه بضم

عسکرا



عق



بمزه و حذف الف بعد از کاف مفر باشد من ضعف و بعد ضعف  
 و ضعف حفص الفاظ ثلثه را بضم ضا خوانده و فتح نیر گفته اند و شعبه  
 بفتح میخواند **سوره لقمان** و مخزها حفص بنصب ذال خوانده و  
 برقع میخواند هزن و احفص بوا و خوانده و شعبه بهمزه میخواند  
 یا بنی سه موضع است هر سه را حفص بفتح یا میخواند و شعبه  
 بکسر خوانده نفع حفص بفتح عین و ضم ها با صل خوانده **بذکر**  
 و جمع باشد و شعبه با سکان عین و نصب تا یا شوبن میخواند و آن ما  
 یدعون حفص میاخوانده و شعبه بتا میخواند **سوره بقره** خلا فی  
 در و نیست میان حفص و شعبه **سوره اعراب** الظنون و الرسول  
 و السبیل حفص در وقف بالف میخواند و در وصل بحذف الف  
 و شعبه در حالین بالف میخواند اما مقام اکم حفص بضم میخوانده و  
 بفتح میم میخواند را المنون گذشته در سوره انعام نزد بر الق  
 مبتدئه حفص بکسر با و شعبه بفتح میخواند سو تکتن گذشته **سوره**  
 حفص میاخوانده با سکون و شعبه بقره میخواند با ضم **سوره**  
 بجز الم در اینجا و در سوره جاهشیه حفص برقع میم میخواند و شعبه  
 بکسر میخواند کسفا حفص لبکون سین میخواند و شعبه بفتح خوانده  
 و الرفع حفص بنصب خوانده و شعبه برقع میخواند مساکم حفص

مسکتم بحذف الف و فتح کاف بر توحید میخواند و شعبه بالف و کسر  
 کاف و جمع خوانده و بخانزی الا کفون حفص بنون و کسر زا و نصب  
 الکفون میخواند و شعبه بیا و فتح زا و ضم الکفون خوانده و بخشیر هم  
 جمیعاً اثر بقول حفص میاخوانده در هر دو و شعبه بنون میخواند  
 را العیوب حفص بضم عین میخواند و شعبه بکسر التناوش حفص  
 بوا و محض بعد از الف بی مد خوانده و شعبه بهمزه بعد از الف بجا  
 فا و و مدالف میخواند **یا اضا** اجری الا حفص بفتح یاخوانده و  
 لبکون میخواند **سوره طاهر** فراه گذشته است حفص بنشد یا بجا  
 و شعبه بحمص خوانده اخذت گذشته است لوانی حفص بحقیق همزه بین  
 خوانده و شعبه با بدل همزه ولی میخواند سات من حفص فی الف بضم  
 خوانده و شعبه بالف بجمع میخواند **سوره تین** حفص بفتح با و اظها  
 نون سین نزد فا و والقران خوانده و شعبه با باله را اقام نون در  
 وا و میخواند بن الهمز بن حفص بنصب لام میخواند و شعبه برقع سدا  
 حفص بفتح سین میخواند و شعبه بضم فخر زنا حفص بنشد بدای  
 اولی خوانده و شعبه بحمص میخواند العیون حفص بضم عین میخواند  
 بکسر خوانده و اعلمت حفص میاخوانده و شعبه بجرزها میخواند که  
 واعلمت شوقی بضمون حفص بضم یا و کسر خاخوانده و از شعبه

مکرم

کسر یا و خا و ایت کرده اند علماء مغرب و لکن ضعیف است و حد  
 صحیح از وی مثل و ج حفص است مکاتیم حفص یجز و الف  
 میخوانند بعد از نون که مفرق باشد و شعبه بالف میخوانند بعد  
 از نون که جمع باشد **سوره و الصفات** الکر الکب حفص  
 کسر یا خوانده و شعبه بنصب میخوانند لایستعین حفص  
 سین و یم میخوانند و شعبه بحفیف هر دو اندامتند در هر دو حفص  
 کسر یم و شعبه بضم میخوانند کزشت در انعام باقی حفص  
 بفتح یاء و شعبه کسر میخوانند الله ربکم و رب حفص بفتح اسماء  
 لله میخوانند و شعبه برفع خوانده ال اس در محبت و وقف بر **سوره**  
 خط کزشت که بجه طری و وقف باید نمود بزرگ و ن کزشت **سوره**  
 و غسانا حفص بنشد بد سین خوانده و شعبه بحفیف میخوانند  
**یاء اضافی** و لایحه حفص بفتح یا خوانده و شعبه بسکون یاء  
 من علم حفص بفتح یا خوانده و شعبه بسکون **سوره نوره**  
 مکاتیم حفص با فاء خوانده و شعبه بجمع میخوانند بمفازتیم  
 حفص و الف خوانده بعد از نون که مفرق باشد و شعبه بالف میخوانند  
 که جمع باشد **سوره مؤمن** لفظ حم را درین هفت سوره متواتر  
 حفص بفتح یا خوانده و شعبه با له فاخذتم کزشت در البقره

عمران و لکیلا یعلم من بعد علم شیئا در سوره حج و لکیلا یبکون  
 علیک در موضع ثانی سوره احزاب و لکیلا تأسوا علی انا انکم  
 در سوره حدید که این چهار موضع موصول است و دیگر هم جا  
 موصول است و یم موصول است در موصول است و موضع یم هم با نون  
 در سوره غافر و دیگری یم هم علی التان در سوره و الذاریات عامه  
 کل در وقف میخیز است میان آنکه وقف کند بر کلمه اول یا دوم و  
 در جا و که موصول است البته بر دو م وقف باید کرد **تایید** و در ان  
 حد لفظ است یکی مال و او مطلق است در چهار موضع اول مال  
 هوای القوم در سوره نساء مال هذا الکتاب لایقادر در سوره کهف  
 مال هذا الرسول در سوره فرقان قال الذین کفروا در سوره  
 سال سائل لیس عامه میخیز است که وقف کند بلام یا بر کلمه تائیه  
 و وقف بر مانده برای عامه صحیح نیست دیگری و اریس و اری لفظی  
 موضع است در و الصفات و ان مقطوع است و لکن در قرابت  
 عامه و ان کسی که ال لیس کسر بمنز میخوانند بیک کلمه است غایتش آنکه  
 در رسم الخط مقصود است پس وقف بر آن توان کرد چنانکه شیخ  
 محمد بن رمی در نشر تحقیق نموده دیگری لکنها لله در سوره  
 کهف و الطنونا و الرسول و السبیل در سوره احزاب و سلا سلا

*وقف*

وقف



وقرأ بها در سوره طه علی لسان منہ را در محل خود ذکر خواهد  
عنوانش آنست که **تعاویذ** و ما یدفع الألسان در سوره سبحان و بلیغ الله الباطل  
در سوره شوری و یوم یدع الداع در سوره قس و سندع الزانیة  
در سوره قاف و وقف بحد ف و او است و در سوره صم الخط قرآن ف و  
و او نیست و اما آنها در سه موضع در برهم الخط فی الف است یکی  
آیه المؤمنون لعلمکم در سوره نور آیه الساجد در سوره زخرف  
آیه الثقلان در سوره الرحمن عام درین مواضع وقف فی  
الف نماید و اما صالح المؤمنین فی و او است زیرا که مفرده است  
ولفظ آنها هم جا الف وقف بایک کرمه و اما یوفی الحکمۃ و یاتی الله و  
ادفی لکین و یهدی العقی در سوره نمل و ادخلی الصرح و حاضری المسجد  
الحرام و اقی الرحمن و اوی لایدی و یا اولی الالباب و یملکی القریم  
بیا مرسوم نام و یوحی الله ما یشاء و قالوا الآن و ان تضلوا السبیل  
و قاستبقوا الخیرات و اذ تسوروا المحراب و اجابوا الصی و لا  
تسبوا الذین و قیسوا الله و ملا قوا الله و اول الفضل و صالوا  
الحجیر و صالوا النار و مرسلو الناقة و قالوا الحمد لله عم نرا و  
مرسوم اند و استبقوا الباب بانها الف مرسوم است و وقف بریم  
بانهاست و اما آیات عامه بمنها صحیح بخیر است که وقف

بما یا ابریا ما والله اعلم **اما** تا نیت ساکنه که در قرآن بتا مکتوب است  
این الفاظ است یکی لفظ رحمت و ان قرآن عظیم در هفت موضع  
مرسوم بتا شده است در سوره البقره اولش که بی چون رحمت الله  
و در سوره اعراف ان رحمت الله قویب و در سوره هود رحمت الله  
و بکا نه علیکم و در سوره مریم و کی رحمت ربک و در سوره روم الخ انار  
رحمت الله و در سوره زخرف انم یقیمون رحمت ربک و در سوره  
خبر دیکری لفظ نعمت است و ان در قرآن عظیم در یازده موضع بتا  
مکتوب است در سوره البقره نعمت الله علیکم و ان فی در سوره  
ال عمران نعمت الله علیکم اذ کنتم در سوره مایه نعمت الله علیکم اذ  
تم قوم و در سوره ابریم بدلوا نعمت الله کفران تعدا و نعمت الله  
و در سوره نحل و نعمت الله تم کفرون و یعرفون نعمت الله و  
واشکر و نعمت الله و در سوره لقمان فی الجحیم نعمت الله و در سوره  
فاطر نعمت الله علیکم هل من خالقی غیر الله و در سوره طور فذکر  
فما انت نعمت ربک دیکری امرات است و ان در هفت موضع بتا  
مکتوب است در سوره آل عمران اذ قالت امرات و در سوره  
یوسف قالت امرات العزیزین در دو موضع و در قصص قالت امرات  
فرعون و در تحریر امرات نوح و امرات لوط و امرات فرعون

وقاعده کلیه میتوان گفت که هر امری که بان وج خود مذکور است  
فی فاصله البتة بتأطویل و کوب است و ایها کتابت شده در هر  
الحظ مثل و از آن ملاحظه من بعلها نشوز دیگری سنت است  
و از در بیج موضع است که بتا مکتوب است در سوره انفال  
فقد مضت سنت الا وین و در سوره فاطمه من نظرون الا سنت  
الاولین فلن تجد لسنة الله تبديلا ولن تجد لسنة الله تحويلا و  
در سوره غافر سنت لله الحق قد خلت في عباده دیگری اعتد  
و ان دو موضع بتا مکتوب است در آل فجع لعنت الله و در سوره  
نور ان لعنت الله دیگری معصیت است و ان در دو موضع بتا مکتوب  
مکتوب است هر دو در سوره قد سمع الله و ان معصیت الرسول  
و نیز بتا مکتوب است و وقت بکرت بربك الحسنى در سوره الاحقاف  
و بقیة الله حیون لکن در سوره هود و فریت عین لی و انک در سوره  
قصص و فطرت الله در سوره روم و بتا ان قوم در سوره الاحقاف  
رحمت نعم در سوره انا و قعت و بنت عمران در تحریه یس عاصم  
مجموع بتا وقف کرده و در غیر این مواضع بها وقف میکند و بجا  
در جمع و فرد آن خلاف کرده باشند هشت حرف است و آن نیز  
خوا جمع و خواه فرد بتا طویل مکتوب است و عاصم بتا وقف

عزان

خوان

و عا ل ن نا اول

ان بظرفه الا نض الفسا د حفص بضم یا و کسر هاء و بظرفه و نصب الفسا  
میخواند و شعبه بفتح یا و هاء و رفع الفسا د خوانده فاطم حفص  
بشعبه عین میخواند و شعبه بر رفع بدخلون حفص بفتح یا و ضم  
خا خوانده و شعبه بضم یا و فتح خا میخواند اساعدا دخلوا حفص  
بفتح همزه ا دخلوا در حالین و کسر خا خوانده و شعبه بوض مزم  
و ضم خا میخواند و شعبه بضم یا و فتح و در حالت ابتدا بضم مزم  
سیدخلون حفص بفتح یا و ضم خا خوانده و شعبه بضم یا و فتح  
میخواند شیوا خا حفص بضم شین و شعبه بکسر میخواند **فصل**  
حر گذشت در مومن از آن حفص کسر بر میخواند و شعبه بسکون  
خوانده و اعجمی حفص تسهیل مزمه ثانی خوانده کالاف و شعبه بضم  
میخواند من ثرات حفص یا لف خوانده بعد از آن که جمع باشند و  
بحد الف میخواند بر آن خید **سوره شوری** حمر عسق حفص  
بفتح خا خوانده و شعبه با اله میخواند و در عین هر دو بخیر از هر  
طول و توسط بتفطر حفص بتا خوانده بعد از آنکه باشد یا  
و فتح وی و شعبه بنون میخواند بعد از آنکه جمع طا با کسر و  
نوبه سبها گذشت در بیجش هاء کایه که حفص کسر بها وصله  
میخواند و شعبه بسکون خوانده ما تفاعلون حفص بتا خطا



خوانده و شعبه بیا غیبه میخواند **سوره زخرف** حم گذشت  
 جزء احفص بسکون را خوانده و شعبه بضم میخواند بيشوا احفص  
 بضم یا و فتح نون و کشید سینه خوانده و شعبه بفتح یا و سکون  
 نون و محفف سینه خوانده و شعبه بفتح یا و اسکان نون و محفف  
 سینه میخواند قال و لوا احفص قال بالف خوانده که خبر باشد و شعبه  
 قال بخذف الف و ضم قاف میخواند که امر باشد بسو تم گذشت  
 در البقره اذ جاءنا احفص بخیر الف خوانده بعد از نمزه بر ترجمه  
 و شعبه بالف میخواند بعد از نمزه بر جمع اسوره احفص بسکون یا  
 و حذف الف میخواند و شعبه اساوره بفتح سین و الف بعد  
 از وی خوانده ششمیه الانفس احفص مزاده ها میخواند و شعبه  
 ششمی بخذف ها خوانده **یا اضافة** یا عباد کل خوف علیهم احفص  
 بخذف یا میخواند در حالین و شعبه با ثبات یا میخواند در حالین  
 و در وصل بفتح یا خوانده **سوره زخان** حم گذشت اما شعبه  
 و فتح احفص و لفظ عبودین که گذشت بعلی احفص بیا خوانده و شعبه  
 بنا **سوره جاثیه** حم گذشت و ایات نومنون حرف نومنون یا خوانده  
 و شعبه بنا میخواند هر وا گذشت من جزالم احفص بضم میم خوانده  
 منونا و شعبه بکسر میم میخواند با شونین سورا میام احفص بصوت سوره

خواند

خوانده و شعبه برفع میخواند افلا تذکرون گذشت تشدید ذال از بوی  
 و اخذ تم و هنر و اذکست در البقره **سوره احقاف** حم گذشت تقبل  
 عنهم احسن با عملوا و تجاوز احفص نون مفتوحه میخواند در تقبل  
 و تجاوز و ضبط احسن و شعبه بیای مضوم میخواند در هر دو و  
 رفع احسن اوف احفص کبیر فامونا خوانده و شعبه کبیر و ثوب  
 میخواند **سوره محمد** صلی الله علیه و آله و الذین قتلوا احفص بضم قاف  
 قتلوا و کسرتا میخواند فی الف و شعبه قاتلوا بفتح قاف و الف بعد  
 از وی و فتح تا میخواند اسرار هم احفص کبیر نمزه میخواند و شعبه بفتح  
 رضوانه احفص کبیر را خوانده و شعبه بضم میخواند و انبلونکم حتی  
 تعلم و بلو احفص هر سه لفظ را بنون خوانده و شعبه بیا میخواند  
 السلام احفص بفتح سین میخواند و شعبه کبیر **سوره فتح** علی الله احفص  
 بضم ها خوانده و شعبه بکسر میخواند رضوانه احفص کبیر را میخواند  
 و شعبه بضم **سوره الحجرات** در و خلاف نیست میان احفص و شعبه  
**سوره ق** یثنا احفص کبیر میم خوانده و شعبه بضم نوم نقول  
 احفص نون میخواند و شعبه بیا **سوره والذاریات** عول گذشت  
 مثل ما احفص بفتح لام خوانده و شعبه برفع میخواند تذکرون گذشت  
**سوره الطور** ولولوا احفص محقق هر تین میخواند و شعبه

*سوره زخرف*

ایمال مزه اولی بوا المصیظرون حفص بسیر و صاد هر دو میخوانند و شعبه  
 صا و خوانده و بس **سوره القدره** و القدره و انزل القدره کذشت در سوره  
 انعام در را کوب **سوره قمر** عین کذشت که عین از برای شعبه و ضم  
 برای حفص **سوره العزرا** اللؤلؤ حفص محقق ترین خوانده و شوی بیاید  
 مزه اولی میخوانند منشآت حفص فتح شین خوانده و شعبه کبر میخوانند  
**سوره اذ قمت** اللؤلؤ حفص محقق ترین و شعبه ابدال میخوانند  
 خوانده و متنا حفص کبر میم میخوانند و شعبه بضم میخوانند ذکر و کذ  
 ان حفص اخبار خوانده و شعبه با ستم هم هر ا حفص بضم میخوانند و شعبه  
 بسکون میخوانند **سوره جدید** روف هر کذشت و اما تزلزل میخوانند حفص  
 محقق ز خوانده و شعبه رشید میخوانند المصدقین و المصدقات حفص  
 بشدید صادین میخوانند و شعبه محقق رضوان حفص کبر میخوانند  
 و شعبه بضم **سوره مجادله** انشر و افانشر و حفص بضم شین میخوانند  
 و شعبه کبر و ضم هر دو **سوره حشر** سوپ کذشت رضوانا بزل کذشت  
 روف هم کذشت و در سوره محققه خلاف نیست بنهما از سوره صف  
 تا سوره تبارک میم فور حفص بی ثوین میم و جو نوره میخوانند و شعبه  
 بنوین و فتح نوره خوانده **یا اصابه** بعد از اسم حفص اسکان یا خوانند  
 و شعبه بفتح خیر یا تعلقون حفص تبا خوانده و شعبه بیا در سوره

مناظرون

مناظرون بوزن مکر کذشت که حفص بضم و شعبه کبر خوانده بیینه  
 حفص کبر با خوانده و شعبه بفتح بالغ امره حفص بضم شین و کبر  
 امر خوانده و شعبه بنوین و نصب را و ضم ها اصله میخوانند کز حفص  
 بسکون کاف خوانده شعبه بضم میخوانند بیستاد حفص کبر با خوانده و شعبه  
 بفتح میخوانند و شوی کذشت در سوره البقره نصب و احفص بفتح  
 نون خوانده و شعبه بضم میخوانند و کتب حفص بضم کاف و تالی با الف  
 بعد از تا خوانند و جمع و شعبه کبر کاف و فتح تا و اثبات الف بعد از تا  
 با فاء میخوانند از سوره تبارک تا سوره جن میخوانند و جمع احفص بفتح  
 یا خوانده و شعبه بسکون میخوانند و شعبه نون در را و و العلم ادفا  
 کرده و حفص با ظهرا میخوانند و در میخوانند تمام کذشت ان کاف حفص  
 اجبار خوانده و شعبه با ستم هم میخوانند در ک هر کجا کبیرا بدهر جا  
 حفص بفتح و شعبه با الم میخوانند ذکر و کذشت **سوره الشوری**  
 حفص نصب خوانده و شعبه برفع میخوانند بشهادت حفص الف  
 بعد از ال که جمع باشد و شعبه مجرد الف میخوانند ان نصب حفص  
 بضم نون و صاد هر دو خوانده و شعبه بفتح نون و سکون صاد میخوانند  
**یا اصابه** بنوی مو و احفص بفتح یا میخوانند و شعبه بسکون و ان  
 سوره جن تا سوره عم و انه تعالی و انجد بعد از وی است تا و انما

و اسکان

و کبر  
 و کبر  
 و کبر





اندر وقت نماز حضرت و گفت که خبر فادرا مفسر و محدث و قاری <sup>شده</sup>  
شیخ محمد رحمانه بسندا و از حافظ ابو العلاء همدانی بسندا و از <sup>شیخ</sup>  
بن فرج از بنی زاین کثیر از ابن مجاهد که چون در سخن از حضرت <sup>سالت</sup>  
منقطع شد پس مشرکین گفتند که در دعای محمد از بهر بخی و داع  
کرد فلا که در محمد از پروردگارا و یعنی دیگر و سخن نخواهد بود پس <sup>سالت</sup>  
والضعی ازل شد و حق تعالی فرمود که لا و دهک و تک و ما قلی <sup>سالت</sup>  
گفت الله الکر از شعف و خوشحالی و انکه حق تعالی دروغ کرد <sup>سالت</sup>  
منافقین را پس امر کرد حضرت رسالت که تکبیر بگویند در حالتی  
که به و الضعی رسید تا آخر قرآن در هر سوره پس خواندم بن <sup>سالت</sup>  
مذکور در جای امام حسین علیه السلام قرآن بقراءت عامه از اول  
تا آخر پس چون رسید سوره و الضعی گفت تکبیر بگوی که من خواند  
بر شیخ احمد در که معظم در مسجد حرام چون رسیدم به و الضعی  
پس گفت تکبیر بگوی که من خواندم بن شیخ عبدالله بغدادی پس  
چون به و الضعی رسیدم گفت تکبیر بگوی که من خواندم بن <sup>سالت</sup>  
چون رسیدم به و الضعی گفت تکبیر بگوی که من خواندم بن شاطبی <sup>سالت</sup>  
رسیدم به و الضعی گفت تکبیر بگوی و سند شاطبی در کتب مذکور است  
پس احتیاج بکرنه ندارد و درین خلافت علمای روایت و حدیث و

قرآن

رواه

قرآنت را که یا تکبیر از اول سوره اله شرح باید گفت یا از اول الضعی  
پس صاحب تبسیر و ابن غلیون و ابو الطیب و صاحب کتاب  
عنوان و صاحب کتاب کافی و صاحب کتاب هدایه و صاحب کتاب  
هادی و ابو علی بن محمد و ابو محمد کوفی و ابو معمر طبری و ابو محمد سبط  
خطاب در کتاب صبح و ابو القاسم همدانی بر آنند که از اول الضعی  
و صاحب کتاب تحفید و ابو العزیز کتاب ارشاد و کتابیه و صاحب  
کتاب جامع و صاحب کتاب مستین و حافظ ابو العلاء بر آنند  
که از اول اله شرح است پس بدانکه هر دو مذهب صحیح است و <sup>سالت</sup>  
منصوص است و فایده در اینجا ظاهر است که کسی که ابتدا با او  
والضعی یا اول اله شرح میکند در اول قل اعود بر بنی الناس چو <sup>سالت</sup>  
تکبیر گفت قطع میکند و دیگری گوید و آنکسی که از آخر الضعی  
ابتدا میکند او در آخر قل اعود بر بنی الناس میگوید بعد از آن  
قطع میکند اما صیغه وی بی خلاف الله اکبر است و بعضی از  
طریق ابن الحباب لا اله الا الله والله اکبر روایت کرده اند و بعضی  
دیگران روایت والله الخیر گفته اند بعد لا اله الا الله والله اکبر  
و این وجه را عبد الواحد بر ابی هاشم از ابن الحباب روایت کرده  
و در بین السور بین در حالت تکبیر هشت و چهره متصور است و <sup>سالت</sup>



یکی ممنوع است و آن وصل بکبر است با خر سوره و بیسمله و قطع بن  
 و هفت وجه دیگر جایز است و بیاید داشت که در حالتی که تکبیر بقیل  
 و تحمید گوید یا غیر روایت بفقیر رسیده است که جزیر گوید لا اله الا  
 والله اکبر و لله الحمد و درین میان وقف نکند اگر چه وقف نماید و  
 سبعت نغمه میکند و قصوری ندارد اما روایت پنجین وارد شده  
 و متابعت روایت اول است و بدین ترتیب که ذکر کرده بگوید و  
 تقدیم تکبیر بر تحلیل الحمد بر تحلیل یا تکبیر نکند که بتسبیح مذکور  
 روایت وارد شده و بعضی خلاف آن کرده و مجمع علیه است و در روایت  
 آمده که چون قرآن تمام کند فاتحه و البقرة تا هم المفلحین بخواند بعد  
 از آن دعای ختم بخواند که دعا مستجاب است و حضرت رسالت خود  
 حشر خوانده و دعا کرده و پرسیدند انا محمد حضرت که یا رسول الله چه  
 چیز است دوست من اعمال تو در حق تو فرمودند که الحال لیس فی القبر  
 چیست آن یا رسول الله گفت که صاحب قرآن چون بخواند انا و  
 الحز و الزخرا تا اول بدین طریق بگفته شد و آن حضرت رسول الله  
 منقول است که فرمود من قرأ القرآن کانت له عند الله دعوة  
 مستجابة یعنی کسی که بخواند قرآن او را این دعا مستجاب است و خواهد  
 دعا کند با یکد از دعوت ما توره بخواند مثل دعای ختم امام زین العابدین

ک

که در صحیفه کامله مسطور است و سزاوار است که الحاح کند  
 در طلب و لازم مردم هم بطلبد و بخصنوع و خشوع باشد و از این  
 زین لها بدین علیه الصلوة والسلام مرویست که اللغات اکبر  
 واجتحة و اسباب و اوقات فان وافق ارکانه قوی و ان وافق  
 اجتمع طارخا سما و ان وافق موافقت فان و ان وافق اسباب  
 انجح یعنی مرد عاوانا کانت و بالهاست و اسباب و اوقات  
 لیس که موافق ارکان باشد قوی و اگر وافق بالها باشد بن  
 برده با سمان و اگر موافق وقت باشد رستگار شود و اگر موافق  
 اسباب باشد مراد حاصل شود پس فرموده که ارکان او حضور  
 دلست و رقت و اسکانت و خشوع و دل بستگی بحق تعالی و  
 قطع اسباب و بالهای و صدقت و موافقت و اسما راست  
 و اسباب و صلوات است بر پیغمبر و ال اللهم صل علی محمد  
 و آل محمد انک حمید مجید **خاتمه** در ذکر آنچه از قرآنه عاصم بن  
 طریق شریف طیب است و در شایطیه نیست و ان منقسم  
 بر سه قسم قسمی است که بفرمود روایت است و قسمی است که  
 بر روایت حفص است و پس و قسمی که بر روایت شعبان است  
 و پس و بر هر تقدیر یا از اصول است یا از فرمایش ما قسم اول

از اصول تجویز است در اجزاء جمله و قصر عین در اول  
سوره صریح و شوری و ابقاء صفت استعلاء قاف در اول  
اما قسم ثانی از اصول قصر منفصل میکند یعنی اگر حرف  
مد در کلمه دیگر باشد و سبب در کلمه دیگر مثل قالوا امنوا فی  
و ما لنا الا مد میکند مگر طبعی و مد تعظیم میکند در کلمه توحید  
مثل لا اله الا الله و لا اله الا هو و لا اله الا انت و سکت میکند  
بر سواکن که حروف مد نباشند و بعد از ایشان هر چه قطع باشد  
خواه یک کلمه و خواه دو کلمه مثل من امن و قد اقم و یا لولک و  
عموم سکت در عوجا و مرقنا و من راق و بل بران بخلا و عنیه  
و اطهار غنه میکند در لام و داء و از فریش بصط و بصطه را  
بصا و بخواند و بمسیر بر اسبین اما قسم ثالث از اصول شبه  
ارجحه همزه و قصرها بخواند و ما لم میکند لفظ علی مر و نون  
نای را و بالشری را فتح میکند سوسی و سدی و رمی و ادربک  
و هر دو حرف را را الا را که کما در سوره انعام و از فریش ثانی  
یا میکند بعد از همزه جبر مثل و اسکان میکند عین نهارا و ضم  
میخواند رضوانه سوره ماید که از طریق شاطیبه مستثنی  
بود و میا میخواند تم لم یکن و یکنون لکما الکبریا و لفظ تساقط

بما اوله با و توان خورد با و را با و توان برداشت **در که مهم** در قوت  
سستی است که قبل از قوت تکبیر بگوید و بعد از آن دستها را بالا برد  
با بر روی محاذی آسمان و آنگشتان را بهم بچسباند مگر دو انگشت  
بزرگ و چو ناسر فاذکار قنوت کلمات فرجبت و دعای عقب  
ان و ام دعاها طلب مغفرت و عاقبت از برای دین و دنیا و آخر  
در طلب این کلمه در خصوص قنوت وارد شده **بزرگ**  
کلمات فرج و ان ذکر اقتصار میرود لا اله الا الله الحلیم الکریم نیست  
معبودی بجز معبود بحق و سزاوار پس سستی هر کلمات  
که بر دبار و بخشنده است لا اله الا الله العلی العظیم نیست **در**  
بجز خدای یکتای جامع هر صفات کمال که بلند و بزرگوار است  
سبحان الله پاک و مقدس است خدای رب السموات السبع که  
پرو و در کارها سمانهاست و رب الارضین السبع و پرو و در کارها  
زمینهای هفت کانه است و اذین و پرو و در کارها رجب در سمانها  
و زمینهاست و اینها **و آنچه در میان آنهاست و آنچه بین**  
و آنچه در زیر میانهاست و رب العرش العظیم و پرو و در کارها عرش  
بزرگ است که چهار تن از علم حق سبحان است **جامع مخلوقات یا**  
آن چیز که محیطست همه اجسام و الموحده رب العالمین

و



و همه ستایشها و آفرینها را بخدا برساند که پروردگار جهانیان بسم الله  
 اغفر لنا و خدا یا ایماز ما را و رحمت او رحمن کن و به بخش ما را و عافنا  
 و نگاه دار ما را تا آنکه قوتها و آفتها و اعف عنا و درگذرد بهای امانی  
 دنیا و الاخره درین جهان بود بگردد در آن جهان دور تو و سستی  
 آنک علی کل شی قدیر بدستیکه تو بر همه چیزها توانایی و هم  
 چند قنوت در نماز تراست رحمت در هر روز قیامت پیشتر  
 چنانکه در حدیث وارد شده در که هشتم در نشسته و تسلیم  
 مستجاب است که بطریق نشیند که در نشستن با این سجده تین  
 مذکور شد دستها را بر رانها بگذارد و انگشتان بهم چسباند  
 و نظر بکار خود کند و بگوید بسم الله بنام خدای بزرگتر استوار  
 پرستش است و بالله و بخدای یکتای جل جلاله و الجبریه  
 و همه ستایشها و ثناها را بخدا برساند است اشهد ان لا اله الا الله  
 گواهی میدهم باینکه نیست معبودی بجز خدا و لیستجمع  
 جمیع کلمات و مستحق عبادتست و حده در حالتی که یکتا  
 و منفرد است لا شریک له نیست انبازی مرا و در استحقاق  
 عبادت بیت و حده لا یفرید لیه صفتش و مولف در اصل  
 معرفتش شرک را سومی و حدش نه نیست عقل آنکه

داشت که نه هست در راه کبریا و جلال شركنا لا ائق و شریک  
 و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و گواهی میدهم باینکه محمد ص  
 بنده او و فرستاده او است از سلسله الحق فرستاده است و  
 برستی و درستی و یشک و شبهه بشیر در حالتی که مشرک  
 دهنده است بر حجت و بفضل خدای کسی که توحید  
 او قرائت کند و ندیرا و هم کند ده است از عقوبت و عذاب  
 خدای تعالی کسی که بر شرک اصرار و سرزند بین بدر الساعه  
 پیش از وقوع قیامت اشهد ان بقی نعم الرب گواهی میدهم  
 باینکه بدرستی که پروردگار من نیکو پروردگار نیست و در  
 لفظی دیگر چنین وارد است که انک نعم الرب بسبیل خطا  
 و ان محمد نعم الرسول یعنی بدرستی که حضرت محمد ص بندگان  
 ایست اللهم بارخدا یا اصل علی محمد درود بفرست بر محمد و علی  
 رحمت کن و مرا و گفته اند یعنی تعظیم کن او را در دنیا با عبادی  
 دین و اظهار دعوت و اعظام ذکر و ابقای شریعت و در  
 آخرت بقبول شفاعت او در زمانت و تضعیف ثواب  
 و اظهار فضل او بر اولین و آخرین و تقدیم او بر کافران دنیا  
 و مرسلین صلوات الله علیهم اجمعین قال محمد و اهل بیت محمد

تا اهل بیت بحکم حضرت فاطمه زهرا و در آن روز امام معصوم بر آید  
 و هر که سیرت ایشان و رزق و انعم ایشان حقیقی وافر داشته  
 باشد مثل سلمان فارسی رحمة الله عنه چنانکه سیرت فرمود سلمان  
 ما اهل البیت و قبل شفاعتی و پذیرد درخواست او را و رفع  
 درجه و بلند کردن درجه و مرتبه او را در بهشت و بعد از  
 آن حمد خدای بگوید و نوبت یاسه نوبت و چون بر خیزد و چون  
 بگفت سبحان کویمان ذکر بگوید و برخواستن از سجود میگردد  
 و در رفته بخدای عز و جل بگوید بگو یا تعجبات الله یعنی آنچه تمام  
 خدا بیست و الصلوة و نمازها یا دعاهای الطهارات یا کبریا  
 شکر خفی و جلی مقررین توحید و خلاص الطیبات یا کبریا  
 انکسل و غفلت و حدیث نفس مشغولها بنشاط و طیب نفس  
 و حضور دل التذکرات مبراها از اغراض نفسانی و مقاصد  
 سرای فانی مقارنها با صدق و صفا و عبودیت و وفا و العادیا  
 در احوال و ذکره یا آینه ها الویحات در اواخر روز بفرماید  
 آمده های او و نه ها السابغات تمامها و رساها که با دای و  
 شرط باشد التامات خوش آیند ها که با رقت و وجود و  
 خلالت و خضوع و پستی و افتادگی و سکون و شکرانه

شده

الله مرخدا می راست ما طایب آنچه پاکیزه و خوش باشد و نیک و طاهر  
 و متراویا که گشت و خلص و صفا و بیغش و صافی کردن فلان  
 خدا بیست اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا  
 عبده و رسوله ارسله بالحق انبیا و نذیرا بین یدک الساعه انشاهد  
 ان ربی نعم الرب وان محمدا نعم المرسل تو حذرا بر کلمات گذشته  
 فان السماعه و بدرستیکه قیامت آینه است لامر بهیجا  
 شکلی و شبهه در آن نیست و ان الله بیعت و بدرستیکه خدا  
 عز و جل بر حق پاکیزه و زنده می کرد اندر باره بگویند فی القیوم  
 کسافی را که در کورها مدفن اند الحمد لله الذی هدانا لهذا اننا  
 مرخدا بیست که بفضل خود راه غمزه ما را بدین اعتقادات و باین  
 عنایات و ماکا الهتمدی و بنویم که بقوت خود می توانیم  
 یافت لولا ان هدانا الله لک دخلی لاراه نفودی **بیت** که بدین  
 لطف تو تمام بر راه از راه تو هیچکس کرد داکاه و انکس که  
 به رسید باید رفتن تو بقی رفیق او نشد و ابلا الحمد لله  
 رب العالمین هر نیازی و آفرینی که بود و هست و باشد در خدایت  
 که پروردگار جهانیا است اللهم صل علی محمد و آل محمد خدا بفرست  
 و رحمت بفرست بر حضرت محمد و آل بیت محمد و بر اهل بیت محمد



وال محمد و برکت بفرست و خیرات را زیاد کن بر محمد و آل محمد و سلم علی  
محمد و آل محمد و سلام بفرست بر محمد و تو محمد و آل محمد و تو محمد  
کن بر محمد و اهل بیت محمد کما صلیت و بارکت و سلمت و تو محمد  
محمد اکبر درود و رحمت و برکت فرستاده و در حرم خوده علی  
ابرهیم و آل ابرهیم بل ابرهیم خلیل خود علیه السلام و اهل بیت او  
انکه حمید مجید بدر سینه کشیده شده با عطای نم و بزرگواری  
باظهار کرده اگر کسی که یکشنبه درود بخورد با اول او برود  
حضرت ابرهیم و آلش یادی نان میدهد حضرت ابرهیم فضل  
انچه خرم باشد و این خلاف واقع است جواب گوئی می تواند بود  
که مراد ازین تشبیه آن باشد که همچنانکه درودی که با ابرهیم و آل  
بیت او فرستاده بجزست از درود بیکه بر انبیای سابق فرستاده  
همچنین درود بیکه بر محمد و آل محمد او فرستاده بهتر باشد از درود بیکه  
بر انبیای سابق فرستاده و انا ان جمله حضرت ابرهیم است پس این  
کلام فضیلت پیغمبر را بر حضرت ابرهیم ظاهر نیست در حدیث  
یاسین نام درود بخواب تو و در زبان است نه و سال و صبح  
و شام نزدیک تو بجز تحفه فرستیم از درود در دست با همین  
صلوات است و السلام پس از برای کشودن نماز و بیرون آمدن

انزان

انان در خاطر خود انبیا و ائمه معصومین و ملائکه و جمیع مومنین  
انسان و جن را حاضر گرداند و ایشانرا مخاطب گردانیده بگوید  
السلام علیکم و رحمت الله و بركاته سلام بر شما باد و رحمت خدای  
و بركاته ای او یعنی زیادتی خیرات و منفرد بگوشتنم اشارت بجانب  
داست کند و امام و مومر بروی و مومر بکتوبت بجانب چه سلام  
دهد که در جانب او شخصی باشد و مریدان ازین دو دیگری را  
بخطاب شریک کند و اگر تسلیات مستجاب بعضی از آنها را بگوید  
قبل ازین سلام بگوید و حضرت امام جعفر هم فرموده که معنی سلام  
در آخر نماز است یعنی هر که ادا کرد از خدای تم را و سنت  
پیغمبر او را از روی خضوع و خشوع پس او راست اما از برای  
دنیا و برات از عذاب سخت نیست ترجمه نماز کامل و آداب آن  
چنانکه از امامه معصومین علم السلام ما رسیده و از ذکر انچه  
واجبست بیقین بی شبهه و خلافت بیکبار احرام است و آنچه  
و تسلیح در هر یک از رکوع و سجده و تشهد و صلوات پس از آن  
او بدانکه از شرایط نماز هفت چیز یقین واجبست که بدون آنها  
نماز صحیح و مشروع نیست بلا قبل و در سه دیکر سخن گفته شد  
و باقی مستحب است اما آن هفت امری که بلا شبهه شرط است





و از بیان جمیع انبیا و رسول خود بشد بهر رسالت و اوه ذلک جلالت  
و شرفی چرخ سعادت و قطب کبریا و سیادت و پیشوای انبیا  
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را بزرگوار و او را بمن یلطف و شایسته  
و بشرف قرب خود مخصوص گردانید اول و اولاد او را کما یحیی سمان نوری  
و لا یصلد فی حقیق و جواهر کان معاً خرو و یوقین مکان قضای  
اند شرف خلافت و ولایت خود دستور کرد و از میان کتب منزلت  
قران عظیم و قران کریم را بعزیزت و اتم لکتاب عنین لایینه الباطل  
من بین یدایر و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید معزز و مکرر  
ساخت و از او دایمه هدی صلوات الله علیه خداوند عالم یادیناد  
بجای دم خردان و ده روی زمین سلطان السلاطین قاطع الکفره و  
المشربین قاهر العجزه و المتمرین کشف السقلین ظل الله فی الخلق  
ناصر و یباده الله قاهر اعداء الله اللوین من السماء المنصور علی الاعداء  
السلطان الاعظم و الخاقان الامجد اکرم السلطان بن السلطان و  
الخان بن الخاقان سلطان شاه طهماسب مجاهد در خان خلد الله  
و سلطانه و نافع علی العالمین بره و احسانه را بزرگ کرد و برای عزیزت  
او را فرست مکارم اخلاق و قانون مناظم افاق گردانید و تمت  
بلدش را بر حیا و معالم شریعت و اعلا و اعلام محبت ایمه معصومین

صلوات

صلوات الله علیهم اجمعین مقصور و محصور داشت و در تفریق  
اعدای دین و دولت است فتح و ظفر را قرین رایت مایون او ساخت  
فخدا له علی ذلک ثم حمدا له علی ذلک **و بعد** چنین گوید باضعف  
عباد الله الهادی عماد الدین علی الشریف القاری الاستنباطی که  
تزداد باب بصیرت و اصحاب خبرت واضح و پیدا و لایح و هوید  
که بعد از معرفت اصول دین افضل فوایض نماز است و آن درست  
نیست مگر بخواندن قران بر وجهی که نازل شده و این میسر نیست  
لا یولد شناختن حروف فصحی و مخارج و صفاتشان و قواعد  
نسخ این رساله است در بیان مخارج حروف و صفات و قواعد  
تجویدی و اختلافات قره عشره در فاعله و اخلاص صمی تحف  
شامی مرتب بر مقدمه و دو وزده باب و خاتمه **مقدمه** در بیان  
فضیلت قران و ثواب قراءت و تلاوت آن **باب اول** در مخارج حروف  
**باب دوم** در صفات حروف **باب سوم** در بعضی اثر الحکام تجویدی  
**باب چهارم** در هاء کاتبه **باب پنجم** در مد و قصر **باب ششم** در  
ادغام **باب هفتم** در حکام تنوین و نون ساکن **باب هشتم** در  
وقف **باب نهم** در استعاذه **باب دهم** در سله **باب یازدهم** در  
اختلافات قراءت عشره در سوره فاتحه **باب دوازدهم** در اختلا

قره عشره در سوره اخلاص **خاتمه** در **الحق المقدّم** در بیان  
فضیلت قرآن و ثواب تلاوت آن اقول بالله التوفیق که قرآن با  
شده با فصیح لغات که این لغت عربیست پس هر کس که قرآن عربی  
باشد واجبست که رعایت کند در تلاوت آن قواعد لغت عربی  
را پس اگر مراعات نکند کارش که قرآن را بغیر لغت عربی خوانده اند  
و حال آنکه قرآن بغیر لغت عربی نازل شده پس و قرآن خوان  
نیست بلکه خراب کننده قرآنست و بخواندن او اولیست از خواندن  
او و در حدیث آمده که بسا کسی که قرآن خواند و قرآن لعنت کند  
او را و نیز وارد شده که خواننده قرآن بالمجان و شنونده هر دو  
کاه کارند و قرآن ایشان را لعنت کند و حق تعالی جل جلاله فرموده  
و گفته که **وَرَبُّ الْقُرْآنِ تَرْتِیلًا** یعنی وجود قرآن تجویزاً و از  
امیر المؤمنین و عیسوی المرتضی علی بن ابی طالب صلوات الله  
علیه پرسیدند از معنی این آیه المحضه در جواب فرمود که **التَّیْلُ**  
هو تجویزاً بمخروف و معرفه الوقوف تجویزاً بیرون آوردن هر حرف  
است از مجزج او با صفات اقی مثل جهر و رخاوة و استفاک  
والفتاح و اصنات و همس و شدت و استعلاء و طباق و اندک  
و صغیر و لین و اخراص و تقنی و استطالت و صفات عرضی

مثل

مثل تعظیم مستعلیه و ترفیق مستغلیه و وقف و وصل و اشمام  
و روم و ادغام و اظهار و اخفا و غیر اینها چنانکه بیاید و لحاظ  
کردن لغتست بنظیر این که شدت و تکلف در تلفظ نماید و بجای  
آوردن تجویز یعنی عمل بان کردن واجب و لازم است بر هر کسی که  
قرآن خواند و کسی که رعایت نکند قواعد تجویزی را در تلاوت عاصی  
و اثم است اگر قادر بر تعلیم باشد و اگر سلیقه موافقت نکند با کسی  
که این علم داد نباید باشد موجه یا یک کرمه لا یخلف الله نفساً الا و سبها  
معدود خواهد بود و کسی که رعایت کند و قرآن تجویزاً خواند قرآن  
در روز قیامت شفیع او خواهد بود چنانچه آن حضرت رسول صلی الله  
علیه و آله فرمود که **مَنْ جَوَّزَ الْقُرْآنَ** در روز قیامت شفاعت میکند  
مخواننده خود را و کسی که قرآن شفاعت کند او را رسماً خواهد  
بود و نیز فرموده که فاضل بن عباد است من قرآن خواندن است  
و امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر خود فرموده که پدرم  
از امام خود از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل کرده که آن حضرت فرموده که کسی  
که بخواند قرآن و عمل کند با آنچه در قرآن است در روز قیامت پدر  
و مادر او را حلقه پوشانند که دنیا و ما بینا بقیمت کتیرین رفته آن  
حلقه بر تپانده و با حلقه پوشانند از نور که روشنی آن ناهج همچو روشنی



افتاب و ماه باشد در خانه دینا پس کان شجاعیست بر فرزند گاه  
کما و مر جزای عمل دهند و نیز امام علیه السلام در تفسیر خود  
فرمود که حمد قرآن مخصوص صد رحمت خدای تعالی و نیز بکند بخو  
هر که با ایشان دوست دارد خدای را دوست داشته باشد  
و هر که ایشان را دشمن دارد خدای را دشمن داشته باشد و فرمود  
که خدای تعالی دفع میکند از شنونده قرآن بلا همه بنیاد و آنچه  
قرآن بلا می آید از او و نیز فرموده که حضرت رسالت هم گفته که بخوانید  
قرآن که خدای تعالی اجر میدهد شما را بعد از هر حرفی ده حسنه  
و نیز فرموده حضرت رسول که هر خدا پرست هست از حقیقت  
او گفتند که ای رسول الله گفت اهل القرآن اهل الله و خا  
و نیز فرموده که سو می که قرآن بخواند حکم تیغ دارد بوی آن  
و طعم آن خوب و موسمی که قرآن بخواند حکم خرا دارد که طعم آن  
خوبست و بوی ندارد و فاجری که قرآن بخواند حکم ریحان دارد  
که بوی آن خوبست و طعم آن تلخست و فاجری که قرآن بخواند  
حکم حنظل دارد که تلخست و بوی ندارد و از امام زین العابدین  
منقولست که بخوانید قرآن را در مصحف یعنی نظر کنید و بخوانید  
که روشنائی چشم زیاده میشود و عذاب از والدین برسد از لاله

عذاب

عذاب بود باشند و بقعه که در آن قرآن خوانند برکت در آنجا بسیار  
میشود و ملائکه با آنجا در می آیند و شیطان از آنجا رانده میشود و  
بقعه روشنی میدهد اهل آسمان را همچنانکه آفتاب و ماه روشنی  
میدهند اهل زمین را و چون قرآن تمام کنند سنت بود که دعا کنند  
و حضرت رسول فرموده که هر که قرآن ختم نماید و دعا کند آید  
گویند بر دعای او چهار هزار سال فرموده که نزد خدی فرموده  
باید دعای مستجاب است **اول** در مخارج حروف بدانکه مخارج جمع  
مخرج است و مخرج مکانی که نیکو کند حرفی از آن متولد شود در این  
حروف حروف هجاست و حروف هجا عجز است و حروف هجا است  
و قولانی که پست و هشت گفته اند و الف را هر چه را یکی شمرده اند  
معتبر نیست و مخارج حروف بر قول صحیح هفتده است و قاعده  
امتحان مخارج است که حرفی که از آن مخارج انعمود اند ساکن  
سازند و منزه و اول وی را ورنه و تکم کنند پس هر موضع که  
ان حرف بر آن موضع قرار گیرد مخارج او آنجا خواهد بود و دیگر نباید  
دانست که در آنجا چند قسم اند از حروفی که در آن داخل در مخارج  
داشته باشند نیک دانستند پس بدانکه اکثر ادبیان سراسی و در  
می باشد و بر چهار قسم است **اول** نای که جمع ثبیه است و آن چهار

امتحان

دندان پیش است دو پامن و دو بالادوم و باغیاست که جمع باغی است  
 و آن نیز چهار است دو از زیر و دو از بالا هلهوی ثنایان چهار جانب  
**سوم** اینها که جمع نایب است و از دندان بیشتر که دندان بین چهار  
 است دو زیر و دو بالا از چهار هلهوی باغی است **چهارم** از سر که  
 جمع ضرب است و آن بر سه قسم است **قسم اول** ضواحل که جمع ضا  
 است و آن چهار دندان است دو زیر و دو بالا از چهار هلهوی اینها  
**دوم** طواحن که جمع طاحن است و آن دو از ده است از هر طرف  
 شش شده از زیر و سه از بالا از چهار هلهوی ضواحل **سوم** نواجذ  
 که جمع ناجذ است و آن دندان عقل گویند و نزدیک بر بیست ساکن  
 تا شیء ساکنی بیرون آید و آن چهار دندان است از هر طرف دو یکی از  
 زیر و یکی از بالا از چهار هلهوی طواحن چون این معلوم شد بدانکه **جمع**  
**اول** ابتدای حلق است از جانب قصه شش و آن مخرج **سوم** است  
**دوم** میان حلق است و آن مخرج عین و هاء مهمل است **سوم** از حلق  
 است و آن مخرج فنین و هاء معجمت است **چهارم** اول زیانت و آن  
 مخرج قافست با آنچه مخدای وی است ناکام بالا **پنجم** نیز پنج زیانت  
 ولیکن پامن تو است اندک از قاف و آن مخرج کافست با آنچه مخدای  
 وی است ناکام بالا **ششم** میان زیانت با آنچه مخدای وی است ناکام

بالا و آن مخرج جم و شیر و باد غیر میست **هفتم** که در زیانت که از آنها فیه  
 گویند از جانب چپ یا راست با آنچه مخدای ویست از دندانهای **اضرای**  
 و آن مخرج ضا و معجمت است **هشتم** از هر هلهوی زیانت و آن مخرج لام است  
 با آنچه با بر وی است از پنج دندانهای بالا **نهم** سر زیانت نزدیک مخرج  
 لام با آنچه مخدای ویست از پنج دندانهای آن مخرج نون است **دهم** سر  
 زیانت بعد از مخرج نون بانکه فاصله با آنچه مخدای وی است  
 از پنج دندانهای بالا و آن مخرج راست **یازدهم** سر زیانت با پنج دود  
 پیش بالا و آن مخرج ط و دال هم در فاء مثناست **دوازدهم** سر زیانت  
 با سرد و دندان پیش بالا و آن مخرج ذال و ظا معجمت و ناء مثله است  
**سیزدهم** نیز سر زیانت با سرد و دندان پیش زیرین و آن مخرج سین  
 و صاد مملین و نای معجمت است **چهاردهم** سر و دندان پیش که  
 با میان لب زیرین و آن مخرج فاست **پانزدهم** میان دو لب است  
 و آن مخرج وا و غیر مدی و باء موحده و یم است با آن تری لب خیزد  
 و یم از بیرون و در و اولب نیک مقبره می شود **شانزدهم** هوای دندان  
 است که از اجوف خواهد و آن مخرج الف و وا و ساکن با قبل مضوم  
 و باء ساکن با قبل مکسور است **هفدهم** خیشوم است یعنی سور از پنج  
 کسغه از بیرون آید و آن مخرج نون و یم است در حالش خفاء باغنه یا ادغام باشد

لا







ده صفت هم  
 می باشد  
 رطا و اشاع  
 استفاد مد و ک  
 اقلال هوای  
 و سکون خفت  
 ی راده صفت  
 جبر رطا و انقا  
 استفاد صفت  
 اقلال ساکت

جاری شود **دوم** قفلهاست و قفله در آخر جنبا بیدن بخروج  
 و حروف وی جمع است بجمع در قَطْبُ جِدِّ و اینها نازح و قفله  
 از برای آن گویند که در حال سکون بخروج ایشان بچند و منزلت  
 شود **سیم** لیست و این نویست و حروف متصف بوی دو است  
 و ساکن ماقبل مفتوح و ای ساکن ماقبل مفتوح و این هر دو جز  
 و لیستی از جهت آن گویند که در تلفظ بدیشا نازان بنوعی تمام حاصل  
 شود **چهارم** الخراف است و الخراف در لغت میل کردن است **پنجم**  
 متصف بوی دو است لام و مرا و ایشانرا بخبر از جهت آن گویند  
 که در تکلم از مخارج خود میل بکاره زبان کنند یا بجهت آنکه سر زبان  
 بجانب درون کام میل کند **ششم** تفتنی است و تفتنی پهن شدن و تفتن  
 کثرت است و حرف وی شین است و این نزد محققین و اتصاف  
 شین باین صفت از جهت آنست که در مخارج بکند و منتهی میشود  
 تا غایبی که بخروج طامیرسد **هفتم** استتال است و استتال طلب  
 درازی کردن است و حرف وی ضا دست و پس و اتصاف بیک  
 صفت از جهت آنست که در مخارج دراز میشود تا غایبی که بخروج  
 او می رسد یا آنکه در گفتن درازی دارد و تلفظ بوی مشتق تمام  
 دارد **باب سیم** در بعضی از احکام نحو بدی بهایدانست که حرف

در وقت هم  
 می باشد  
 رطا و اشاع  
 استفاد مد و ک  
 اقلال هوای  
 و سکون خفت  
 ی راده صفت  
 جبر رطا و انقا  
 استفاد صفت  
 اقلال ساکت

جاری



استفادند و رفیق یعنی بار بارند و معمر ارباب با بد گفت و تخم کردن  
 گنده گفتن هیچ یک از ایشان جایز نیست مگر مره مفتوح یا مضموم مثل  
 بصر که در زقم و مکرری ساکن ماقبل مفتوح یا مضموم ما را نکند در  
 اصل ساکن باشد اما وقف ساکن که با هم مثل واخر و بقدره و انصر و  
 سعن و مکرری ساکن ماقبل مکسور بشرطی که کسره عارضی باشد مثل  
 از جمعوا یا منفصل باشد مثل ام ان ابوا و الذی انقضی و بشرطی که بعد  
 از دای و واسطه در جمله را حرف استعلا باشد اگر چه کسره ماقبل اصل  
 باشد و از حروف استعلا هفت کانه در قرآن بعد از زله ساکن ماقبل  
 مکسور واقع شده فی واسطه سه است صاد در سه موضع اجزا  
 بکن حازب الله در سوره توبه و مرصاد اللطافین در سوره نساء  
 و لیا لمرصاد در سوره الفجر و طاد در یک موضع فی قرطاس فی سوره  
 در سوره انعام و قاف در دو موضع من کل فرقة در سوره توبه  
 و کان کل فرقی کالطود العظیم در سوره شعرا و در فرقی خلافت  
 بعضی ترقی گفته اند از جهت آنکه حرف استعلا بین مکسور است پیر  
 را در میان دو کسره واقع باشد و حرف استعلا مانع نتواند بود پس  
 ترقی باید کرد و بعضی تخم گفته اند بنا بر قاعده مذکوره و مکرری  
 ساکن ماقبل ساکن غیر باشد ماقبل مفتوح و مضموم الجهر والعسر

در وقف و مکرری ساکن ماقبل ساکن ماقبل مکسور و ساکن  
 فاصل حرف استعلا باشد مثل بصر و عین القطر بعضی از علمای  
 درین صورت ترقی گفته اند و شیخ محمد جزیری در کتابش گفته که  
 من در مصر تخم اختیار میکنم و در قطر ترقی نظر الوصل و عملاً  
 بالاصل والله اعلم و مکرری لفظ الله که حرف مقدم او مفتوح  
 یا مضموم باشد مثل ان الله و وجه الله در قراءت جمیع قرآن و همچنین  
 لام اللهم و مکلام مفتوح که مقدم بروی صاد یا ط یا ظا و نعا  
 بشرطی که حرف ثلثه مفتوح یا ساکن باشد مثل الصلوة و  
 یصلون و الطلاق و مطلع و ظلم و اظلم در قراءت نافع برزوا  
 و رش از نظری مصرین و و رش در راحمه علیها دارد زیرا که هر  
 را یکی که ماقبل وی کسره یا یاء ساکنه باشد ترقی میکند خواه را خود  
 مفتوح باشد و خواه مضموم و اگر ماقبل را ساکن باشد و غیرا باشد  
 و ماقبل ماقبل مکسور باشد هم همان حکم دارد الا که ای که ساکن فاصل  
 حرف استعلا باشد و از حرف استعلا همان اخراج کرده و باقی ترقی  
 استغال هم فرق اند نزد جمیع قرا و حروف استعلا سه هم مخم  
 اند و گنده و غلیظ باید گفت و با ربک گفتن هیچ جایز نیست و  
 از حروف استعلا بیست و شش بصف تطابق باشند تخم زباده باید کرد

صحت هر از حرف  
 سه بزرگه ساکن  
 سه ترقی میکند

و صحیح در الف است که اگر مقدم بر وی حرف استعلا یا یاء یا لام است بشرط  
 که سابقا مذکور شد یعنی الف باید کرد و اگر ما قبل وی یکی از این حروف باشد  
 بار یا بد گفت و معروف مجزوه و شد بد را شدت و جمع بجای باید  
 آورد خصوصا جمع که اگر ملاحظه نکنند مشبه بشب شود چنانکه بعضی  
 از عربان گویند و بمناسبت باقی صفات حروف مرعایت باید کرد تا مشبه  
 بیکدیگر نشوند و ناچار است از میان قلقله حرف قطب جیدکای که  
 ساکن باشند و اگر سکون و قف باشد قلقله اظهار باشد مثل یقولون  
 و من ابق و یظهرن و لا سباط و ربوة و الاسباب و المعجز و زوج  
 بهیج و یخولون و یسأل المهاد و صد یا بیکر دان نقل باقی حروف  
 تهمی و از تحریر ایشان گاهی که ساکن باشند خصوصا نونا نعت غیر  
 المغضوب و لام جعلنا و باید دانست که در اصل حجت تکرار دارد و  
 سر نیزان را بنده نگاه ندارند مگر در خصوص کاهی مشدد باشد  
 مثل الرحمن الرحیم و من کان لکم بدعتنا و تکرار کن است و جایز  
 نیست و واجبست بر قاری که ملاحظه نماید و تکرار نکند که غایب  
 شود و ناچار است بجای آوردن شدت کاف تا مشبه بکاف قاف  
 نشود و محسوس است با نامشبه به یا فارسی نشود و ازین علمها گاهی  
 خلاص قرآن شد که هر حرفی را بکنیم تمام در مجزوع خود دهند و بلا و

و مشق بسیار بسیار نمایند **باب چهارم** در هاء کاتبه ها کاتبه  
 هر هاء است که ضمیر بر مذکر غایب باشد مثل ویر و له و به  
 و علیه و نصره و قتلوه و اجتباؤه و هدیه پس اگر ما قبل و ما بعد  
 هر دو متحرک باشند مثل به انشاء و له الاله جمع قر استغنی اند  
 صله و اگر ما قبل و ما بعد هر دو ساکن باشند مثل من الله و علیک الله  
 هیچ یلنا از قاصله نکند و اگر ما قبل متحرک و ما بعد ساکن باشد مثل  
 به الله نیز همبکسر صله نکند و اگر ما قبل ساکن باشد و ما بعد متحرک  
 مثل فی هدیه و علیک انشاء و اجتباؤه و هدیه الی امرای همبکسر  
 صله نکند مگر با کثیره او وصله خواند و حفصه که راوی عاصم  
 موافقت کرده بوی در فیه مهانا در سوره فرقان و باید دانست  
 که بعضی از احکام مذکوره در بعضی از الفاظ مخصوصه جاری نیست  
 مثل یوده و قوله و ارجه و برضه چنانکه در کتب مطوله مذکور است  
 و تکران در اینجا مناسب نیست **باب پنجم** در مد بد آنکه دو کون است  
 طبیعی و غیر طبیعی مد طبیعی عبارت از استدادی باشد که حاصل  
 ذات حروف مد را بقدر تلفظ بدیشان مثل الف قال و او قیل  
 و یا قبل و مثال هر سه مانند او دینا و تونی و انرا اصلی و ذاتی بین  
 گویند و غیر طبیعی عبارتست از زیادتی این استداد و باب مد و





و حروف مد ثلثا اتل وقالوا امنا وفي انفسكم وهو لاء ويا ادم وادم  
 وبرا الالفاسقين انما من فصل خوانند و بسط نیکویند و مد حرف  
 الحروف و مد جاین نیز خوانند و درین نوع ابو جعفر و ابن کثیر و  
 سوسی راغبان قصه نباشد که عبارت است از مد طبیعی و عقوب  
 و دوری را با قالون دو وجه باشد یکی مد و طریقه تیسریم نیست  
 آنوی دوری و اهل عراق که در تیسر کفند دور بست و دیگر  
 و این از زواید شاطبیه است **فصل** و اگر در مثل صورت مذکور بجا  
 حرف مد حرف این باشد و ان و او و یاء ساکنین است که مسبق  
 باشد بفتح پس اگر بعد از ایشان همزه باشد متصل با ایشان در این  
 کل مثل شعی و سوه در حالت وصل بغیر از قصر نباشد ان برای هم  
 الاورش که طول و توسط کند و در حالت وقف طول و توسط  
 و قصر است از برای هم مکرر و ریش که او قصر کند و اگر بعد از ایشان  
 ساکن باشد بالانم خواهد بود یا عارض و بر هر تقدیر باشد  
 خواهد بود یا نه بالانم غیر مشد در حرف عین است در فاعله و  
 شوری که حرف لاین را جاری می جای حرف مد داشته اند و در طول  
 کرده اند از هر قر و مد توسط از هم نبوده اند بنا بر آنکه اگر چه ساکن  
 لازم است اما شرط حرف لاین که حرف اول یعنی طول مذهب

این مذهب فخری است  
 و در بعضی کتب  
 مد و طریقه  
 تیسریم نیست  
 و دوری را با  
 قالون دو وجه  
 باشد یکی مد و  
 طریقه تیسریم  
 نیست

این



ابن مجاهد و علی بن محمد بن بشر انطالی و ابی کبیر فوفی و اختیار صاحب  
 تبصره و شیخ ابوالقاسم شاطبی است و حافظ ابو عمرو و ابن درجم  
 البیان از بعضی مذکورین حکایت کرده و ثانی یعنی توسط مذهب ابو  
 عبد المنعم بن غلبون است و پسرش ابوالحسن ظاهر بن غلبون که در باب  
 مد و قصر شاطبی مذکور است و علی بن سلیمان انطالی و ابوالظاهر صاحب  
 عنوان و ابوالفتح بن شیطا و ابو علی بغدادی صاحب روضه و  
 ثانیست در جامع البیان و حوزة الامانی و تبصره و غیرها و این هر دو  
 مختارند نزد جمیع مصریان و سفاریه از برای هم قرا و لانم مشرق  
 در قرابت این کثیرها بین و ان اللذین و همین دو وجه بطریق مذکور  
 از برای وی در کتبین باشد و اما ساکن عارض غیر مشد مثل اللیل  
 و صیت و الحسینین و الخوف و الموت و الطول است در حالت  
 با ساکن یا اشمام و با عجم اشمام ان جاین باشد و همان سه وجه که طول  
 و توسط و قصر است در وی جاین است از برای هم و هر سه وجه  
 در شاطبیه است و هر که نفی این وجه از شاطبیه میکند استعداء  
 فم شاطبیه ندارد و طول مذهب ابی الحسن علی بن بشر است و اختیار  
 وی و توسط مذهب اکثر محققان و اختیار حافظ ابو عمرو و ثانیست  
 و شیخ شاطبی ان اقرا میکرد و همچنانکه مر و بست از امام عبدالله فصاع

این مذهب فخری است  
 و در بعضی کتب  
 مد و طریقه  
 تیسریم نیست  
 و دوری را با  
 قالون دو وجه  
 باشد یکی مد و  
 طریقه تیسریم  
 نیست



ان کلامی است بران شاطبی و قصر مذهب حدائق مثل ابو بکر شذافی  
 شیفا و ابو محمد سبط خیاط و ابو علی بالکی و ابن شریح است و استناد ابو  
 مصری بقصر قراسیکرد چنانچه ابن قصاب از کمال ضرب بر وایت کرده  
 و کال از وی و اختیار شیخ برهان الدین جعفری است و شیخ محمد  
 در نشر فرموده است که تحقیق درین مقام آنست که این سه وجه در  
 اینجا در و بنا شد لا ان برای کسی که در حرف مد این باب اشاع کرده  
 اما ان برای کسی که در اینجا قصر کرده یا اینجا بغیر از قصر نباشد و اگر در  
 اینجا توسط کرده در اینجا بغیر از توسط و قصر جایز نباشد خواه که اعتنا  
 بعارض کند خواه نه و عارض نشد مثل اللیل اما اللیل رای کیف  
 نقل بالعین لغوی در ادغام کبیر و هر سه وجه طول و توسط و قصر  
 در وی جایز باشد و از جمله کسانی که مد توسط را نقل کرده اند است  
 ابو عبد الله بن قصاب است و الله اعلم و ما سبب معنوی قصد یافته  
 است در نمی و آن سبب قوی مقصود مهم است نزد عرب و اگر  
 چه نزدیک و ضعیف است و آن برای حمزه وارد شده و از آنجا است  
 مد عظیم در مانند لا اله الا الله و لا اله الا هو و لا اله الا انت که از  
 برای قاصران منفصل وارد شده است در بعضی از کتب قراوت مثل  
 مصنفان ابو معشر طبری و ابو القاسم همدانی و ابن مهران و جاجانی

تفاوت در حرف مد  
 در بعضی کتب  
 در بعضی کتب  
 در بعضی کتب

الحجریه

و از طرف ایشان خوانده ایم و از این جمله است مد سالفه و در لاه بن بران  
 برای حمزه مانند لایب و لاجزم و لایشت و لایم و لایم و لایم و لایم  
**تسهات** معلوم شد که شرط مد حرف مد است و پیشتر مراد  
 پس شرط کاه باشد که لازم باشد مثل و اشک و دانه و کاه عارض باشد  
 مثل سحر در حالت وقف یا بر غیر اصل باشد مانند انتم نزد آنکه فصل میکند  
 بین اینها تین بالف و کاه ثابت باشد و کاه متغیر و کاه قوی باشد بلکه  
 حرکت ما قبلش از جنس او باشد و کاه ضعیف باشد بلکه حرکت ما قبل  
 نه از جنس او باشد و همچنین سبب مد کاه لازم باشد مثل الخجرتی و  
 اسرامل و کاه عارض باشد مثل و الخجرتی در حالت ادغام و وقف  
 و کاه متغیر باشد مانند الله و هو لاه ان کتم در حالت وصل اولی  
 همه و مد این برای ابو عمر و و کاه قوی باشد و کاه ضعیف باشد و اقو  
 است که لفظی باشد و اقوی لفظی است که ساکن باشد با هم متصل  
 و اقوی ساکن است که لازم باشد و نزد بعضی ساکن مد هم اقوی است  
 از نظر میزان ساکن عارض قوی است از منفصل و منفصل اقواست از  
 سببی که مقدم باشد بر حرف مد و ضعیف هم با نیست و کفتم سید  
 لفظی قواست از معنوی از جمله آنکه جمع علیه است و ساکن اقوی است  
 از حمزه بنا بر آنکه مد در طرف قائم مقام حرکت است و ممکن از نقطه حمزه

تفاوت در حرف مد  
 در بعضی کتب  
 در بعضی کتب  
 در بعضی کتب

الحجریه





واقیست و محقق درین باب است که گویم که اگر سبب باقی نیست  
 مثل چاه امر نادرقهات ابو عمر و الم الله در قیامت هر قصر اولی باشد  
 و اگر باقیست مثل هوکوه آن در قیامت بنی و قالون مساوی باشد تا  
 موجود بر معدوم مرتج باشد و بعضی از اشراخ شاطیبه در مثل این توسط  
 بنا اعتبار کرده اند مراعاة الجانین و قیاس بر سکون وقف کرده اند  
 و این قیاس صحیح نیست و فرق میان عرض موجب و غیر آن نیست  
 و خواهد آمد در آخر تفسیر سادس انشاء الله تعالی **باب** هرگاه که از برای  
 ابو عمر و هوکوه لادان کتیم خوانده شود در وجه قصر منفصل و نقد یونند  
 که موزه اولی محذوف است صاحب مذهب جمهور است پس در هر  
 قصر باید که در جهت انفصال و در اول آن کتیم دو وجه از جهت  
 عرض حذف و اعتبار بعارض باشد و در وجه مدون منفصل اولی آن  
 و البته مداید کرد و جایز نیست مدها با قصر اولی آن برای آن  
 خالی از آن نیست که اولی آن را متصل می انگارند یا متصل اگر  
 منفصل کردند یا مدها او را مد باید کرد و با قصرها قصر و اگر متصل کرد  
 آنها با قصر همد باید کرد پس مدها که انفصالش منقوع است  
 با قصر و لادان که اتصالش مختلف قیمة است و صحیح ندانسته باشد  
 پس تغییر آن سه وجه در جمع ابو عمر و صحیح نباشد **فاسر** هرگاه که

مرطبت

در وجه مدون منفصل  
 اولی آن

در وجه مدون منفصل  
 اولی آن

خوله

شماره شش و آن برای ابو عمر وها آنم هرگاه و نقد برکتند که درها آنم  
 از برای شکیه است پس در وجه مدون منفصل جایز باشد و وجه مدون  
 ها آنم بنا بر تعویض و در وجه قصر منفصل جایز نباشد الا قصر  
 در هر دو وجه مدون آنم و قصر هرگاه جایز نباشد از برای آنکه وجه مدون  
**سادس** هرگاه که وصل کنند الم فاعمال عمروان و الم بلفظ جلا لادان  
 پای هم از برای هم قرارند و قصر جایز باشد با اعتبار استحباب حکم  
 و اعتبار بعارضین و هر دو وجه از آن سه صفت و اولی آن حسن غلبه  
 در تذکره گفته است که هر دو وجه نیکوست اما من بقصر خوانده  
 و بقصر اولی سکنت و ابو عبدالله القاسی گفته است که اگر در محل  
 قسطنطنیه قرار گیرند امر عمارت جانبین کرده باشند وجه مدون  
 گفته اما این مجرد تفقه و قیاس است و نقل با این مساعده نمیکند  
 و اصل درین باب نقل و در اینست پس توسط که او گفته است  
 نباید کرد و نشاید و قیاس بر سکون بر سکون وقف راست نیست و  
 است که در سکون وقف سبب قصر متغیر شده و سبب مدعای  
 پس اولی اعتبار بعارضین کنند مد باید کرد و در هر تفاوت هست پس  
 توسط نیز ممکن بود و مدخل یافت و اما سبب مد متغیر شده و سبب  
 عارض را اعتبار نمیکنی و حکم استحباب مد یکی همان مد که پیشتر از

در وجه مدون منفصل  
 اولی آن

عارض سکون





و ادغام صغیر است که اول نشین یا متجانسین یا متقاربین ساکن باشد  
او را در دو درج کند و این برد و قسم است یکی متفق علیهاست و دیگری  
مختلف فیها اما متفق علیها ادغام دو مثل است که بهم رسند فاول ساکن  
باشد خواه در یک کلمه باشد یا چند بیدر یکم و بنویسند و خواه در دو کلمه  
فأصوب بر و أصوب بمصالح در جهت عبادت و قلوبهم رضی الاکابر  
که اول حرف مد باشد که آن هنگام ادغام نشاید که در مثل فی یوسف و  
فی یوم و قالوا و هم و امنوا و عملوا و اگر حرف لین باشد نیز ادغام  
باید که مثل عصوا و کان و یاء لینی در قرآن عظیم بیان رسیده و این  
متفق علیهاست ادغام ذال در ظا مانند اذ ظلموا ذال قدر زاید  
قد تبین و ناء تا یث ساکنه در حال و طاسل نقلت دعوا لله و قال  
طائفه و طاسل حطت و بسطت و فرطت و فرطت لیکن بیاید  
اطباق طاد باشد مذکوره لازم باشد و در ابقاء صفت استعلاء قاف  
در الة مخلوقه من باو همین در سوره والمرسلات و ذهابان خلقت  
و هود و وجه جاین و معلولست و ذهابا ولی است کلام بل و هل  
و قل در لام و در بر مثل بل ما و بل برکم و قل لهم و قل لکم و هل لک و  
این لفظ در قرآن عظیم بیان رسیده اما از مختلف هیه عامه ادغام نکرده  
بره و روایت الاثار در ذال در بعضی ذلک در سوره اغراف و باران

در بیستم از کتب معنادر سوره هود و بنون طسم دو کانه را در بیستم و بیست و یک  
بگو ادغام کرده بنون ن را در واو و القران و والهم و ذال  
را در تا ان با باخذ و اتخا ذخرا و فرید و خواه جمع مثل اخذت و اتخذت  
و اخذتم و اتخذتم و در باقی سایل محصور هم جدا اظهار کرده و ان این  
مواضع است ذال از نزد شش حرف نا و جم و وال و نا و سین و صاد تا  
اذ تبار و اذ جعل و اذ دخلوا و اذ زین و اذ سمعوه و اذ صرفنا و اذ  
قد نزلت هشت حرف جم و ذال و نا و سین و شین و صاد و ضاد و ط  
شل و لقد جعلنا و لقد ذرانا و لقد زینا و قد سمع الله و قد شعفها  
و لقد صرفنا و لقد ضلنا و لقد ظلمنا و ناء تا یث ساکنه نیز در شش  
نا و جم و زای و سین و ضاد و ظا مانند کذبت نمود و وجبت جنوبها  
و خبت زنا و ام و انبت سبع و حصرت صد و مریم و کانت ظالمه و ک  
هل تراه و اهل قلوب و بغیر این لفظ در قرآن نیامده و نزد نون  
شل هل نراکم و نزد تا اند هل تنفون و لام بل نزد هفت حرف تا  
و نا و سین و ضاد و ط و ظ و نون با تبدل تون ترون و بل زین و بل  
سولت و بل ضلوا و بل طبع الله و بل اطنتم و بل یخ عامه در هر جا  
کند و از مواضع محصور باء ساکنه است نزد ف و ان در قرآن مع موضع  
واقع شده او بعلب فسوف در سوره نسا و ان تعجب تعجب در سوره

دعدو قال اذهب فن در سوره سبحان و فاذهب فان لك در سوره طه و من لم يرتب فاولئك در سوره حجرات و نزلت فيهم در سوره مائده  
 ايشاء در سوره البقره در قراءت غير اين عامر و عامر و فاساكنه  
 نذبا در سوره يوسف هم در سوره صبا و راء ساكنه بن و لام نحو و اصبر  
 لحكم هر جا كه واقع شود و لام بفعل مجزوم در ذال ذلك مثل من يفعل  
 ذلك هر جا كه باشد و ذال ساكنه نزلت فان در دو موضع است در سوره  
 العنبران و من بر ذال الدنيا و من بر ذال الاخره و ذال ساكنه نزلت  
 تا در فنيذتها در سوره طه و در عزت در سوره غافر و دخان و فاء  
 ساكنه در ذال رابعت و البته هم جا كه بايد و در او رتقوها در سوره  
 الاعراف و ز حرف و ذال ساكنه در ذال و يك بعضي كه در ذال و  
 سوره مريم بسيرو عامر و مقدم ذكر کرده ستان مسایل محموله ادغام  
 ميكند و بس و باقي اين مواضع هم جا اطهار ميكند و الله اعلم  
**باب هفتم** در احكام شوين و نون ساكنه شوين و نون ساكنه  
 چون حرف ف هم رسيد محكوم بجهار حكيم در ابتدا طهار و ادغام  
 و قلب و اخفا اما اظها در حرف و ف حلق است كه آن هم و هاء و  
 و حا و عين و خاست مثل يان و من امن و عدا سالم و يوسر  
 و من هاء و ج و ف هاء و انعمت و من عمل و سميع علم و يتنول

و من حكيم حميد و فيسند فوضون و من غل و عفو و شفور و المتخفقه و  
 من خلق علم خير و اظها در حرف ان حرفت بعد بحج البشاش  
 بحج نون و ابو جعفر بخلاف عنه و مسيبى از نافع نزلت عين و حا  
 اخفا عوده اند و استثنا کرده اند لفظ مخفقه و فيسند فوضون و  
 ان يكن غنبا لا و ابا ادغام نزلت حرف و ف بصلون باشد و مراد  
 عنه و در باقي اعنه مثل من ايشاء و الحى بهشاه من رهم و غفوي  
 و حيم و من باء مهين مثل نذر و هدى المتقين و من قال و غشاش  
 و لهم و من ناز و عامله ناصبه اما در لام و نا انا كثر اعنه نقل کرده  
 و در واو و يا از خلف كه را وى حمزه است عدم خنده منقول است  
 و بعضى از ابى جعفر بن كوفه اند و صاحب تفسير نون را زير يمولوا  
 اخراج کرده زيريكه داخل در ادغام مثلين است و فى الواقع جيز  
 بهتر است اما ادغام در حرف بصلون بواسطه قرب بحج بود و  
 و هاء غنه در لام و با بواسطه شدت قريبت و لرون ساكن با و اد  
 و با در كنه جمع شوند و ان در قرآن عظم هما و لفظ وارد شده و او در  
 دو موضع قبوان و صنون و يا در دو موضع دينا و بيان اظها  
 بايد عود زيريكه ادغام كند مشبه بمصاعف شود و شيخ شامى  
 در كتاب خود گفته كه و عند هما للكل اظها بجهار مخافه اشباه  
 الاله و اله

بعضى از ابى جعفر بن كوفه اند و صاحب تفسير نون را زير يمولوا اخراج کرده زيريكه داخل در ادغام مثلين است و فى الواقع جيز بهتر است اما ادغام در حرف بصلون بواسطه قرب بحج بود و هاء غنه در لام و با بواسطه شدت قريبت و لرون ساكن با و اد و با در كنه جمع شوند و ان در قرآن عظم هما و لفظ وارد شده و او در دو موضع قبوان و صنون و يا در دو موضع دينا و بيان اظها بايد عود زيريكه ادغام كند مشبه بمصاعف شود و شيخ شامى در كتاب خود گفته كه و عند هما للكل اظها بجهار مخافه اشباه الاله و اله

الا اله و اله



المضاعف اعتلا اما قلب كاي باشد كه فون ساكن در يك كلمه ياد و كل و  
 تون دره وكل ربار سندن مثل انهم مكن باه سميع بصير كه جنبه  
 فون و تون منقلب هم شوند و چون منقلب هم شوند اخفاء  
 باغنه بايد كرد قلب هم از جهت است كيم مواحي فونست در غنه  
 و صفت بين بين و جهر و استفال و انفتاح و اندلاق و مشارا  
 در مخرج و صفت جهر و استفال و انفتاح و اندلاق اما اخفاء فون  
 حروف هجاست و ان ساكنه حروفست و چون الف خارجست فون  
 حرف همانند كدان تا و ا و جيم و دال و ذال و زائسين و سين و صاد  
 و ضاد و طافظا و فاقاف و كافست و از براي هريك سر مثال خود  
 ميشود فون در يك كلمه و د و ش و پ دره و كل مثل انك من تحتها  
 جناب شجرى على الجنت العظم من ثمرة قولا نقلا اجينا من جنبا  
 غسا فاجزء انلاذ من داية كاسا وها فاعا اندهم من ذيرة و  
 كبلاد ذرية انزل من نكها مباركة ريتونة ملتسنة من سندس  
 خالصا سا بعا النساء من ساء صبارا شكورا نصر فامن صلصا  
 و بجا صر صر استخوذ من ضل كل صر بنا بقنطار من طين  
 طينا انظر و اسن ظهرا طلا طلبا انفسكم من فضل سينا فاهين  
 انذكم من قال رقا قالوا انكم من كان ملكا كبيرا و در اخفاء غنه

مضاعف اعتلا اما قلب كاي باشد كه فون ساكن در يك كلمه ياد و كل و تون دره وكل ربار سندن مثل انهم مكن باه سميع بصير كه جنبه فون و تون منقلب هم شوند و چون منقلب هم شوند اخفاء باغنه بايد كرد قلب هم از جهت است كيم مواحي فونست در غنه و صفت بين بين و جهر و استفال و انفتاح و اندلاق و مشارا در مخرج و صفت جهر و استفال و انفتاح و اندلاق اما اخفاء فون حروف هجاست و ان ساكنه حروفست و چون الف خارجست فون حرف همانند كدان تا و ا و جيم و دال و ذال و زائسين و سين و صاد و ضاد و طافظا و فاقاف و كافست و از براي هريك سر مثال خود ميشود فون در يك كلمه و د و ش و پ دره و كل مثل انك من تحتها جناب شجرى على الجنت العظم من ثمرة قولا نقلا اجينا من جنبا غسا فاجزء انلاذ من داية كاسا وها فاعا اندهم من ذيرة و كبلاد ذرية انزل من نكها مباركة ريتونة ملتسنة من سندس خالصا سا بعا النساء من ساء صبارا شكورا نصر فامن صلصا و بجا صر صر استخوذ من ضل كل صر بنا بقنطار من طين طينا انظر و اسن ظهرا طلا طلبا انفسكم من فضل سينا فاهين انذكم من قال رقا قالوا انكم من كان ملكا كبيرا و در اخفاء غنه

لازم

لازم باشد و همچ احدى اذ قرا ترك غنه جابن نراشته و اخفاء اين حروف  
 بمقدار قرب و بعدا بشان باشد پس هر چه اقرب باشد اخفى باشد و چه  
 اخفازند حروف پانزده گانه است كه اين حروف از فون همچون حروف  
 حلق بعيد نيستند تا اظهار باشد و مثل حروف يملون قريب نيستند  
 تا ادغام باشد پس در ميان قرب و بعدا باشد همي همان اظهار و ادغام  
 و غنه لازم باشد چنانچه شمس شاطي گفته كه و قلها ما سما لذي اليا و اخفيا  
 على غنة عند البواقي بجلا و شيع محمد جرحه رطبه گفته كه في  
 البواقي اخفيا بخند و در باقى كفت قرايت نبرسطور است اما فون هم  
 كاي كه مشدد باشد البته غنه بايد نمود مثل ان الله و الجند و التا  
 و عم و ما و هما و لكن هم ساكن باشد و به بار سد عذها صح محمول به  
 اخفاء باغنه باشد مثل انهم باسما هم و قلوبكم به و غير اين حروف  
 كه رسد اطرها بايد نمود مثل لهم اموا و عليهم غيرا المقصود عليهم  
 و ذ و ف و ه و ق و طرها بايد نمود مثل على قلوبهم و على سمعهم  
 و على ابصارهم و على قلوبهم فهم لا يفقهون و الله اعلم **باب هشتم**  
 در وقف و وقف در رايحه بند كردن است و در يدين است و در اصطلاح  
 قرا بدين كلمه است از ما بعد وى در يدين باب و فصل است **فصل**  
**اول** در بيان احكام وقف چون قارعه را ممكن نيست كه قصه

مضاعف اعتلا اما قلب كاي باشد كه فون ساكن در يك كلمه ياد و كل و تون دره وكل ربار سندن مثل انهم مكن باه سميع بصير كه جنبه فون و تون منقلب هم شوند و چون منقلب هم شوند اخفاء باغنه بايد كرد قلب هم از جهت است كيم مواحي فونست در غنه و صفت بين بين و جهر و استفال و انفتاح و اندلاق و مشارا در مخرج و صفت جهر و استفال و انفتاح و اندلاق اما اخفاء فون حروف هجاست و ان ساكنه حروفست و چون الف خارجست فون حرف همانند كدان تا و ا و جيم و دال و ذال و زائسين و سين و صاد و ضاد و طافظا و فاقاف و كافست و از براي هريك سر مثال خود ميشود فون در يك كلمه و د و ش و پ دره و كل مثل انك من تحتها جناب شجرى على الجنت العظم من ثمرة قولا نقلا اجينا من جنبا غسا فاجزء انلاذ من داية كاسا وها فاعا اندهم من ذيرة و كبلاد ذرية انزل من نكها مباركة ريتونة ملتسنة من سندس خالصا سا بعا النساء من ساء صبارا شكورا نصر فامن صلصا و بجا صر صر استخوذ من ضل كل صر بنا بقنطار من طين طينا انظر و اسن ظهرا طلا طلبا انفسكم من فضل سينا فاهين انذكم من قال رقا قالوا انكم من كان ملكا كبيرا و در اخفاء غنه

لازم

ما تمام با سووه با بلیک نفس تواند خوانندون لاجرم اختیاری باید موزها از  
 چه استاحت و تنفس و تمییز حسن ابتدا بعد از آن و وقف  
 منقسم بر چهار قسم است وقف نام کاف و حسن و قبیح و وقف نام  
 است که کلمه موقوف علیه را تعلق بجا بعد نباشد نماز روی معنی و  
 از روی لفظ مثل وقف بن مالک یوم الدین و ابتدا با یا ایله بعد و  
 بر اولیای علم المفلحین و ابتدا با نالذین کفر و نام از جهت آن گویند که سخن  
 تمام است و مخاطب را نظاری نیست پس در اینجا وقف توان کرد و بنا  
 بعد ابتدا توان نمود و وقف کاف است کلمه موقوف علیه را تعلق بجا  
 باشد از روی معنی نه لفظ مثل وقف بر عمار ز قنایم بنفقون و ابتدا  
 به والذین یومنون و وقف بر عمن قبلک و ابتدا به و بالآخره و کلمه  
 از برای آن گویند که وقف در روی خوب است و مخاطب را نیست و  
 ابتدا بجا بعد از آن است و وقف حسن است کلمه موقوف علیه  
 تعلق داشته باشد بجا بعد از روی لفظ و حسن از جهت او گویند که  
 معنی مفهومیست و در نفس امر وقف بر آن حسن و مقید است اما  
 ابتدا بجا بعد از آن جایز نیست مثل وقف بر حجره و ابتدا بر اولیای  
 مکار که رؤسای باشند که ابتدا بجا بعد از آن جایز است و وقف بر  
 آیات سنت بود بنا بر روایت که وارد شده از ام سلمه رضی الله عنها که

گفته حضرت رسول الله ص در حین قراءت بر سر هر آیه وقف میکرد و چنانچه  
 میگفت بسم الله الرحمن الرحیم پس وقف میکرد و ابتدا میکرد به الحمد لله  
 رب العالمین پس وقف میکرد و ابتدا میکرد به الرحمن الرحیم پس وقف میکرد  
 و ابتدا به مالک یوم الدین و برین قیاس اخر و وقف قبیح است که معنی  
 منهدم نباشد مثل وقف بر اسم از بسم الله الرحمن الرحیم یا بر مالک یوم الدین  
 و قبیح گویند از جهت عدم تقم معنی و عدم فایده و برین قسم جا بن نیست  
 وقف بخودن مکتوبه و مرقه مثل انقطاع نفس و تبیین وجه قرائتی و  
 ابتدا بجا بعد از آن کرد بلکه اعاده مقدم باید نمود در قرآن عظیم هیچ  
 موضع نیست که وقف بر آن واجب باشد و هیچ موضع نیست که وقف  
 بر آن حرام باشد چنانچه در کتب مسبوته مقرر شده و شیخ محمد جزیری  
 در اشرف تصحیح آن کرده و در مقدمه گفته که و لیس فی القرآن من وقف  
 و حجب و لاجرام غیر ماله سبب و این فقره در بعضی از رسایل خود  
 و تحقیق و تبیین این بحث نموده و الله اعلم **فصل دوم** در بیان  
 وقف بر احوال کلمه و کیفیت آن بدانکه وقف را در کلام عرب و متوجه  
 هست و مستعمل آنان وجه نذر قرآن و جاست سکون و این اصل  
 و روم و اشغام و ابدال و نقل و ادغام و حذف و اثبات و الحاق اما الحاق  
 عبارتست از هاء سکت که لاحق کلمات میشود مثل قیامه و حجه

اینجا در این کتاب  
 در بیان وقف  
 در اشرف تصحیح  
 آن کرده و در مقدمه  
 گفته که و لیس فی  
 القرآن من وقف  
 و حجب و لاجرام  
 غیر ماله سبب و این  
 فقره در بعضی از  
 رسایل خود

کلمه



در قوافل بعضی قوافل معقوب و اثبات عبارت است از آیه آت که در وصل  
 عذوق می باشند مانند وال و واق در قراءت این کثیر و حذف عبارت  
 از آیه آت که در وصل ثابت می باشند و آن آیه آت زواید است مثل اشرف  
 و لیل المداع که در کتب قراءت در باب زواید مذکور است و ادغام و نقل  
 است که در باب وقف حمزه می باشد بر ضربات مثل فر و والشی و شی و سید  
 و سوء و الخبث و المرء و ابدال در سه نوع می باشد اول اسم منصوب  
 منون غیر موصوفه که شون را در وقف بدل میکنند بالف مثل اهدا  
 دوم اسم موصوفه بنا که در وقف آن تا را بدل میکنند بها مثل  
 تحت و تحت و ثمت دوم ابدال حمزه در پیش نشاء و غیره بحرف  
 مد در مذهب حمزه و هشام و درین باب ازین وجه مذکور هیچ  
 مقصود نیست بلکه مقصود اسکانست و دوم و اشام اما اسکان  
 اصلست در وقف بر کلماتی که در وصل متصل اند از برای آنکه معنی  
 وقف ترکست و قطع و دیگر آنکه وقف ضد ابتداست پس همچنانکه  
 ابتدا محضوص است بحکمه اصل است که وقف محضوص باشد  
 مسکون و دوم عبارت است از نطق ببعضی از حرکت موقوف علییه  
 و احدی فقیر از استاد خود نقل کرده اعطاء ثلث است و قول ثلثیر  
 و برین شعر است کلام حافظ ابی عمر و دانی که در تبسیر گفته که

حتی بذهب مذهبها و اشام عبارت است از اشارت بحکمه موقوف علییه  
 بعد از آنکه اشام ساکن کرده باشند و ازینست که فرق نیست میان وقف مسکون  
 و اشام الا بحیثه عضو می یعنی ضم مستقیم و ازینست که انرا علی را شوقا  
 کرده و ازینست که هر وجهی که در وقف اسکان جا نباشد از طول و تنوع  
 و قصر در اشام نیز جا نباشد و در دوم که بعضی حرکت هست و حکم وصل  
 دارد یعنی از قصر جا نباشد پس با این اعتبار وقف جا و آخر کم مستقیم باشد  
 به قسم قسمی است که وقف جان یعنی اسکان جا نباشد و نه روم جا نباشد  
 باشد در آن و نام اشام و آن پنج صنف است اول اعه در اصل ساکن باشد مثل  
 ملائمه و الرجز فافحی و من بعثهم دوم اعه در وصل متحرک باشد مثل  
 غیر سون و آن حرکت غیر متقوله باشد مانند لام رب و انا لله و یونس و امن  
 و صریف و قول آنکه که نحو بکرده روم را در متفق شد مثل علی بن و  
 و من صد و کان و الخوق غلط و خطاست و مخالف جمیع علماء قراءت است و  
 شیخ محقق محمد جزری در اشرف گفته که تحفظ مستقیم است در وقف بر مشد  
 مفتوح بروم مثل صواف و کان و من صد و علی بن پس بسیاری از آن  
 کسان که عنید اند و وقف میکنند بروم از جهت دفع المصاه ساکنین و این خطا  
 و جا نباشد بلکه صواب و وقف مسکون است در اشله مذکور باشد بدو  
 جمع ساکنین زیرا که جمع میان ساکنان در وقف معفو است و شیخ برهان الدین

در این دو صنف اول و دوم  
 ازین سه صنف اول و دوم  
 این سه صنف اول و دوم  
 اول و دوم

یعنی

جبری در شرح شاطبی میگوید که بعضی از جهال قرا و وقف میکنند بروم در  
 معنوح مثل علی بن و نه من و کائن و من صدق و ابن غلط و خطاست نقل  
 اما نقل پس ندیم در کتب احدی از ائمه اصحاب بلکه مض کرده اند بر منع آن  
 و اما تعلیل بالتقاء ساکنین پس المتقاء ساکنین در وقف جایز است در  
 اجتماع محقق مثل ضرر و عین القطر پس در مقلد در بطرف اولی جایز بود  
 و صاحب تفسیر گفته که ولا یتعلمون فی الفتح والنصب و شیخ شاطبی مطلقا  
 منع کرده و گفته و لم یبره فی الفتح والنصب قاری و بعد امام الحنفی و اکثر اعلام  
 و شیخ محمد جزیری در تفسیر منع کرده و گفته که و انهم ما فی الصح والنصب علی  
 فی الحنفی و اکثر یاءم شیخا و الله اعلم **سیدم** عاقب که لا یحق اعمام میشود بدل از  
 تا نانیث ما تملک الحنبله و الملاکة و القبلتة و العجرة **جادم** جمع در قرآن  
 صلواته آن **م** حرکت عارضه خواه از برای نقل باشد مثل من استبرقی و قفا  
 آکا و خواه از برای التقاء ساکنین باشد مثل یکن الذین و استمر فی الصلاة  
**قسم دوم** آنچه جایز باشد در ان وقف بسکون و دروم نه با شام و ان نسبت  
 که در حالت وصل مقول باشد کبره خواه اعلی و خواه شای مثل بسم الله  
 الرحمن الرحیم و مالک یوم الدین و من الناس و قار جهنم و هو کافر و غیر  
 و سبع سموات و غیره که منقول باشد از عرفی بحرفی در یک کلمه کجایی  
 در وقف حرام می باشد بخلاف ظن السوء نه آنکه منقول باشد از

اینجا  
 در  
 این  
 در  
 این  
 در  
 این

ظن السوء نه آنکه منقول باشد از  
 در وقف حرام می باشد بخلاف ظن السوء نه آنکه منقول باشد از

حرفی که در کلمه دیگر باشد مثل ان جمع لهم یا از برای التقاء ساکنین باشد و اگر  
 از کلمه دیگر باشد مثل ان خرج و رجعت الارض بالکذا ساکن ثانی عارض  
 کله اولی باشد مثل ثوبین در پوشیدن و چندین که درین مجموع وقف با ساکن  
 باید کرد و پس **قسم سوم** آنچه جایز باشد در ان وقف با ساکن و دروم و اشام  
 هوسه و ان نسبت که در وصل مقول باشد بقدره و ادم که منقول باشد  
 از کلمه دیگر از جهت التقاء ساکنین پس سه حرکت و اشامل باشد حرکت اشعرا  
 و حرکت بنا و حرکت منقول از حرفی که محذوف باشد از نفس کلمه شال  
 حرکت اعراب الله الصمد و یخلق و عذاب عظیم و شال حرکت بنا من قبل وین  
 و یا صلح و شال حرکت منقول از نفس کلمه وقف و اللذ و شال حرکت منقول از  
 کلمه دیگر که می شاید دروم و اشام در ان همه لام قبل اوجی و نون من اونی و  
 شال حرکت التقاء ساکنین همه تاء ثالث اخرج و حال و لفظ استبرقی قسم  
 علیهم القتال و بهم الاسباب نه انا ان که منقول است و اما جاه و جهنم باعینا  
 ما قبل منقسم میشود به سه قسم از برای آنکه پیش از روی یا ساکن باشد  
 یا محذوف یا که منقول باشد سه قسم میشود از برای آنکه ان حرکت فتح خواهد  
 بود یا نه یا کسره مثل له و اسم و به و کس ساکن باشد خالی از ان نیست  
 که ان ساکن جمع باشد مثل بنه و عتقه یا غیر صحیح و در غیر صحیح جمع قسم  
 داخل است از برای آنکه یا الف خواهد بود مثل لجنه و هده یا او و

بعضی در شرح شاطبی میگوید که بعضی از جهال قرا و وقف میکنند بروم در  
 معنوح مثل علی بن و نه من و کائن و من صدق و ابن غلط و خطاست نقل  
 اما نقل پس ندیم در کتب احدی از ائمه اصحاب بلکه مض کرده اند بر منع آن  
 و اما تعلیل بالتقاء ساکنین پس المتقاء ساکنین در وقف جایز است در  
 اجتماع محقق مثل ضرر و عین القطر پس در مقلد در بطرف اولی جایز بود  
 و صاحب تفسیر گفته که ولا یتعلمون فی الفتح والنصب و شیخ شاطبی مطلقا  
 منع کرده و گفته و لم یبره فی الفتح والنصب قاری و بعد امام الحنفی و اکثر اعلام  
 و شیخ محمد جزیری در تفسیر منع کرده و گفته که و انهم ما فی الصح والنصب علی  
 فی الحنفی و اکثر یاءم شیخا و الله اعلم **سیدم** عاقب که لا یحق اعمام میشود بدل از  
 تا نانیث ما تملک الحنبله و الملاکة و القبلتة و العجرة **جادم** جمع در قرآن  
 صلواته آن **م** حرکت عارضه خواه از برای نقل باشد مثل من استبرقی و قفا  
 آکا و خواه از برای التقاء ساکنین باشد مثل یکن الذین و استمر فی الصلاة  
**قسم دوم** آنچه جایز باشد در ان وقف بسکون و دروم نه با شام و ان نسبت  
 که در حالت وصل مقول باشد کبره خواه اعلی و خواه شای مثل بسم الله  
 الرحمن الرحیم و مالک یوم الدین و من الناس و قار جهنم و هو کافر و غیر  
 و سبع سموات و غیره که منقول باشد از عرفی بحرفی در یک کلمه کجایی  
 در وقف حرام می باشد بخلاف ظن السوء نه آنکه منقول باشد از

اینجا  
 در  
 این  
 در  
 این  
 در  
 این

ظن السوء نه آنکه منقول باشد از  
 در وقف حرام می باشد بخلاف ظن السوء نه آنکه منقول باشد از



منزله عقوبت و خذوه یا بینی مثل و مکر و طبر ضوه یا بامدی مثل خفه و آینه  
 بالینی مثل آینه و بین دیده و در این رقم سه مذهب است بخانه اصل روم  
 و شام جانب باشد در شا طیبه همین مستفاد میشود بلکه ظاهر است در  
 آنکه مطلقا جانب آمده و در تیسیر و تجوید و تجویض و ارشاد فکاهی به غیر از این  
 نیست و اختیار این مجاهدان نیست و هر دو وجه را حفظا بفرغ و خلق در  
 غیر تیسیر ذکر کرده هم آنکه جانی از محققان تفصیل کرده اند پس منکر کرده  
 اند روم و اششام را اگر پیش از هاء ضمیر ضمه باشد یا کسر یا و مدی  
 لینی و یا بامدی و لینی و در غیر این شش صورت تجویز کرده اند پس در  
 خاقی که پیش از هاء ضمیر ساکن صحیح باشد یا الف یا فخر روم و اششام  
 جانب باشد مذهب این طایفه و در غیر این کسان شش مثال دیگر باشد  
 جانب باشد و این قولست که در شا طیبیه اولا مذکور است و اختیار شیخ  
 محمد جزیری این بود چنانچه در نشر نصیح باین کرده پس در مثل الیه  
 و علیّه اگر وقف کنند مذهب آنکس که مطلقا تجویز میکند اسکا  
 و در هر دو جانب باشد در وجه اسکان طول و توسط و قصر جانب  
 باشد چنانکه چهار وجه مذکور در مثل فیه و فرق میان حرف مد و لینی نیست  
 در تجویز مد و توسط و قصر این قدر هست که وجه طول در حرف مد  
 اولی است و در لینی اضعف و در مذهب کسی که اشاره روم و اششام

تجوید

تجوید نمیکند سه وجه باشد اسکان و ان طول و توسط و قصر است و در  
 اجتناب و هدره مذهب کسی که اشاره با تجویز میکند هفت وجه باشد  
 سه با اسکان و سه با اششام و یک بار و دم و دره انسانیه از برای قصر  
 هفت وجه باشد و از برای دیگران چهار وجه و همچنین باست علیه  
 در سوره ان افقنا و الله اعلم **باب نهم** در استعاذه بدانکه الله  
 کلاه و ذی الله گفتن در اول تلاوة سنت است و بجز بر این گفتن  
 باشد و اگر مستمع نباشد یا در نماز خوانده آهسته باید گفت و جانب  
 وقف بلند و وصل آن بماند خود از قرآن مخصوص بقاری یا بجز  
 یا بجز وی یا بسوره نیست و صیغه وی مذهب اصح اعوذ بالله  
 من الشیطان الرجیم است و اگر نرا ده برین نمایند بخوانند و در  
 روایت از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وارد شده و شیخ شاطبی  
 نصیح باین کرده بقوله علی ما قال الله فی الخ لیسر ان ترد لیسر  
 نیز یها فلسنت محققا اما آنچه در سوره مثل واقع شده پیش ازین  
 و اوسته گفتن در جمیع احوال و در ناخن تلوت گفتن که از بعضی قرا  
 مثل نافع و حمزه نقل نموده اند صحیح و معمول بر نیست اما زیاده از  
 اعوذ بالله من الشیطان الرجیم آنچه صحیح است و فقیرا استاد خود نقل  
 دارد هشت وجه است **اول** اعوذ بالله اسمیع العلیم من الشیطان الرجیم

در هر دو

در هر دو

**دوم** اعوذ بالله العظيم من الشيطان الرجيم **بسم** اعوذ بالله الشيطان  
 الرجيم ان الله هو السميع العليم **چهارم** اعوذ بالله العظيم السميع العليم  
 من الشيطان الرجيم **پنجم** اعوذ بالله العظيم من الشيطان الرجيم ان الله هو  
 السميع العليم **ششم** اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم ان الله  
 هو السميع العليم **هفتم** اعوذ بالله من الشيطان الرجيم واسئلكم الله  
 وسخيرا لفاشعين **هشتم** اعوذ بالله العظيم وبوجه الكرم وسلطان  
 القديم من الشيطان الرجيم **باب دهم** در بسمه بدانکه بسم الله الرحمن الرحيم  
 گفتند در ابتدا سوره از سوره قرآنی با جار است الا سوره توبه که بسم الله  
 الرحمن الرحيم در اول وی نباید گفت خواه ابتدا بان کند و خواه وصل کند  
 او با سوره انفال و آنگاه بتدبیری یا جزوی نماید بجز است که  
 بسمه گوید یا توله کند و در اجزای سوره براه خلاف گوید مانند قوله  
 اولست انچه و فی الاجزای غیره من تلا که شیخ شاطبی گفته است  
 و در بین السورین چهار صورت ممکن است سه جا این یکی مجموع اول  
 قطع طرفین یعنی وقف بر اخر سوره ماضیه و بر بسمه و ابتدا با اول سوره  
 اتیه **دوم** وصل طرفین یعنی وصل اخر سوره ماضیه بر بسمه و وصل  
 بسمه با اول سوره اتیه **سیم** قطع اولی و وصل ماضیه یعنی وقف کردن  
 بر اخر سوره گذشته و وصل نمودن بسمه بر اول سوره اتیه و این اولی

وجه سه کوناست چهارم وصل نمودن اخر سوره گذشته است بر بسمه و در  
 کردن بر بسمه و بعد از آن ابتدا با اول سوره اتیه نمودن و این وجه  
 و بدین شعر است کلام شیخ شاطبی **بسمه** که گفته و هم انصافا مع  
 او اخر سوره فلا تفقوا الدهور بها قنقلا و وجها من ظاهراست **نهم**  
 تاخیر است که بسمه که حقه سوره موخر باشد از قطع کند و در  
 کنند بسمه که جزعان نباشد **باب یازدهم** در اختلافات قرآنی  
 در سوره فاتحه بدانکه سوره فاتحه هفت تا بیت است بخلاف و در  
 تعیین این خلاف کرده اند یکی و کوفی بسم الله الرحمن الرحيم و ایلیه  
 و صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و الا الضالین این مجموع  
 را یک آیه گفته اند و باقی آمده بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمین  
 این مجموع را یک آیه گفته اند و صراط الذین انعمت علیهم و ایلیه و الله  
 و این سوره مدف است و بعضی گفته اند که علی است و بعضی بر آن گفته  
 اند که صی و مدف است زیرا که در نوبت اما از شده ب نوبت در هر یک  
 و یک نوبت در مدینه و این سوره را فاتحه کتاب و ام القرآن و **سبع**  
 گویند و بیست و تکلم است و صد و هجده و در حرف است و هر حرف  
 را سخن چلیست و صفا نیست چنانکه گذشت و بجای آوردن آنها و  
 و آجار است از بارها گفتن لغز جلا که درین سوره و اقصت زکله

در بعضی از نسخه ها  
 در بعضی از نسخه ها  
 در بعضی از نسخه ها



ما قبل وی کسور است و با جا از ستا ظاهر در حق انعت زیکه بعد از  
 حرف حلق است و مجرب است زیان استعلا و طباق و صاد و طابا  
 مشبه نشود صاد بسین و طابا باوین که با است از تخریض صد استعلا  
 و تخرج از طابا و با است حد کردن از تحویل حرف ساکن و تسکین  
 و اختلاش که با است از اعطاء صفات باقی حرف تا مشبه  
 بیکدیگر نشوند چنان معلوم شد بداند عام و کسای و یعقوب و  
 مالک بالف خوانده اند بعد از آنکه اسم فاعل باشد از ملک ملک کسر  
 الیم و الله الملك الحقیقی حد فکود دانند فعول الیم و الله الحقیقی  
 القضا اضا فکود اند بطرف قوسها و باقی قرآ که نافع و بکنیر با  
 و این علم و حمزه و ای جعفر باشند ملک یعرب الف خوانده اند که صفت  
 مشبه باشد از ملک ملک بنعم الیم و درین حدقی نیست والله تع ملک  
 الملوک و ادغام کرده ایم الیم و الیم الیم ملک بر و با است  
 از طریق شاطیبه و هر چه و روایت بخلاف عنده از طریق بشر و او  
 معتبر است در مدین الف و د و الف و س و الف و یعقوب بخلاف  
 الیم الیم و الیم الیم ادغام کرده است و از نیز در هر باب مدعی است  
 مثل او عمرو و باقی قرآ باطها خوانده اند و حمزه در وقت حمزه لفظ باک  
 و و یا که بر تحقیق و تسهیل کالی خوانده و در وصل به تحقیق بخوانند

مثل

مثل سابقا و قنبر که را و با این کثیر است و روین که را وی یعقوب  
 لفظ الصراط و صراط و بسین خوانده و این لغه اکثر اعراض است و اصل  
 نیز سین است زیرا که صراط از سر طبعی بلع یعنی فرود آمدن و راه  
 را صراط نامیده اند زیرا که فرو می رود و در باقی قرآ و روایت کافع  
 و ای عمرو و حمزه و کسای و عامه و این عام و خلف و ای جعفر و یقوی و روح  
 باشند بصاد میخوانند زیرا که سین هموسه و ر خوه و مستفله و منفعل  
 و طابا که بعد از واقع است بصیور و مشدیده و مستعربه و مطبق است  
 و از هموسه ر خوه مستفله منفعل می شود و به شده است مستعربه مطبقه  
 رفتن دشوار است و از فصاحت هر دو شرط مناسب است که در سین  
 بصاد کرده اند بواسطه اشتراک سین و صاد در صیور و همس و تخرج و  
 اشتراک صاد و طابا و استعلا و طباق و این لغه قریش است در هر سین  
 که بعد از وی طابا غایب یا خفا یا قاف باشد و حمزه بجای لفظ الصراط است  
 خوانده است یعنی خلط کرده است صاد را به زاء یعنی حکم میکند بجز  
 کده صاد صریح باشد و نه زای که میان صاد و زاء باشد و خلف که را و  
 حمزه است صاد و صراط المذین را نیز با شام خوانده و اشام لغت قبسی  
 از جهت بالغه در تخمین زیرا که نا محجور است و صاد نیست و باقی قرآ  
 بر صاد الص خوانده اند حمزه و یعقوب لفظ علیهم داد هر دو موضع

این کتاب در بیان معانی و احوال و عیال و غیره  
 در بیان معانی و احوال و عیال و غیره  
 در بیان معانی و احوال و عیال و غیره  
 در بیان معانی و احوال و عیال و غیره

ضم ها خوانده اند و قفا و وصل و هم ها اصلست باین اجماع قرا و نحو این  
 بضم ها قبل از اتصال و این لغت هلم حجاز و فصحا و عین است و باقی قرا که نافع  
 و ابو عمرو و ابن کثیر و ابن عامر و قاصم و کسائی و ابی جعفر و خلف باشند کس  
 ها خوانده اند از جهت مجانست با و این لغت فیس و بی غیم و بی سعادت  
 که احوال بغير اينده و ابن کثیر و ابی جعفر و خلاف و قالون قرا کنند لفظ  
 عليم را در هر دو موضوع بضم هم خوانده اند در وصل با اسباع صر و ابی بولعه  
 اکثر اعراض است و باقی قرا که عبارت از ابو عمر و ابن عامر و کسائی و قاصم  
 و حمزه و خلف و یعقوب و ورش باشند با سکان هم خوانده اند که لغت  
 قریب است از جهت جمع و الله اعلم **باب در لغت در اختلافات**  
 قرا و عشره در سوره اخلاص بدانکه سوره اخلاص یکی است و بعضی  
 بر آنکه در مدنی است و نوره که است و منصت و شش حرف است و  
 این سوره نزد مدنی و عراقی جهل است و نزد مکی و شامی صحیح است  
 است پس بدانکه خلافتی باشد مکی و شامی هر یک را باید دانسته اند  
 و باقی هر یک را باید دانستند و باقی را گفته اند و با جا است از هر دو  
 آوردن هر حرفی از مجموع بدانکه گفته اند و با جا است از هر دو  
 و صفات فلا با است از تفخیم لفظ جلاله که درین سوره واقع است  
 زیرا که ما قبل و مفتوح است و چون احد را وصل کنند بلفظ جلاله

شون

چون را نکند را بدست و ح لفظ جلاله را ترفیق با یکدیگر زیرا که چون وصل کنند  
 با قبل و مکسور شود و لا بدست از بیان قلقله دال که در احوال الفاظ این سوره  
 واقع است در حالت وقف و وصل آوردن وصل مکان باشد و در وقف  
 تبیین فعله است دست و اقام باید غوره وزن لم یکن را در لام له و غن بجهت  
 جمیع قرا و از جمیع قرا غنه نیز منقول است و حفص از عامه گفتوا بواو و هم  
 قرا خوانده است و شعبه از عامه و باقی قرا همزه خوانده اند بجای او و خلف  
 و یعقوب همزه خوانده اند با سکون فاقفا و وصل و حمزه نیز به سکون  
 فاقخوانده و لکن در حالت وصل نه وقف و در وقف نقل میکنند حرکت  
 همزه باه فاقهمزه را حذف میکنند پس بگویند گفتا و نیز در وقف بدک  
 میکنند همزه را بوا و مفتوح که بعد از نوی لاف باشد بدل از شون با سکا  
 فاکه گفتوا باشد و باقی قرا همزه و هم فلما که گفته شد خوانده اند و الله اعلم  
**خاتمه** در سخن بدانکه سخن بده و قسم است حلی و خفی و سخن حلی است که  
 در کلمات قرآنی یا در اعراب تغییر واقع شود سومی بخبر منقول است  
 و این همه کس را همه معلوم شود خواه قاری و خواه غیر قاری و سخن خفی  
 است که حرف از سخن خود دانند یا خطی در صفات وی حاصل  
 ایند و این معلوم نشود مگر کسی که قرا را قرا کرده باشد از استاد یا  
 صاحب سلیقه و مدتی مدید تعب کشیده باشد و داداء اشتمام



وافتقار وجمع و تسهيل و ادغام و احفا و اختلاس و اشباع و  
غير اينها كوشيد با شد و مخارج و صفات حروف را دست  
و محافظت حد و دان كوه و بسيار همان با شد كه قرآن امر  
استاد حاذق فرلا كوفته و اين معنی را ملاحظه نما كوه قرآن خوانند  
و عبادت داشتند و حال آنكه محصيلت كوفتند و قرآن ایشان  
تعنت كند و هذا اخر ما اذكره

والحمد لله على اقامه و الصلوة

و السلام على رسول محمد

و آله الطاهرين

المعصومين

۴۴

روزگار سبب برده است شوق  
ازین عالم عالم  
آنچه در پیش  
دو رک سوگرمشام این کزین ابرو صغیر  
چون  
فصلی است که  
خلق خزان رسالت  
البرایان و کور

بالتسلسل للغيره و انشا من المضاف هو المشا من تصديق و مشهورى و انك لا اذا اعتقد انما  
على غيره فانما ان يكون له وجود خاص سوى ذلك هو المضاف المشهورى كتابه الابن ان لا باب  
و هو اما غير العقول بل يتقاسم له غيره و اما ان يكون له وجود سوى عقولته بالتسلسل لغيره  
المضاف و تصديق كالا يود و النبوه و هو المراد منها و ما بينهما اشكال الناس في وجود المضافات  
جماعه ان يوقية السماسر من القدره لئلا يعبر بها و تصديق ثبوت علاج الزمن و هو غير السماسر  
و غير عدم الصرت من ثبوتها و لكن جماعه و استلوا بان المضافه لو كانت موجوده و ك  
عوضه لا تقترن الى الجمع و يكون معلوما في تلك الحال و انما اخرى و لم يزل في حاشية  
بان من المضاف هو مضاف و قد ثبت ما هو مضافه حقا و غيره و هو هذا الاثر يرجع الى الاول  
ينقطع التسلسل لان الابن مثلا مضافه لهما الى الابن و معلولها الذات مضافه الى محل  
فانقطع التسلسل و اذكره الشيخ و هو غير و استلوا بان السبل لم يزل في حاشية  
المضاف و انما ان يكون مضافا مضافه غيره له و انما يزم التسلسل من حيث ان المضافه  
اذا كانت مجردة كانت مضافا يكون حاله في محله و يكون هناك مضافان احد هما الابوة  
و ما بينهما معلول و كل واحد منهما له الى غيره و لكن المعلول من حيث ان مضافه موجوده في محله  
فيكون معلول في ذلك الى المضافه اخرى يلزم التسلسل و كلام الشيخ يصلح جوابا على هذا السؤال  
على الوجه الاول و على الوجه الثاني ان المضافه قد تضمن جميع المقولات ما يجوز فكلامه  
و لا يشك في ان ما كرم لا يظن و لا يستوفى و انما اذكره في حاشية و انما يزم التسلسل و انما  
الابن في كل حال الاستفهام انما التسلسل لا تقدمه و الا عدت من انما الوجه في كل المضافه انما كرم

المطلوب

و اما المضافه

ساعاته  
م

وهذا لا يقطع ولا انفعالت كما لا يشك في قولنا **قال** ومنه الوضوع والنسبة به هي عينه تعريفي كقولنا  
منه من حيث هو انما هو في قولنا **قال** والاضافة الى قولنا **قال** والاضافة الى قولنا **قال** والاضافة الى قولنا **قال**  
على معانيها على قولنا **قال** والاضافة الى قولنا **قال** والاضافة الى قولنا **قال** والاضافة الى قولنا **قال**  
والاضافة الى قولنا **قال** والاضافة الى قولنا **قال** والاضافة الى قولنا **قال** والاضافة الى قولنا **قال**  
فوق قولنا **قال** والاضافة الى قولنا **قال** والاضافة الى قولنا **قال** والاضافة الى قولنا **قال**  
يقول قولنا **قال** والاضافة الى قولنا **قال** والاضافة الى قولنا **قال** والاضافة الى قولنا **قال**  
انما لا يناسب انما لا يناسب انما لا يناسب انما لا يناسب انما لا يناسب انما لا يناسب انما لا يناسب  
لافتقاره في حقه البهائم كقولنا **قال** والاضافة الى قولنا **قال** والاضافة الى قولنا **قال**  
مكاد لا يتحقق فيه انما لا يتحقق فيه انما لا يتحقق فيه انما لا يتحقق فيه انما لا يتحقق فيه  
في زمانه كقولنا **قال** والاضافة الى قولنا **قال** والاضافة الى قولنا **قال** والاضافة الى قولنا **قال**  
في ظرفه وهو مشاغل في الزمان على سائر في الوجود كقولنا **قال** والاضافة الى قولنا **قال**  
واجده وانه هو الملك المشي وقيل كان الشيء مشهورا لا ما يشتمل على كماله كقولنا **قال**  
**اقول** الملك لا يملك انما لا يملك انما لا يملك انما لا يملك انما لا يملك انما لا يملك  
يشبه انما لا يشبه انما لا يشبه انما لا يشبه انما لا يشبه انما لا يشبه انما لا يشبه  
جعلها عبارة عن الملك المشي كقولنا **قال** والاضافة الى قولنا **قال** والاضافة الى قولنا **قال**  
واجده ولا يملكه غيره انما لا يملكه غيره انما لا يملكه غيره انما لا يملكه غيره

انما لا يشك في قولنا **قال** ومنه الوضوع والنسبة به هي عينه تعريفي كقولنا  
منه من حيث هو انما هو في قولنا **قال** والاضافة الى قولنا **قال** والاضافة الى قولنا **قال**  
على معانيها على قولنا **قال** والاضافة الى قولنا **قال** والاضافة الى قولنا **قال**  
والاضافة الى قولنا **قال** والاضافة الى قولنا **قال** والاضافة الى قولنا **قال**  
فوق قولنا **قال** والاضافة الى قولنا **قال** والاضافة الى قولنا **قال** والاضافة الى قولنا **قال**  
يقول قولنا **قال** والاضافة الى قولنا **قال** والاضافة الى قولنا **قال** والاضافة الى قولنا **قال**  
انما لا يناسب انما لا يناسب انما لا يناسب انما لا يناسب انما لا يناسب انما لا يناسب  
لافتقاره في حقه البهائم كقولنا **قال** والاضافة الى قولنا **قال** والاضافة الى قولنا **قال**  
مكاد لا يتحقق فيه انما لا يتحقق فيه انما لا يتحقق فيه انما لا يتحقق فيه انما لا يتحقق فيه  
في زمانه كقولنا **قال** والاضافة الى قولنا **قال** والاضافة الى قولنا **قال** والاضافة الى قولنا **قال**  
في ظرفه وهو مشاغل في الزمان على سائر في الوجود كقولنا **قال** والاضافة الى قولنا **قال**  
واجده وانه هو الملك المشي وقيل كان الشيء مشهورا لا ما يشتمل على كماله كقولنا **قال**  
**اقول** الملك لا يملك انما لا يملك انما لا يملك انما لا يملك انما لا يملك انما لا يملك  
يشبه انما لا يشبه انما لا يشبه انما لا يشبه انما لا يشبه انما لا يشبه انما لا يشبه  
جعلها عبارة عن الملك المشي كقولنا **قال** والاضافة الى قولنا **قال** والاضافة الى قولنا **قال**  
واجده ولا يملكه غيره انما لا يملكه غيره انما لا يملكه غيره انما لا يملكه غيره



فلا يتقبلان ان يقبل احدهما بالامر الاخر فاما العدم والممكنة ان تقصا بموضوع واحد والاولها  
 والاحزاب ان وجد احدهما في غاية الوجود والآخر فيهما العدمان **قال** وانقسام التعاقب  
 اوها الايجاب في العدم كقولنا في نفس الاخرس زيد كانه في كونه كانه في كونه في كونه  
 التضايف وقد تواترتا التضايف واليهما الملك العدم **اول** المتقابلان اما ان يكون وجود  
 او يكون احدهما وجودا والاخر عدليا والثاني اما ان يتناول الوجود والعدم في الغفظة والاشغال  
 او يستعمل الوجود خارجي في الاول وهو قابل التسلب الايجاب سواء اضا بالثبوت في الغفظة  
 كقولنا في نفس الاخرس او في كونه كونه زيد كانه في كونه كانه في كونه كانه في كونه  
 الغفظة والقول والاشغال في هو قابل العدم والممكنة كقوله في البصر والعلم اما اذا كانا وجود  
 فاما ان يكون بينهما غاية او يكون احدهما مقولا بالآخر الاقول انهما متقابلان  
 السواد والياض الثنائي القضايف قد صحت في المقولات **قال** ولا شوا وان  
 الضدين انهما ان يسمان الى موضوع ولا يكونان جميعا في كونه كونه والاشغال في التحقيق  
 يقضي كونها موجودين في غاية التخالفت في جميع قريب يصح منها ان يتعاقبا على  
 او يقضا عنه كالتساوي والياض **اول** انما على الضدين بطل في الشهور على معنى في التحقيق  
 على معنى آخر انما في الشهور بطل العدمان الاكل من جسمان الى موضوع واحد ولا يتبعها  
 سواء كانا وجودين واحدهما وسواء انهما تحت جسم في سبيل ولا كما يجعلون الذكورة عند الوجود  
 واما حسب التحقيق في هو صطلح احكامه بطل العدمان على كل وجودين بينهما عابا الياض شرط  
 اندراجها تحت من غير سبب من ان تعاقبا على موضوع واحد وانما هما معا في الغفظة

بالنظر الى الامام او التقدم العقلية تقدم الجسم على النوع الى غير المترتب في العدم  
 التقدم بالشرط والفضيلة تقدم العالم في متعاقبه واذ اعرفنا ان تقدمنا في  
 اضنا فلنا في وجوده وكذا الضمان للمعير الا في المعير العدمية استعماله اضماع على من  
 واحدهما الضمان في ذلك وليس يتحدد وبهذا الفصل يارج عن ذلك لثبوت لما بينا لكنه مفيد  
 فيد لا يسمح النظم في كساب كدود والمقدما سطلية لانه متى لم يدر ان محمودة  
 كل احد من عدوى مملوك يتكلم في سبب من لا جناس له لانه يقع له قدر على تحصيل المقبول  
 كدود والوسطى في الامم في تقدم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 هر که نه کوبه تو خاموش به هر چه نه یاد تو فلان موش به  
 سباس و سنایش که می راست که با کمال کبریا و عظمت و  
 استغنا و عثوت در لطف و مرحمت و عطوفت بر روی  
 بندگان کشوده و اصناف خلایق را از شریف و وضع و  
 عام و خاص رخصت مکالمه و مخاطبه و مناجات و عرض حاجات  
 از زانی فرموده هر که دانی دارد با جناب بوند متعال روی تو  
 تواند گفت و هر که نیازی دارد در حضرت او بشانم عرض  
 تواند نمود نه بدینش و زیری کاشته که وسیله ریشی با تو  
 باید بود و نه یکی با داشته که بدست او این پیش کش با و  
 توصل باید نمود نه حاجی و نه در بانی و نه ترس چون کسی غصبا  
**بیت** هر که خواهد کوبیا و هر چه خواهد کوبی ناز و کبر و  
 حاجب و در بان دین در گاه نیست همه کس را در همه  
 جا و هر وقت بجناب او راه هست و از ظواهر و بواطن همه  
 در هر حال آگاه و سلطنت و پادشاهی او ای سز و بس  
 تعالی جناب و تقدس و از غایت رفعت و نهایت کرم که باشد کاز

دارد

دارد ایشان را در شبان و زری بیخ وقت نماز فرموده تا تکلیف  
 نکند و تجدید عهد در ساعات متقاربه و سبب تقرب بندگان  
 شود بان جناب و در بعضی بار و روشن حُب حُب در دل  
 ایشان کرد و نسبت بر بسا که باب و تا ساعتی چند بجنوع  
 و خشوع روی نیاز بر استاده بی نیاز بنده فایز کارسان نهدند  
 راز دل خود را بحضرت علام الغیوب عرض کنند و غم خود را  
 بالطف او بگویند و دوی در خود را از کرم او بگویند تا آن  
 از روی تعطف و تفضل با شما هر کس را بقدر استعداده  
 تمام کند و شکستگین را درستی تمام بخشد **بیت** کرمی بر  
 دلهانشسته درستی بخش دهای نکسته **بیت** شکر اله  
**شکله** علی اهدانا السکر النعم و صلی الله علی محمد طه **ابعد**  
 پوشیده نیست که نماز فاضلترین طاعات و بهترین عبادات است  
 چنانکه در حدیث نبوی وارد است که نماز ستون دین است  
 هر گاه که مقبول شد همه عبادات مقبولست و اگر مرد و در شد  
 همه عبادات مرد و طاعت و چون مقصد اصلی نماز یاد حق سبحا  
 و تعالی است و تجدید عهد و نای و از روی مسکنه و خشوع  
 و سببک مهمات از و با تهال و خضوع پس هر بنده را با جلال

ناتمامی



از حاضر ساختن دل دران و فیه دنا بجز میگوید بنیان و در چند  
سوی ۱۲ وار داشت که نیست هر بنده را از نماز او که بجز فیه  
استانان و دل خود داشته دران و بر وایت صحیح از امام محمد  
با قوع نقل است که بنده با ابوره می شود مر او را از نماز سه  
یلان و نیمه آن و چهار یل آن و پنج یل آن پس با ابوره نمیشود  
از یلای او که بجز از وی دل بان داشته باشد و در چند  
دیگر وارد شده است که هر که دو رکعت نماز بگذارد و بخیز  
با کس نکوبد دران بانفس خود چیزی را مورد نیاید یعنی  
چیزهای دنیوی یا میزد و در خاطر نکند بجز تا فارغ شود  
از آن پس نماید میان او و میان حق تعالی مگر آنکه از مزین  
شود از بلی او و چون از کار نماز بنیان بر می و بر دست  
و بسیار می نابنای محسن بلکه عرب هم از فهمیدن آن عاجز اند  
بناظر ای ضعیف محسن بن مرتضی رسید که آن بنیان قاری  
ترجمه نماید و بعضی از آداب و فواید بنیان منظم سازد تا نشا  
جمعی از مؤمنان از او بهره مند گردند و این فقیر بوضاحت  
را در اوقات حضور دل بدعای چیز آدوری نمایند **بیت**  
تو که بیا فروشی نظری جهان کن که بضاعتی نداریم و فکند با ما

پس

پس ساعتی چند از اوقات صفت این مومنون و این بهشت  
در که بمنزله درهای بهشت بروی طالبان کشتو دو به  
ترجمه الصلوة موسوم ساخت و بالله التوفیق **در کمال**  
در اذان و قامت الله اکبر یعنی خدای عزوجل بن کبر است  
از هر چیزها از آنکه بوصف و نعت در آید و با در و م و  
خیال بگذرد با در آن در و بعقول و حواس ظاهره و با در و م و  
او را بجهتی قیاس توان کرد **بیت** فکرها عاجز است از او  
عقلها هر چه میزند که افش عقل عقلست و جان جانست  
وان گزنان بر تن است است آن و حضرت امام جعفر می فرماید که  
هر گاه تکبیر گفتی باید که خود را بخورد و حقیق شهادی در  
عظمت و بزرگاری و کبر ای او و هر چه در آسمان و زمین است  
پس بدرستی که چون حق تعالی مطلع شد بر دل بنده که او  
تکبیر می سکود و صد دلش عان بست از حقیقت تکبیر یعنی  
چیزی دیگر را پیش از حق تعالی در دل تعظیم و توقیر می نماید  
پس حق تعالی کو بدای در وع کوی مر از یب سیدھی قسم  
بغزت و حلام که ترا هم می سازم از حلاوت تو خود و  
محبوب می کنم از نزد یکی و هم نازی با خود اشهدان

لا اله الا الله یعنی گواهی میدهم من باینکه تحقیق معبودی منزه از  
 پرستش نیست بجز معبود یکتای بحق که او راست همه  
 صفات و کمال و باید که درین شهادت نیز صادق باشند  
 یعنی چیزی دیگر بر خدای تعالی نگزیند و از وی دوستی  
 ندارد هر که چنین بگوید و دوست میدارد و اهتمام تمام در حق  
 آن می نماید و بدو می نازد و تحقیقاً بنا بر ستیده است پس  
 اگر محبت و اهتمام در آن چنین با حق است و بقصد فرمان تو  
 او جل جلاله پس درین صورت حق را پرستیده است و آلا  
 آن چنین را یا انکس را پرستیده که او را عبادت آن چنین داشته  
 چون شیطان و هوا و عنبران بر افکن برده تا معلوم کرد یکبار از  
 دیگر بر وی پرستند تا تو غیر از خدای غیر را پرستی مال خواهی  
 خطی به علم در کشن کاند یکدل دو دوستی با بدخوش هر  
 دل بندتست خداوندتست و هر چه هوای تست خدای تست  
ارایت من اتخذ الهه هواه ای هوای تو خدا انکر و  
 خدایان تو خدا انکر گفتن و دانستن که خدایکی است چه  
 سود چون در پیش هزار صنم سجود میکنی علم و عمل و بالست  
 و قولی فعل نکالی خواهی که تو جد سجود شود قبله دک

بکنا

یکان کن و از غیرها بپوشان کن تا فضل تو مصدق قول تو باشد و رو  
پست ای آنکه بقبله و فاروست ترا از مغز جبر احباب شد  
 پوست ترا دل در پی بن و آن نیز نکوست تو کدک و اگر  
 لبستت یکدوست ترا و اشهر بدان محمد رسول الله یعنی  
 گواهی میدهم باینکه تحقیق حضرت محترم فرستاده خداست جل  
 جلاله و باید که چون شهادت دهند مقتضای آن عمل  
 نمایند و مقتضای آن است که او امر و نواها را بخدمت  
 راه فرمان برداری نماید چنانکه حق تعالی فرموده که ما انزلنا  
 الرسول فخذوه و ما لها کفر عند فانه و یعنی آنچه آورده است  
 رسول بشما پس فرا کید آنرا آنچه باز داشته است  
 شما انان پس باز استید آنان حق علی الصلوة روی  
 آن بمان و ترغیب بمان و اذان از تکف می شود که  
 وضع افان از برای خبار است بدخول وقت چه معنی اذان  
 اشعار است یعنی واقف گردانیدن حق علی الفلاح روی  
 آن بجزی که موجب فخر و ظفرافتن است بسعادت  
 عظمی در حضرت یعنی حق علی خیر العمل روی حق بر

جهت



عمل که نماز است. تدوین کندگان نماز است. معراج روندگان  
 نماز است. موقوف علیه کل طاعات. سر کرده جلله عبادات  
 رکن شرع و ستون دین است. شاید گفتن که در همین است  
 قد قامت الصلوة بتحقیق پای ایستاده نماز یعنی شروع  
 در آن تدوین شده و این کلمه مخصوص قامتست و در اذان  
 نیست و در آخر هر یک تهلیل و تکبیر نیز باید گفت و هر اذکار  
 در هر یک دو نوبت گفته میشود مگر تکبیر که در اول اذان  
 چهار نوبت باید گفت و تهلیل در آخر قامت یک نوبت و اذان  
 را بلند و بتانی باید گفت و قامت را آهسته و تند و وقف  
 در او آخر فصول هر دو باید و فاصله میان هر دو یک  
 رکعت نماز یا یک سجده یا یک نشستن یا یک کام برداشتن تفطیر  
تسبیح و یا تحمید و اگر بنشینند بگوید اللهم اجعل قلبی لذی  
خدا یا بگردان دل مرا بیکوکنند و در ذوق دارا و در ذوق مرآتاز  
 بتنازه آینه و عیشی قارا و زندگانی مراد در خوشی و شادمانی  
 گذارنده و اجعل لی و بگردان از برای من عند قریب محمد  
 نزدیک سخی خود مستقرا و قرارا مکان و منزلت در دنیا

و جای قامت و در ذک در آخرت در که درم و داد عیب و  
 افتخار خجسته بعد از تکبیر بگو یا اللهم انت المذل الحق بار  
 خدا یا توفی بادشاه ثابت لا اله الا انت نیست معبودی  
 سزای پرستش جز تو سبحانک یا کسیدانم و منوره می شمارم چنان  
 ترا از هر چه بجلال تو بسزد و جمال تو از بند بیت یا لکنانها که  
جاهلان گفتند یا کثر زانکه عاقلان گفتند انی عملت سوء  
 و ظلمت نفسی بدرستی که من بدر کردم و ستم کردم نفس خود را  
 فاغفر لی ذنبی پس بیامرز مل و کلام را ان لا یعرف الذنوب الا انت  
 بدرستی که بخیر از مردگان راه هم بکس بغیر از تو بیت قباحتها  
 فعلی که سک زان شره میدارد بغیر از پرده عفت که بشود  
 از قباحتها و بعد از تکبیر بگو یا بیتی محلیستم بخدمت تو  
 ایستادنی بعد از ایستادنی یعنی همیشه بخدمت تو ایستادنی  
 دارم مصرع یکنگاه از تو در باختر جان از من و سعادت  
 یاری می نیامد ترا بفران بر داری یاری نمودنی بعد از یاری  
 نمودنی یعنی دایما فران بردار توام مصرع بلا شایسته ز تو و  
 بودن فران از من و الحین فی بدتک نیکهای دنیا و آخرت  
 همه در دست تست و از تو می آید و المشرکین الیه بدبا

و

بسوی تو راه نیست و بتو نسبت ندارم **پشت** هر چه هست از تو آید  
 نامان فی ندام است و زین کفر بیف تو بر لای کسی کوتاه نیست  
 و المهدی من هدایت راه یافته کسیست که تو او را بر ما نموده باشی  
 عبدالله و ابن عبدالله بنده و بنده زاده تو ام که در خدمت تو ایستادم  
 منک از نسبت ابتدای وجود من و بک و بتو نیست تمام هستی  
 من و لک و تو است ملک من و لیک و بسوی تست باز گشت  
 من لا اله الا الله نیست پناهی و زین کفرین کامی ترقی  
 مگر بسوی تو **پشت** غیر از در تو درمی ندارم غیر از تو کسی دیگر  
 ندارم که تو ز در خدمت بلخی رفقا تو بدر که که آدم سبحانک  
 و خانیک پاک و منزه میدانم ساحت کبرایی تو از عباده هر چه  
 ترا نسزد و نشاید و حال آنکه سوال میکنم از تو رحمتی و مهربانی  
 یعنی بنی میگویم تو او همیشه از جناب عطا عطاای تو رحمت  
 و عطوفت می طلبم **پشت** که ما مقصیرم تو دریای رحمتی جوی  
 که می رود با ما می عطاای تست دائم که در حساب نیاید گناه  
 اینجا که فضل و رحمت بی منتهای تست تبارکت بنر کور و بن  
 تن و ثابت و دائم و مبدأ بر کبرایی تو و تعالیت و بس بلسند  
 داری که دست در مال ما از معرفت تو کوتاه هست و کف پای

سم

سعی ما از وصول بجنابت خاها در راه هست **پشت** اسلام  
 ناطق فرنگ آوردن اینست جین ز سوی زنگ آوردن از  
 با در رخ شیخ برنگ آوردن بتوان نتوان تو با بچنگ آوردن  
 سبحانک مقدس و منزهی تو از هر چیزها رب البلیت ای  
 پروردگار خانه کعبه که من بروی دل تو جبر آن که دام با بر تو  
 میدانم که آفریده تست و سزای پرستش نیست نه آنست که  
 پرستش آن میکنم **پشت** کعبه سنگی را استانه تست قبله برای  
 بسوی خانه تست و بعد از بکبر مرقم بگوید و جهمت و رحمتی اللذی  
 فطر السموات و الارض روی دل خود را مستحضر ساختم بان کسی  
 که بجز قدرت بیافین آسمانها و زمین را عالم الغیب و الله شاهد  
 آن دانای زبان و اشکار و حنیف در حالی که ما با او از دنیا بدری قجید  
 مسلما در حالی که فرزان بردارم **پشت** تا من لشرکین و نیستم از شرک  
 آورندگان مرحق را جل شانده ان صلواتی بدرستی که عاز من  
 و نسکی و فریانی من یا حجج من یا هم عبادت های من عجبای و زین  
 من یعنی آنچه بلکم در زین و حکیم استقادات حقیقه افعال حسنه  
 و با جملد نیکهائی که میکنم در زین کنی و ساقی و آنچه بدان می بره  
 انایمان و طاعت و بیکهائی که بعد از منک نفع آن بقر من

بدن



میرسد لله مرخص است بر عالمین که برورد کار جهان است  
لاشکر بلیله نیست بازی مراد یعنی من در عبادت خود کسی  
با و شریک نمی گردانم چون بت پرستان این کلام نیست که حق تعالی  
از برای برهیم عم حکایت فرموده در قرآن و گفته اند که مراد باین  
تغویض امور است بحق تعالی یعنی هر چه میگویم و میگویم و تمام همه  
از برای خداست بیت سفر برای تو یوم حضرت برای تو جوی پیر  
سخن برای تو گویم خمش برای تو باشم و بذلک امرت و این امر  
شده ام و انما من المسلمین و من از جمله مطیعان و فرمان برداران  
و باید درین کلمات نیز صادق باشد یعنی روی دل خود را با حق  
داشته باشد و همه کارها با او و گذاشته نه آنکه دل بسته کار  
و بار و زمین دکان و بازار و محو ارز و ها و غرق شهر و پناه و  
که دیده بیت در طریقت بجار و باشد دل به بت خانه رفته  
تن بهمان پس دروغ گفته که روی با خدا کرده و کارها با او  
کرده و بسا عبادات که اول کلامی که در نماز افتتاح آن کنند دروغ  
باشد و مستحکم است که در حال توبت دستها را به عارضه تا با  
کو میباید آنکه گناهان بجا قبله باشد و انگشتان بهم چسبیده  
مکرو داکست بزرگ و ابتدای تکبیر گفتن با ابتدای دست برداشتن

باشد

باشد و انهای آن با انهای و همچنین در هر تکبیر که در نماز  
گفته میشود و هر یک از تکبیرات هفتگان را که خواهد نیت  
با مقارن او می تواند داشت و فرض احرام قرار دادن نماز  
نست حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را پس میداند از معنی  
برداشتن دستها در حالت تکبیر فرمود که معنی آنست که  
خدای تعالی بزرگتر است که بکنای بی همتاست که نیست مثل  
آن چیزی که دستوده نمیشود با انگشتها و در یافته نمیشود  
بجسته بیت نه از داک در کنه دانش رسد نه فکرت بغیر  
صفاقتش رسد نه با وج دانش بر مرغ و هم نه در ذیل  
و صفش رسد دست و هم و بعضی گفته اند که دست  
برداشتن اشارت است باینکه در درای معصیت غرق  
شده ام بگره دستها برویم بیت مانده در راه فرقه نماز  
ره نما غرق در درای هجوم دست گیری دست کبر بیت  
سوره در تفسیر فاتحه کتاب عود بالله پناه میگیرم  
و التماس میبایم بعبود حق و خداوند مطلق من الشیطان  
الرجیم از شر و وسوسه دیو فریبنده سرکش یادمانند آنست  
پیشش یاد و برشته از ریاض رضوان یا مرید کشته از طبعقا

دور

اسمان و کفتن این کلمات بجهت آنست که از محفوظ شود در استعاده  
 فی الحقیقه پاکیزه کردن زبان و رفتن بغایه ولست از عبارات و  
 دادن آن برای دامن چنار و مثل کسب که استعاده میکنند  
 و خاطرش متعلق است بغیر حق و در دلش فکرهای نفسانی  
 و وسوسه های و وسوسه های شیطان نیست مثل کسیست که بر در قلعه محکم ایستاده  
 و دردی در زنده متوجه اوست که او را بدرد و او بنیان گوید  
 که پناه میکنم از شر این در دایم قلعه محکم و بر جای خود ایستاده  
 و نمیشود بدرون آن قلعه تا در راه بندد و از شر او عین  
 کرد **بیت** تا زهر بد زبانت کوه نیست **بیت** ایا عودت عودت  
 بالله نیست **بیت** بلکه آن نزد صاحب عرفان نیست **بیت** ایا عودت عودت  
 کار کوی عودت که لاجول **بیت** لیک فعلت بود مکذب قول  
 سیوی خویشت دو اسب میراند **بیت** بزانت عودت عودت عودت  
 طرف حال که در دین پیکانه **بیت** کشته همراه محم خاند **بیت** میکند چهل و  
 فغان و نفیر **بیت** سوسوی در بدر که در دیکر **بیت** اسم الله بنام خدا  
 سزای پرستش الرحمن نبل بخشند **بیت** بر خلق وجود و جیات  
 الرحیم بخشانده **بیت** بلایشان بقا و محافظت از آفات الحمد  
 هزینای و آفرینی که از اول تا ابد موجود و معلوم بود است

سزای

و خواهد بود جمله تمام و کمال **بیت** الله مر خدا یا است که ستم و صوفی  
 بیس اسماء صفات کالیه از جلالند و جلالند **بیت** آن تسبیح و  
 جلال حمد سوسو سوزا و آن تقدیس و کمال نعت قدوس و جبر  
 ان سزای آفرین کوحده **بیت** زنده است جان او بدیع آفرین که  
 شکل و تاب صمیم رب العالمین آفریننده و پرورنده و تربیت  
 کننده و سازنده کار همه عالمیان از ملائک و جن و انس و حیوان  
 و طیور و سباع و حیوانات آبی و غیر آن الرحمن بخشند **بیت** و جنت  
 بار دیک در آخرت بعد از فانی جهانیان الرحیم بخشانند  
 دیکر با برافت و رحمت بر مومنان و در آوردن ایشان  
 در بهشت در آن زمان **بیت** مالک یوم الدین خداوند روز جزا  
 یا متصرف در آن روز هر چه خواهد یا احیاء **بیت** انکال بنندگان تا  
 همزدان و ستدن نامها غلط نشود یا قاضی روز حساب  
 که میان بنکان حکم کند یا جزا دهنده روز جزا و برقرار  
 ملک یعنی پادشاه روز جزا که مملکت و سلطنت او را باشد  
 چنانکه فرموده **بیت** لمن الملك الیوم لله الواحد القهار **بیت** یوم الدین  
 تالی برستم و لبس که غیر تو مستحق عبادت نیست و بیار  
 حقیقت عبادت در شهادت تو میگذشت و درین



موضع چون تصور بعباد خود مر خدا بر می کند و حصر آن در  
 جراتش نمی نماید بر سبیل با علم الغیوب پس کذب در آن لغزش  
 و اشنع است قله هوا و هوس باید کرد و سلک نفس در مرتبه  
**پست** حقیق شمع بسوز زنده می باید بود دل سوخته سرفکنده  
 می باید بود کرامت برادران خدا می باشد تا که کوش که بنده می  
 باید بود و بنده کما و ملاز برای او می باید کرد نه از برای خود **پند**  
 قندکی چون که ایان بشر شرط زد مکن کرد دست خود روشن بنده  
 پروری و داند و گفته اند که ننگه در اینک بعد بصیغه جمع  
 وارد شده نه مفر دانست که در احکام شرعی مقرر است که  
 هر که را شایسته چند نوع باشد و در بک عقد بخورد بعضی از آن  
 معیوب بر آید همه بر آید که در یا همه را نگاه باید داشت و  
 معیوب را رضی شد و مشتق و یا معنی سده که معیوب را بر کند و  
 و علی را نگاه دارد پس هر نگاه بند عبادت دیگران را عبادت  
 خود هم کند حق سبحانه و تعالی می توانست که عبادت  
 کسی را که و علی باشد در نماید بجهت عبادت معیوب **پند**  
 بسا البته عبادت اینکس را بطریق آن قبول خواهد کرد  
 و ایالاتستعین خاص از حق یاری میجویم در پرستش تو

و ایالات

و انجام سایر جویج و مهمات و باید که درین قول نیز صادق باشد  
 یعنی از دیگری در هیچ امری یاری نخواهد مگر آنکه آنکس را  
 واسطه و سبب و مستحق داند و دان امر و دانند که اگر حق نعم تلقی  
 در دل آنکس بیفکنند که یاری او کند بحال است که او تواند کرد  
 پس فی الحقیقه حق یاری او میکند بدست آنکس و او چون  
 القی است در دست حق **پند** در که خلق همه زرق و فسوس است  
 و هوس کار نگاه خداوند جهان دارد و میسر بر در خلق بود  
 عرضایع که در ناست خال آن در شو که چشم مردان نان **پند**  
 یکی از شایخ چون در نماز با یک استعین رسیدی پرورش  
 شدی و بیفتادی چون سبب آن پرسیدند گفت تو رسید  
 که مرا کوید چون ما را بندگی میکنی و پس از ما یاری میجوای  
 و پس پس چرا از تطیب دو میجوای و از سلطان یاری  
 میجوئی دروغ میکنی **پند** یاری زوی چو مجوز نری و عمر و  
 مستی از وی چو مجوز بند و عمر اهدا از راه نمای الصراط  
 المستقیم راهی راست در افعال و افعال و اخلاق که آن راه است  
 بود میان افراط و تفریط و غلو و تقصیر یا ثابت دارا بر راه  
 مستقیم که دین اسلام و سنت سید انام است **پند** و طریقه اعمه

مخلوق

معصومین علم السلام و در اخبار اهل بیت وارد شده  
 که مراد بصراط مستقیم علی بن ابیطالب است و بروایتی  
 دیگر وارد شده که امام مفترض الطاعة است پس معنی  
 آن میشود که با شناسان امام حق را متابعت و پیروی  
 او کنیم و برای که او رفته برویم و او را تسلیم کنیم  
 و محبت او را در دل گیریم تا در آخرت با او محشور شویم و شفاعت  
 عظمی بر سیم یا ثابت داریم بر معرفت و محبت و متابعت  
 امام و در حدیث نبوی وارد شده که هر که نشناخت امام  
 زان خود را و مرد مردن جاهلیه یعنی ایمان و بر  
 گفت که بنمای ما را راه راست یعنی محبت ذلیخ خود پیشتر  
 دان تا از التفات بغیر او نوازند گشته تمامی گرفتار تو گرد  
 جز تو ندایم و جز تو نماندیم **بیت** دانند کس از تو مرادی  
 و مطلبی مقصود از دینی و عقی لقای تست صراط  
 الذین انعمت علیهم بنمای ما را راه آنکه بفضل خود انعام  
 کرده بر ایشان نعمت نبوت و رسالت و ولایت و صدق  
 و شهادت و صلاحیت یا راه آنها که اهل قریند و بکمال  
 نعمت ظاهر که قبول شریعت و کمال نعمت باطن که اطلاع

بر سراسر حقیقت است ایشان معزز و مکرر ساخته غیر المغضوب  
 علیهم نه راه آنکه گنجه ختم کوفت بر ایشان و بر کف اقدام نموده اند  
 یا راه یهودان که بسبب تردد در عبادت و قتل انبیاء و تحریف کتب  
 بر ایشان ختم گشته یا هر که جانب تغریب داشته باشد و الاضلاع  
 و نه راه کوهان یعنی کسانی که در طرق مختلفه و سبل مخوفه افتاده اند  
 یا راه تن ساین که بواسطه افراط در پشیمان مسیح و تغریب در باب جیب  
 کراه گشتند یا هر که جانب افراط داشته باشد **که چهارم** قسیر  
 سوره قدر و توحید از اهل بی علم السلام منقولست که هر که  
 سوره که بعد از فاتحه خوانده شود در نمازهای فرضیه سوره  
 قدر و توحید است و بدانکه قدر سوره عزیزه بنده انداز  
 حضرت امام محمد باقر منقولست که فضیلت بیان کسی که ایمان  
 بجهل انا انزلنا و نقریران داشته باشد بر کسی که مثل آن نباشد  
 در ایمان با این سوره چون فضیلت ایشانست بر پیامبر و در کتاب  
 من لا یحضره الفقیه گفته که اول آنست که در رکعت اول سوره  
 قدر بخواند که سوره سبخر و اهل بی علم السلام است پس ایشانرا  
 وسیله سازد بخدای عزوجل چه بسبب ایشان بعفت او رسیده  
 جل جلاله و در رکعت دوم سوره توحید که دعای عقب آن



استجابست یعنی قنوت و در کتاب کافی مرافقی بکس این نقل  
 کرده و عمل هر کدام که کنند نیکوست و ابوعلی گفت که حضرت  
 امام علی نقی گفتند که فدای تو شوم بدرستی که تو نوشتی بودی  
 بجز این الفرج و نعلیم او کرده که فاضلترین سوره که خوانده شود  
 در قرآن است اما از آنرا اول هوالله احد است و بدرستی که در آن تنگ  
 میشود بخواند این دو سوره در نماز صبح پس آنحضرت فرمود  
 که تنگ مگردان دل خود را بخوان این دو سوره پس بعد از آن  
 که ثواب و فضیلت در این دو سوره است و این هر دو سوره را  
 تفسیر میکنیم تا بتاویذ کارهای بر وجه افضل مترجم باشد و ابتدا  
 بسوره قدر میکنیم مراد آنست که حضرت پیغمبر بخوابید که بیاید  
 بر منبر او بالا میرفتند مانند چمن و مردم را بر پس میرفتند آن  
 حضرت ازین معنی اندوختند که شد خاتم این سوره از بی تو تسلی  
انحضرت فرستاد بسم الله الرحمن الرحیم انزلنا آیه که ما فرستادیم قرآن  
را فی لیلۃ القدر در شب قدر یعنی در شبی که حق تعالی در وی تقدیر  
 کند و اندازه نماید هر چه در آن سال خواهد آمد گفتند یعنی تنگ  
 تنگ قرآن در آن شب بود که قرآن در آن شب از لوح محفوظ بر پت  
 المعون نازل شد و بعد از آن جبرئیل در مدت بیست و سه سال

ارام

ایامه و سوره سوره بحسب مصالح نازل ساخت و از اهل  
 بیت علیهم السلام منقولست که در شب قدر ملائکه نازل میشوند  
 و تمامی احکام و امور جزئیة بزرگان تا شب قدر رسال دیگر بر امام  
 عصر نازل میشود تا آنکه هر چه است بر سبیل و جی چنانکه همیشه  
 فرشته میکند و اگر وصی پیغمبر است بر سبیل تجدید یعنی  
 فرشته با امام معین میکند چنانکه امام امیر او را و وحی شقی  
 و شخصی را می بیند و این علوی که ایشان را در آن شب حاصل  
 میشود تفصیل و بیان آن علمیست که ایشان قبل از آن  
 بر سبیل اجمال میدانستند و ما در یک چیز چنانکه اگر در  
 تابدلی که مالیکه القدر چیست شب قدر یعنی شب اغتر  
 و شرف که هر که در وطاعت کند عزیز و مشرف گردید و اگر  
 که در وی واقع شود نزدیک خداقی با قدر بود یا ترا که پیغمبر  
 و سایر ائمه معصومین علیهم السلام در وقت و حوادث عظیم  
و فی بعضات جسیم دست دهد که قدر شما بان ظاهر است  
لیلة القدر خیر من الف شهر شب قدر بهتر است از هزار  
 ماه که بی ایام بعد از تو حکومت کنند و ایشان را مالیکه  
 القدر بنامند چنانکه اهل بیت درین شب کرامتها و برکتها

دست دهد که تلافی و تدارک حکومت مخالفین کند بانرا با دقت  
 دان قاسم بن فضل منقولست که او گفت ما شمریم مدت تسلیط <sup>ای</sup>  
 را که هزار راه بوده یکی و نیم بود و نیز یکی و نیم زیاده و حکمت در  
 اخفا و ابهام از نسب نفعیم هر سه با هم محتمل است و احیای آنها بعد  
 یا آنکه در واقع شیعی معین نیست بلکه متبدل میشود بمبایلی سید  
 ای خواجده چه حریفی ز شب قدر نشانی هر شب شب قدر است  
 اگر قدر بداند منزل الملائکه و الواح فرود می آید فرشتگان و  
 روح که جبرئیل است بر امام عصر و پیران شب باذن بهم بفرمان  
 افرید کار ایشان من کل امر از هر امری که بندگان را در کار است  
 از اسوددینیه و بنویره اسلام دایم البرکتست هو از شب قدر  
حقی مطلع الفضا تا میدانی سفیده صبح بر هر که حق تعالی توفیق  
 در یافتن آن برکت داده باشد از بندگان که دوست سیدان  
 ایشانند و میخواهد که بر بعضی امور مقصود مطلع شود و این  
 معنی از دعای صحیفه معادیه که بجهت دخول در ماه رمضان المبارک  
 است مستفاد میشود و در کافی نیز از آن حضرت نقل کرده  
 که فرمود سلام میکند بر تو ای محمد ملائکه من و روح من بسلام  
 من از اول و قوی که نامزل میشوند تا طلوع صبح و اما تفسیر سوره

توحید

توحید روایت کنند که جمعی از کفار با محضرت گفتند که نفسی را  
 خود را بیان کن تا او را بشناسیم حق تعالی این سوره را فرستاد بسم الله  
الرحمن الرحیم قل هو الله احد بگو ای محمد که آن کسیکه از روی سید  
 اوست خدای یگانه توحید بذات و متفرد بصفت الله الصمد  
 خدای که و نیازیست از مهر و اوست پناه نیازمندان و بخورد  
 و نیازمندان پانیده است که فانی نشود احدیت و نیازمندان  
 صداست و نیازمندان بخدای آن احد نه که عقل فاندونم و انصحه  
 نه که حسرت شناسد و دم کم بلد نژاد او کسی را بر در پیچود است  
 که گفته اند عزیر سپهر اوست استغفر الله و لم یولد و نه زاده شد  
از کسی در رمضان است که گوید عیسی خداست استغفر الله  
 و لم یکن له کفو احد و نیست و نبوده مرا و را ایل و انند در بخت  
 و مشرکان عربست که گفته اند او را نند و کفو هست کذا لله  
 یعنی چنین است پس و در کار من و خواندن سوره بعد از نماز  
 در رکعت اول است و در هیوم و چهارم اگر چند نیز بخواند و بد  
 ان تسبیح و تهلیل و تکبیر و استغفار کند هم مرافست و باید  
 که قرآن را بتاتی و ترتیل و تدبیر بخواند با دلی غایب و تو حقی علی  
پیش عن رسول حضرت قرآن نقاب آنکه بر آن نازد که دارا الملائک



خوارداشت

ایمان بخورد یا بداند بنوعی حضرت امام جعفر صادق فرمود که هر که در سجده  
 خواند و فرو رفتی نمود و دلش نرم نشد بچنانند آن و اندوه و تیر  
 در باطن او بدید نیاید پس تحقیق بن کرمی شان حق سبحانه و تعالی  
 را و زیان کند زبانی هویدا و باید در حال قیام بختنوع و خضوع  
 بایستد بطریق کدملان باخلاص و خدمت اتای خود و ایستند و  
 نظر بجانب سجده افکنند نه بجای دیگر حداین سر نیست و در سجده  
 کردن لاجرم سر به پیش افکنده ام بچاره نماز سرم دوست  
 و دستها را برانوها بگذارد نه بجای دیگر وزن بر پستانها و قدام  
 را محاذی یکدیگر بگذارد بدوری سدا نکشت تا بکویب و نکشت  
 هر دو پای را بقبل کنند و بعد از فراغ هر یک از فراتحه و سوره  
 بخواند درنگ کند **در رکوع** مستحباست که قبل از رکوع بگوید  
 بگوید در حال قیام و بعد از آن خم شدن دستها را برانوها گذارد  
 و زنی بالاتر از زانو و دستها را برانوی راست پیش از دست  
 چپ بندد و دستها را بر پهلوها بچسباند و زانوهای راست بر روی  
 نیاید و انگشتان را از هم دور کند و پشت را راست بدارد پس  
 که اگر قطر آبی برانی بیخته شود بجای خود بایستد و اگر  
 را موازی پشت کند و به پیشین افکند و نظر باین قدمها

انرا

انرا ند و قبل از تسبیح بگوید اللهم لك ركعت يا ارحم الراحمين  
 رکوع کردم و لك خشعت و بجهت تو فرو رفتی و بپستی نمودم و لك  
 و مرتوانه بر دار و بنقادشدم و بك امنت و بتو ایمان آوردم  
 و عليك توكلت و بتو توکل کردم یعنی کارهای خود را بتو وا  
 گذاشتم و انت بی وقوفی پس در کار من خشع لك افتادگی کرد  
 از برای تو سمعی گوش من و بصیری و چشم من و شعری و صوت  
 من و بشری و طاهه بدن من و محیی و گوشت من و دخی خوی  
 من و محیی و مغز استخوان من و عصبی و پی من و عظامی و استخوانها  
 من و ما افلته قدمای و آنچه برداشتنند آنرا قدمهای من  
 غیر مستنکف در حال آنکه نیستم تنگ دارنده ازین بپستی و  
 فروختی و لا مستبکر و نکندن کشته و لا مستحقر و نه وانده  
 و تعب دارنده از آن **ع** نهم سر زانو است به تبع کوفتی مردم  
 شخصی از حضرت امیرالمومنین علیه السلام پرسید که راست  
 داشت کردن در رکوع اشارت بجهت حضرت فرمود  
 که با و پشت ایستد که ایمان بتو آوردم اگر تو مرا کردن زنی  
 که بیع باره در کوی اغاه کردن نهادیم الحکم لله سبحان ربی  
 العظیم و بالک و منزه میدانم و مقدس و منزله بیشترم مردم بود

از هر چه جناب عظمت و بزرگی او را باین باشد و جلال و کبریا و  
حجرت او را نبرد و نشاید و بعبده و حال آنکه مشغول بستا  
او بر آنکه توفیق داده است مرگه تنزیه او کم و بندگی بجای آورم و  
است که تسبیح را نکند تا سه نوبت یا پنج نوبت یا هفت یا نوزده  
بقدر نشاط و عدم ملال مگوام که از سه نیکد را ندیکه دعای مقدمه  
نیز بخواند حضرت امام جعفر صادق ۱۲ فرمود که هر کس او است  
و سجد و قربت کسی که ادب را نیکو بجای بیاورد و شایسته قریب  
کو در پس رکوع کن و کعبه کسیر که فرو می کنند باشد در خدای تع  
را بدل و خود را خلع کنند و تو همان در زیر سلطنت و بزرگی  
او و بیستی فرزند باشد از برای او جوارح خود را بسجده کردن  
کسی که تو همان طایفه ناک باشد بران و مستحق است که چون سر از  
بلند نماید بسم الله الرحمن الرحیم یعنی خدای تع شنید و اجابت نمود  
جزای خیرة او در آنکس را که ستایش او کرد و غرض ازین کلام دعا  
نه نشاء یعنی خدای تع بشنود حمد خلدین را و مستکور گرداناد و این  
کلام از او م ساقط است الحمد لله رب العالمین و همه نهایه و ستایشها  
مخدا بواست که پروردگار جهانیا است اهل الکبریا و العظمت  
صاحب بخشش و فرمان فرمای بر خلائق از روی قهر و غلبه و رحمت

**ششم** در سجود و مستجاب است که قبل از سجده بگوید در حال قیام  
و چون بسجود رود اول کفهای دست بر زمین نهاد بعد از آن  
زانها و زمین بکس بر کند و باید که انگشتان دست را بجا بست  
قبله کند و بهم محسبانند و هیچ اند ستها را به هلی محسبانند و زانوهارا  
از هم دور دارد اگر مرده باشد و بینی را هشتم اعضای سجد کنند و این  
پیشانی مقدار یکد سیم یا بیشتر بسجود گاه برسانند مگر و بر خاک  
سجده کنند بر جوب و سنگ و اشال ان از چیزهایی که سجود بر او  
جائز نیست و بهتر است که خاک قبر معصومین علم السلام باشد  
خصوصا خاک کربلا و اگر اعضای سجد در راه برهنه کند و بر خاک  
برساند افضل است و قبل از تسبیح بگوید رب لک بسجده ای  
پیر و در کار من از برای تو سجده کردم و بلا منت و تقویا یا انما یومر  
و لک سلیمت و تو افرازم بر دم و علیک توکلت و کار خود تبعه از کند  
و انت بقی و توفی پروردگار من بسجده و سجده کرد روی من المذکر  
خلقه مرا کس را که اخی با و ملا و شق سمعه و بصره و مکافه کوشش  
اول چشم او را یعنی در رحم مادر الحمد لله رب العالمین هر ستایشها و  
نهایه خدا بواست که پروردگار جهانیا است تبارک الله حسین  
الحق الحقین شکر و بجز تو دایم و ثابت است خدا که بهتر از تو است



**پیش** زابرا کند قطره سویی بر فسلب آورد نطفه در شکم از آن  
 قطره لولوی لا کند و زین صورتی سر و پا کند سبحان بوالعزیز  
 منز و مقدس میدام و پاک و پاکیزه می شوم هر چه در کار بلند خود  
 خود را از هر چه جناب رفعت و بلند می و برانند و جلال و تر  
 و سلطنت او را نشاید و سجده و حال آنکه مشغولم بستانش نیای  
 او بدانکه توفیق بخشیده است مرا که نین و تقدیس او بجای آورم  
 و اما لال حاصل نشود و نکار تسبیح نماید تا امام که بر سه اخضر میکند  
 حضرت امام جعفر صادق فرمود بجای قسم که زبان نکند هر که حقیقه  
 سجده را چنانکه باید بقل آورد اگر چه در همه عمر در کتب باشد  
 و غیره زنی نیافت کسی که خلوت کرد با پروردگار خود در مثل این  
 حال از روی باندگی و غریب دهنده بر نفس خود که غافل می  
 باشد از آنچه حق نعم بسیار کرده اند از برای سجده کنندگان از  
 خود شیالی دنیا و راحت آخرت و در رشتن از خدا و تم هرگز  
 هر که نیکو کرد نزدیکی در سجده بجای عزوجل و نذر باشد  
 با و هرگز هر کس که بد کرد اداب سجده در مضایع ساخت  
 حرم است آنرا بدستش دل بغیر حق نعم در حال سجده پس سجده  
 کن سجده کسی که پستی و فروتنی نموده باشد در خدا بر سجده

مالی افزیده شده که  
 بداند که هم او را بلند  
 ناز شده که نزدیکتر وقتی خالو  
 رو فتی است که او در سجده باشد حق نعم  
 فریب دعای سجده که بعضی سجده کن و نذر بلا  
 این اخبار و عیان مستفاد میشود که بهترین  
 هواست و در نماز کشیدن آن و فرود رفتن در نماز  
 کوع دعوی بندگیست و سجده  
 نیستی تو هستی حق ظاهر  
 الحطیم و سجده میکند و  
 پس اگر تو نباشی و با  
 هستی خویش تا تو غافل نشوی هرگز  
 صل نشدی و مستی است که چون سر از سجده  
 جب نشیند و پشت قدم پای راست را  
 ب بگذارد و در خاطر بگذرانند که با سجده با  
 باطل بر میزن و اگر زن باشد بر کف نشیند  
 ف پای ما بر زمین نهاد و چون قرار کرد

دعا سجده ناله الله الله سبحان الله  
 ناله الله الله یا ایا و صدق الله اعلم  
 عبود یا ورتقا سبحان الله اعلم  
 تعبد او درقا



بگیر گوید و استغفار کند و  
بیا از زار و آرزوی و در حق مری  
مراد افکن و اهدی و مره بنای طاری  
من مانجیز بر کفر ستاده بسوی من از نیکو باغی  
کند گفت استغفر الله ربی و اتوب الیه یعنی طلب امر از  
پدر در کار خود را باز میکرد هم بسوی او کاتبیت و بعد  
بگوید اللهم بی از برای سجود دوم در حال جلوس و نه  
از سجود دوم نیز بگیر گوید و سجده درنگ کند  
و از تاویل سجده بن برسد ندف بود که  
می خواند اشاره است با آنکه از خان  
ایست با آنکه از زمین پروند است  
باز زمین خود خواهد کردن و خال  
بر میدارد و عزیمت با نیکو باره بگو از خال مسجوت خواهد  
و در آخرت پروند خواهد آمد از آن و چون از سجود برنجیز  
اللهم ربی یعنی بار خدایا این پروند کار من بحولک بگو  
تو و بقیه تک و بن و تو قوم برنجیز و اقلد می نش  
و اگر خواهد این را این گوید و اگر کم و اسجد و رکوع و سجده





